

بسم الله الرحمن الرحيم

فصلنامه علمی

تاریخ روابط خارجی

مجله مطالعات تاریخی و سیاسی

مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه
سال بیست و هفتم، شماره ۱۰۶ - بهار ۱۴۰۵
صاحب امتیاز: وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران

• مدیر مسئول: سعید خطیبزاده

• سردبیر: الهام ملکزاده

• مدیر داخلی: زینب احيائي

• هیئت تحریریه: منصوره اتحادیه دانشیار بازنشسته گروه تاریخ دانشگاه تهران، بهادر امینیان دانشیار دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، شهلا بختیاری دانشیار گروه تاریخ دانشگاه الزهراء، صفورا برومند دانشیار پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، محسن بهرام نژاد استاد گروه تاریخ دانشگاه بین المللی امام خمینی، جهانبخش ثواب استاد گروه تاریخ دانشگاه لرستان، حمید حاجیان پور دانشیار گروه تاریخ دانشگاه شیراز، محمدرضا دهشیری استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، محسن رحمتی استاد گروه تاریخ و باستان شناسی دانشگاه لرستان، عباس قدیمی قیداری استاد گروه تاریخ دانشگاه تبریز، الهام ملکزاده دانشیار پژوهشکده تاریخ پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، رضا موسی زاده استاد دانشکده روابط بین الملل وزارت امور خارجه، سرحان آفاجان دانشیار و رئیس مرکز مطالعات خاورمیانه و کشورهای اسلامی دانشگاه مرمره، ژانت آفاری استاد مطالعات دینی دانشگاه کالیفرنیا، ویلم فلور استاد تاریخ دانشگاه لیدن.

• ویراستار: زینب احيائي

• مترجم چکیده انگلیسی: مؤسسه ترجمه ایران فرتاک

• صفحه آراء، حروفچین و طراح جلد: سحر حسینی صنعتی

• بهای مجله: ۳/۵۰۰/۰۰۰ ریال

این فصلنامه در پایگاه استنادی علوم جهان اسلام و نیز ایران ژورنال نمایه شده و دارای ضریب تأثیر است.

دیدگاه‌های مؤلفین مقالات لزوماً به منزله دیدگاه فصلنامه تاریخ روابط خارجی نیست.

• طراحی، لیتوگرافی، چاپ و صحافی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه

برای اشتراك سالانه، خواهشمندیم پرسش نامه اشتراك را تکمیل کنید و به نشانی فصلنامه ارسال نمایید.

● مشاوران این شماره: حمیدرضا بدای، صفورا برومند، جهانبخش ثواقب، مهدی حسینی تقی آباد، علیرضا خداقلی پور، سعید خطیبزاده، اسماعیل سنگاری، شیوا علیزاده، زهرا علیزاده بیرجندی، علی کالیراد، الهام ملکزاده
آدرس: تهران - خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقائی، مرکز مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه، اداره تاریخ شفاهی و مطالعات تاریخی

تلفن: ۲۲۸۰۲۶۴۱-۴۲

دورنگار: ۲۲۸۰۲۶۴۹

سایت: info@hfrjournal.ir

ایمیل: journalhistory3@gmail.com

راهنمای تدوین مقالات

○ مقاله‌های علمی با ضوابط و شرایط زیر جهت انتشار بررسی خواهند شد:

۱. موضوع مقاله در چارچوب روابط تاریخی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی ایران با کشورهای دیگر جهان از آغاز تا انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ ش./۱۹۷۹ م. باشد. مسائل داخلی، رویدادهای مربوط به پس از انقلاب اسلامی و موضوع‌های بی‌ارتباط با تاریخ روابط خارجی ایران در چارچوب فعالیت این مجله نیست.
۲. مقاله با استفاده از روش‌های نوین و صحیح تحقیق و مآخذشناسی به صورت علمی و پژوهشی تهیه و ویرایش شده باشد.
۳. مقاله نباید قبلاً در مجله، کتاب، مجموعه مقالات، اینترنت و... به زبان فارسی منتشر شده باشد.
۴. مقاله شامل نام، چکیده فارسی و انگلیسی، واژه‌های کلیدی، مقدمه، بحث اصلی، نتیجه‌گیری، کتاب‌شناسی و پیوست‌ها (در صورت نیاز) باشد.
۵. چکیده فارسی هر مقاله کامل، مختصر، گویا و در یک صفحه (۱۵۰ تا ۲۰۰ کلمه) تهیه شده باشد.
۶. متن مقاله در محیط Word تایپ و ویرایش و به سامانه فصلنامه به آدرس info@hfrjournal.ir ارسال شود.
۷. مشخصات کامل نویسنده (نام، نام‌خانوادگی، رتبه علمی، آخرین مدرک تحصیلی، تلفن و نشانی پست الکترونیک) نوشته شود.

○ روش ارجاع به منابع در متن و پایان مقاله:

۱. ارجاع به منابع در متن مقاله اینگونه باشد که پس از نقل مطلب و در داخل پرانتز نام خانوادگی مؤلف، تاریخ چاپ کتاب و شماره صفحه مورد نظر نوشته شود: (صفا، ۱۳۵۴: ۸)
۲. فهرست منابع در آخر مقاله برحسب حروف الفبائی نام خانوادگی نویسنده به شکل زیر تنظیم شود:
الف) برای کتاب: نام خانوادگی و نام نویسنده، تاریخ انتشار، نام کتاب، شماره جلد، نوبت چاپ، نام مترجم، محل انتشار و نام ناشر.
ب) برای مقاله: نام خانوادگی و نام نویسنده، "عنوان مقاله"، نام نشریه، سال انتشار، شماره مجله و شماره صفحه.
ج) برای اسناد آرشیو وزارت امور خارجه ایران:
۱: در متن: از چپ به راست: سال، کارتن، پوشه و شماره سند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: س ۳- پ ۵- ک ۷- ۱۳۲۴ق).
۲: در فهرست منابع و مآخذ: آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: سند ۳- پوشه ۵- کارتن ۷- سال ۱۳۲۴ق.

* * *

- استفاده از مطالب این فصلنامه با اشاره به نام مجله امکان‌پذیر است.
- فصلنامه در خلاصه کردن، اصلاح و ویرایش مقاله‌های پذیرفته شده آزاد است.
- فصلنامه در رد یا پذیرش مقاله‌ها آزاد است و مطالب دریافتی بازگردانده نخواهد شد.
- مسئولیت صحت مطالب مندرج در مقاله برعهده نویسندگان است و یی‌انگر دیدگاه‌های مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه نیست.

فهرست مطالب

- سکاهای شمال خاوری قلمرو هخامنشی در گزارش آمیانوس مارکینوس
امین بابادی..... ۳
- روابط ساسانیان و ترکان غربی در دوره خسرو یکم و هرمزد چهارم (۵۹۰-۵۳۱ م.)
محمد ملکی / احمد غلامی قازانکندی..... ۲۳
- جایگاه راهبردی آستراخان در مناسبات تجاری ایران و روسیه عصر صفوی
حسین علی‌نژاد / آيسان نصیری غازانی..... ۴۱
- تأثیر روابط و عملکرد گورکانیان هند در تضعیف و سقوط دولت صفویه
کوروش صالحی..... ۶۱
- بررسی تجربه قرنطینه و پیامدهای آن از منظر زائران ایرانی عتبات در دوره قاجار
شهلا بختیاری / مژگان صلائی..... ۸۳
- بازتاب سیاست‌های نظامی و دیپلماتیک انگلیس در ایران از دیدگاه روزنامه جنگل
(۱۲۹۹-۱۲۹۶ ش.)
علی اصغر رجبی / علیرضا اکبری..... ۱۱۱

سکاهای شمال خاوری قلمرو هخامنشی در گزارش آمیانوس مارکلینوس

امین بابادی^۱

چکیده

داده‌های اندکی در باره بخش‌های خاوری قلمرو پادشاهی‌های بزرگ ایران باستان و به ویژه پادشاهی‌های پیشاساسانی در دست است و بر همین اساس، پژوهشگران همواره در شناخت قلمرو این پادشاهی‌ها در سوی خاوری با مشکلات بیشتری مواجه هستند. گزارشی از آمیانوس مارکلینوس از سده چهارم میلادی در دست است که به وصف قلمرو پادشاهی پارس معاصر خود؛ شاهنشاهی ساسانی می‌پردازد. اما عدم تطبیق گزارش او با داده‌های مستقل و برخی نارسایی‌ها در این گزارش موجب خودداری پژوهشگران در تلاش برای بهره‌وری از جزئیات مورد ارائه توسط او شده است. با این حال، این گزارش منحصر به فرد می‌تواند سهمی مهم در بازسازی قلمرو هخامنشی در شمال خاوری داشته باشد. پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که گزارش آمیانوس از سکاهای آسیای مرکزی چه داده‌هایی در باره قلمرو هخامنشی در این حدود ارائه می‌دهند؟ یافته‌ها که از روش تحلیل محتوای متون به دست می‌آیند، نشان خواهند داد که گزارش آمیانوس از سرزمین‌های شمال خاوری پادشاهی پارسی را باید مربوط به قلمرو هخامنشی دانست و دو سرزمین سکا و اسکوئیه فراسوی کوهستان امودس در این گزارش هر دو معرف سرزمین‌های شمال خاوری قلمرو هخامنشی هستند که به دلیل برگرفته شدن از منابع متفاوت به عنوان سرزمین‌های قلمرو ساسانی معرفی شده‌اند. آمیانوس گستره قلمرو پادشاهی پارس در شمال خاوری را تا سرزمین آریماسپیان/پازیریک می‌داند و می‌توان میان جزئیات گزارش او با برخی منابع دوره هخامنشی تشابهاتی یافت که به شناخت بهتر قلمرو هخامنشیان در سرزمین‌های سکایی یاری می‌رساند. شیوه گردآوری داده‌ها در این پژوهش کتابخانه‌ای است.

واژگان کلیدی:

ایران، هخامنشیان، سکاها، شمال خاوری، قلمرو، آمیانوس مارکلینوس، گزارش



مقدمه

دشت‌های اوراسیا و به‌ویژه استپ‌های آسیای مرکزی همواره برای یونانیان و رومیان، سرزمین‌هایی اسرارآمیز به‌شمار می‌رفتند که در آنها مردمی بدوی، خشن، ساده‌زیست و گاه عجیب و غیرطبیعی می‌زیستند و روابطشان با مردم متمدن‌تر جنوبی و از جمله یونانیان و رومیان متفاوت و غیرمعمول بود. از سده پنجم قبل از میلاد و از یک سو در پی کشورگشایی‌های هخامنشیان و از دیگر سو در پی کوشش‌های سکاهای شمال دریای سیاه برای گسترش قدرتشان، توجه یونانیان به این مردم اسرارآمیز جلب شد و نویسندگانی چون هکاتایوس میلئوسی^۱ و سپس هرودت هالیکارناسوسی^۲ به نگارش در باره مردم دشت‌های اوراسیا پرداختند. نوشته‌های آنان هر چند مایه‌هایی از واقعیت را شامل می‌شد، اما چون بر مبنای نیاز روز مخاطبان یونانی‌شان به داستان‌پردازی و گنجاندن بن‌مایه‌های اخلاقی در روایاتشان احساس نیاز می‌کردند، بهره‌وری از داده‌های آنان امروزه با دشواری فراوان همراه است.^۳ با برآمدن امپراتوری روم و تسلط بر سرزمین‌های پهناور میان بریتانیا و سوریه و رقابت با اشکانیان بر سر سرزمین‌های غرب آسیا، نویسندگان یونانی-رومی دست‌ی بازتر برای سفر به سرزمین‌های دوردست و پژوهش در باره مردم این سرزمین‌ها به‌ویژه مردم آسیای مرکزی یافتند. آثار جغرافیایی نسبتاً جامع دوره قدرت امپراتوری روم همچون آثار استرابن، پلینی و بطلمیوس هر چند از ضروریات ادبیات رومی نسبت به سرزمین‌های دشمن چون شاهنشاهی اشکانی برکنار نیستند، اما داده‌هایی جزئی‌تر و کاربردی‌تر در باره این سرزمین‌ها عرضه می‌دارند. در همین راستا و در سده چهارم میلادی مورخی رومی به نام آمیانوس مارکلینوس^۴ (حدود ۳۹۵-۳۳۰ میلادی) که خود در نبردهای رومیان با پادشاهی وقت پارسی یعنی شاهنشاهی ساسانی شرکت داشت، در تاریخ روم خود دست به نگارش گزارشی کلی در باره پادشاهی پارس زد و در این راستا به معرفی مرزهای آن در سرزمین‌های گوناگون از جمله در آسیای مرکزی پرداخت. هر چند او در تلاش برای وصف قلمرو ساسانی بود، اما در این راه از سرزمین‌ها و اقوام سکایی‌ای سخن رانده است که بیشتر با شرایط دوره‌های پیش سازگاری دارند و بنا بر این استفاده از اثر وی منوط به شناخت درست منابع و بازه زمانی مورد وصف او است. پرسش اصلی پژوهش حاضر آن است که گزارش آمیانوس

^۱ . Hecataeus Miletus

^۲ . Herodot Halicarnassus

^۳ . برای هرودت بنگرید به: (ماری، ۱۳۸۸: ۱۶۶-۱۶۵، ۱۵۴-۱۵۳؛ لوید، ۱۳۸۸: ۱۰۱-۹۹).

^۴ . Ammianus Marcellinus

از سکاهای آسیای مرکزی چه داده‌هایی در باره قلمرو هخامنشی در این حدود ارائه می‌دهند؟ یافته‌های پژوهش حاضر که به روش تحلیل محتوای متون انجام می‌گیرد، به شناخت قلمرو هخامنشی در سوی شمال خاوری کمک فراوانی خواهند رساند.

پیشینه پژوهش

با وجود کمبود داده‌های مرتبط با موضوع مقاله حاضر و البته اهمیت گزارش آمیانوس مارکلینوس در باره قلمرو پادشاهی پارسی مورد نظر وی، پژوهشگران توجه چندانی به این بخش از گزارش او نکرده‌اند و به دلیل بیان صریح آمیانوس، معمولاً فهرست جغرافیایی مندرج در اثر او را به عنوان منبعی مستقیم در باره جغرافیای سیاسی شاهنشاهی ساسانی در سده چهارم میلادی در نظر گرفته‌اند. آرتور کریستن‌سن (۱۳۶۸) نویسنده کتاب *ایران در زمان ساسانیان* در بحث مربوط به بررسی قلمرو ساسانی در سده‌های سوم و چهارم میلادی از این فهرست به صورت مستقیم بهره می‌برد، بدون آنکه در پی تحلیل دقیق آن با توجه به منابع دوره ساسانی و هخامنشی برآید و در نتیجه حضور نام سکاهای در این فهرست که با منابع دوره ساسانی سازگار نیست، بدون بررسی دقیق رها می‌شود و تنها اغراق احتمالی آمیانوس در مورد برخی سرزمین‌ها مورد اشاره قرار می‌گیرد. علیرضا شهبازی (۱۳۸۹) در کتاب *تاریخ ساسانیان*، وقتی به دنبال بررسی قلمرو ساسانی است، به تحلیل کریستن‌سن اعتماد کرده و این فهرست را برای قلمرو ساسانی در این دوره معتبر می‌شمارد، بدون آنکه چندان توجهی به اختلاف‌های میان گزارش آمیانوس و منابع دست اول کتیبه‌ای اوایل دوره ساسانی در باره جغرافیای سیاسی این شاهنشاهی داشته باشد. تورج دریایی (۱۳۹۲) در کتاب *ساسانیان*، این فهرست را معتبر می‌داند، اما تلاش می‌کند که آن را با برخی داده‌های دیگر منابع چون تاریخ طبری نیز مقایسه کند. وجه تشابه سه اثر نامبرده در این است که هر سه تنها به فهرست کلی گزارش آمیانوس پرداخته‌اند و به توصیفات تکمیلی او توجه چندانی نکرده‌اند. با این حال، برخی نیز در درستی این فهرست تردید کرده‌اند. یان ویلم دریورس (۱۹۹۹) در مقاله‌ای با عنوان "تصور آمیانوس مارکلینوس از ارشک و تاریخ اولیه اشکانیان" به طور کلی بر آن است که آمیانوس در وصف جغرافیایی سرزمین‌های مورد نظرش، صرفاً قلمرو پارسیان را شرح نداده و به گزارش جغرافیای سرزمین‌های خارج از آن نیز پرداخته است، هر چند دلیلی قابل توجه برای این ادعای خود عنوان نمی‌کند و تلاشی نیز برای تحلیل داده‌های آمیانوس و بررسی منابع مورد استفاده او در این زمینه به خرج نمی‌دهد. مایکل سامر (۲۰۱۷) در مقاله‌ای به عنوان "پارسی جاویدان: پارسی‌گرایی در گزارش

آمیانونوس مارکلینوس" نیز نظری مشابه دریورس دارد و بر آن است که آمیانونوس در اینجا قلمروی وسیع‌تر از آن ساسانیان را وصف کرده است، اما توضیح نمی‌دهد که چگونه این جغرافیا به توصیف آمیانونوس از قلمرو پارسیان مد نظرش راه یافته است. آگوستی آلمانی (۲۰۰۰) در کتاب *منابع مرتبط با آلان‌ها* بر این عقیده است که آمیانونوس در رابطه با قلمرو پارسیان از داده‌های منابع قدیمی و گوناگون و در باره مسائلی بهره برده است که خود بر آنها مسلط نبود و بنا بر این، داده‌های او ارزش محدودی دارند. با این حال، عدم تسلط آمیانونوس به مبحث باعث شده است که او برخی داده‌ها را بی‌تغییر منتقل کند که در شناخت جغرافیای سیاسی هخامنشیان در شمال خاوری قلمروشان سودمند هستند. مایکل میناردی (۲۰۱۵) در کتاب *خوارزم باستان* با قید احتیاط، وصف آمیانونوس از قلمرو ساسانی را در واقع معرف قلمرو هخامنشی می‌داند، اما برای تحلیل بیشتر این نظر کوششی نمی‌کند و تنها جغرافیای خوارزم و سرزمین‌های پیرامون آن، مورد نظر و توجه او هستند. ولادمیر دیمیتریف (۲۰۱۷) در مقاله‌ای به نام "پادشاهی هخامنشی در [گزارش] آمیانونوس مارکلینوس" بر آن است که او هیچ داده جدیدی ارائه نداده و در کل پیرو سنت تاریخ‌نگاری یونانی به‌ویژه هرودت و کتسیاس در باره هخامنشیان است. هر چند مسئله دیمیتریف در اینجا تحلیل داده‌های جغرافیایی آمیانونوس نیست، اما چنانکه خواهیم دید، با داده‌های کنونی نمی‌توان میزان استقلال آمیانونوس از کتسیاس را دریافت. با این حال، گزارش او شامل داده‌هایی می‌شود که در دیگر منابع در دسترس ما موجود نیستند و ظاهراً منبع یا منابعی که او به آن تکیه داشت، امروزه از دست رفته است. همچنین شایان توجه است که تکیه هیچیک از پژوهش‌های یادشده بر سکاهای نیست و بر این اساس، پژوهش حاضر از این منظر نیز بداعت خواهد داشت.

گزارش آمیانونوس در باره قلمرو پارسیان در آسیای مرکزی

آمیانونوس مورخ رومی اهل انطاکیه در جریان مجموعه جنگ‌های شاهپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) با رومیان در برخی از نبردها حاضر بود. بنا بر این، او از طرفی شاهد عینی برخی رویدادهایی که گزارش داده است، به شمار می‌رود و از طرف دیگر این رویارویی توجیه‌کننده علاقه او به وصف تاریخ پارسیان و جغرافیای قلمرو زیر فرمان آنان است. وی در کتاب بیست و سوم از "مجموعه تاریخ روم" چند بند نسبتاً مفصل را به شرح تاریخ و جغرافیای این قدرت خاوری اختصاص می‌دهد.

آمیانوس در شرح خود از تاریخ پارسیان، از اشکانیان آغاز کرده و سپس بازگشته و در باره کورش سخن می‌گوید. به گفته او مدتی پس از درگذشت اسکندر، سلوکوس نیکاتور (سلوکوس یکم) از ارشک شکست خورد و او فرمانروای پارس شد و تا زمان خود آمیانوس نیز آوازه‌اش بر جا بود (Ammianus Marcellinus, 1894: XXIII,6,3-6). سپس به عقب بازگشته و جهانگیری پارسیان را به دوره کوروش نسبت می‌دهد و بر آن است که کوروش با گذر از بسپروس^۱ (تنگه شمال غربی آسیای کوچک) از سکاهای و تموریس^۲ شکست خورد و همین اتفاق نیز برای داریوش و خشایارشا در حمله به یونان رخ داد (Ammianus Marcellinus, 1894: XXIII,6,7-8). آمیانوس سپس می‌کوشد تا جغرافیای این کشور را توصیف کند و در وصف جغرافیای پارس، سرزمین‌های گوناگون آسیایی در خاور رود فرات را شرح می‌دهد. اما پیش از آن، حدود کلی این قلمرو را بیان می‌کند که از شمال به دروازه‌های کاسپی، قوم کادوسی^۳، بسیاری از اقوام اسکوئی و قوم یک‌چشم آریماسپی^۴ محدود بود، در غرب به سرزمین‌های ارمنستان تا قلمرو عرب‌ها می‌رسید و در شرق تا رود گنگ (در هند) بسط می‌یافت. او سپس فهرستی ارائه می‌دهد که به ادعای خودش شامل بخش‌های اصلی پارس بود که به دست ویتاکس‌ها^۵ اداره می‌شدند؛ این فهرست در شمال خاوری شامل سغد، سکا^۶، اسکوئی^۷ فراسوی کوهستان امودس^۸ و سریکا^۹ می‌شد (Ammianus Marcellinus, XXIII,6,14). آمیانوس سپس به شکلی جداگانه به وصف هر یک از این سرزمین‌ها می‌پردازد تا به شمال خاوری قلمرو پارس برسد. در وصف سغد، آن را محصور میان دو رود آراکسات^{۱۰} و دوماس^{۱۱} می‌داند و دو شهر از مهم‌ترین شهرهای آن را اسکندریه و کورسختا^{۱۲} می‌نامد. به گفته وی در مرز سغد، سرزمین سکا قرار داشت که تنها برای دامپروری مناسب بود و بنا بر این، شهری در آن وجود نداشت. او جایگاه این سکاهای را در دامنه کوه اسکانیما^{۱۳} و کوه کومدوس^{۱۴} می‌داند که از

^۱ . Bosphorus

^۲ . Tomyris

^۳ . Cadusii

^۴ . Arimaspi

^۵ . Vitaxae

^۶ . Sacae

^۷ . Scythia

^۸ . Emodes

^۹ . Serica

^{۱۰} . Araxates

^{۱۱} . Dymas

^{۱۲} . Cyreschata

^{۱۳} . Ascanimia

^{۱۴} . Comedus

سرزمین آنان راهی به چین می‌رفت (Ammianus Marcellinus, 1894 XXIII,6,59-60). به گزارش او در پائین‌دست کوهستان‌های ایمائو^۱ و تیپوری^۲ و در درون مرزهای پارس، گروهی از اسکوٹ‌ها زندگی می‌کردند که مرزهای‌شان به سرمتیان آسیایی و دورترین بخش آلمانی^۳ می‌رسید و زندگی سختی داشتند و در میان رودهای مهم این سرزمین، یاکسارتس^۴ و تالیکوس^۵ شایان توجه او بودند. در سوی خاوری این دو گروه از اسکوٹ‌ها،^۶ کوهستان‌هایی بود که سریکا را احاطه کرده بودند و در جنوب، مرزهای سریکا به هند و رود گنگ می‌رسید و از کوه‌های مهم این سرزمین، کوهستان امودون^۷ بود (Ammianus Marcellinus, 1894 XXIII,6,61-64).

چنانکه پیداست؛ آمیانوس اشتباهات تاریخی مهم متحمل شده است. او مرگ کورش را در نبرد با سکا‌های اروپایی می‌داند و آن شاه سلوکی که مغلوب ارشک شد را سلوکوس یکم می‌نامد. به عقیده بریان، چنین اشتباهاتی در اثر آمیانوس به دلیل آن است که او می‌کوشید تا چهارچوب مد نظر خودش را بر داده‌هایی که از منابع قدیمی‌تر دریافت کرده بود، تحمیل کند (بریان، ۱۳۹۶: ۲۷۵). جالب توجه است که گزارش آمیانوس در باره هون‌هایی که تازه به اروپای خاوری رسیده بودند، یادآور بن‌مایه‌های یادشده برای منابع یونانی در بدوی و خشن انگاشتن مردم کوچ‌رو آسیای مرکزی است (گروسه، ۱۳۶۵: ۱۵۰-۱۴۹) و فیشر و همکارانش نیز گزارش او در باره آداب و اخلاق تازیان را با گزارشش از هون‌ها مقایسه کرده و بر آن هستند که چنین رویکردی ویژه رومیان در وصف جامعه بربرها بود (فیشر و دیگران، ۱۴۰۰: ۱۱۳). نتیجه آنکه به نظر می‌رسد آمیانوس از منابع قدیمی‌تر بهره می‌برد، اما داده‌هایش را با بن‌مایه‌های اخلاقی و رویکردهای سیاسی و فرهنگی خاص زمان خودش ترکیب کرده است.

منابع مورد استفاده آمیانوس را به دقت نمی‌توان مشخص کرد و ظاهراً او از منابع قدیم مرتبط با خاور زمین چون نوشته‌های هرودت، دیودوروس^۸ و کوئینتوس کورتیوس^۹ بهره برده است (Sommer, 2017: 353)، هر چند به نظر می‌رسد که چهارچوب اصلی داده‌های او در

^۱ . Imau

^۲ . Tapuri

^۳ . Allemanni

^۴ . Jaxartes

^۵ . Talicus

^۷ . Emodon

^۸ . Diodorus

^۹ . Quintus Curtius

^۶ منظور سکاها و اسکوٹ‌ها است

باره اشکانیان به گزارش یوستینوس شبیه است و شاید از پمپیوس تروگوس^۱ به عنوان منبع بهره برده باشد (Olbrycht, 2021: 152; Olbrycht, 2011: 234)، با این حال برخی اطلاعات در اثر او مشخصاً از منابع ناشناخته دیگر گرفته شده‌اند. در مورد جغرافیای خاور زمین ظاهراً چنانکه خواهد آمد، یکی از منابع اصلی او بطلمیوس است (Alemany, 2000: 352; Sommer, 2017: 34)، هر چند شاید از نوشته‌های هرودت، کتسیاس^۲ و دینون^۳ (غیرمستقیم از راه دیودوروس) نیز در باره سرزمین‌های خاوری بهره برده باشد.^۴

آمیانوس خود در سده چهارم میلادی می‌زیست و چنانکه از فحوای گزارش وی برمی‌آید، شرایط زمان خود را وصف می‌کرد، با این حال چنانکه در ادامه خواهد آمد، برخی داده‌های مندرج در این گزارش آشکارا ماهیتی قدیمی دارند و قابل تطبیق با دوران معاصر آمیانوس نیستند. بنا بر این، به نظر می‌رسد که آمیانوس علاوه بر ایجاد تغییر در منابعش با هدف سازگاری آنها با چهارچوب اخلاقی، گرفتار یک چهارچوب ادبی دیگر در تاریخ‌نگاری یونانی-رومی شده است. در واقع، در میان یونانیان و سپس رومیان به مرور زمان، نظریه توالی امپراتوری‌های آسیایی شکل گرفت که بر اساس آن، در آسیا امپراتوری‌ها بدون تغییرات اساسی در ساختارها و حتی قلمرو، جانشین یکدیگر می‌شدند (بریان، ۱۳۹۶: ۲۷۷-۲۷۰؛ ویزهوفر، ۱۳۹۹: ۷۰۹-۶۹۹؛ Bichler, 2021: 1429; Makhlaiuk, 2015: 302-304). به نظر می‌رسد که آمیانوس نیز پیرو همین رویکرد بود (Sommer, 2017: 351-352; Dimitriev, 2017: 347) و بنا بر این، داده‌های جغرافیایی که به دست آورده بود را بدون کوشش برای تحلیل و بررسی در هم می‌آمیخت و به مخاطب عرضه می‌کرد. در نتیجه، هر چند در مرزهای شناخته شده‌تر غربی، آمیانوس می‌توانست قلمرو ساسانی را بهتر بشناسد، اما در مرزهای خاوری این پادشاهی، او محدود به داده‌های قدیم و جدیدی بود که به دلیل استمرار تصور تداوم امپراتوری‌ها در آسیا، آنها را بدون دقت و تحلیل خاصی تکرار کرده است. با آنکه چنین رویکردی معمولاً به زیان تاریخ‌نگاری است، اما با توجه به از میان رفتن بسیاری از منابع آمیانوس، گزارش او اکنون شامل داده‌های بسیار ارزشمندی است که در دیگر منابع یافت نمی‌شوند و می‌توان از آنها برای بازسازی مرزهای قلمرو پادشاهی پارسی مد نظر او بهره برد. به بیان بهتر، منابعی که آمیانوس از آنها بهره برده است، امروزه از دست رفته‌اند. اما

^۱ . Pompeius Trogus

^۲ . Ctesias

^۳ . Dinon

^۴ . برای مطالعه بیشتر بنگرید به (Dimitriev, 2017: 351-353; Alemany, 2024: 334-336).

از آنجایی که آمیانوس در باره مرزهای دوردست قلمرو پارسیان داده‌های خود را می‌نگاشت و از تغییرات این مرزها در گذر زمان آگاهی چندانی نداشت، خود را ملزم به پژوهش بر سر شناخت دقیق مرزهای خاوری قلمرو پارسیان نمی‌دید و در نتیجه از همان داده‌های در دسترس خود بهره می‌برد. نتیجه آنکه اکنون می‌توان در گزارش او پژواک منابعی را دید که خود امروز از دست رفته‌اند، اما ارزشی بسیار زیاد در شناخت قلمرو پارسیان یا به بیان دقیق‌تر هخامنشیان در سوی شمال خاوری دارند.

سکاهای هخامنشی در گزارش آمیانوس

به نظر می‌رسد که در ارتباط با سکاهای آمیانوس داده‌های قدیمی را به شکلی نامنظم با هم ترکیب کرده و حتی گاه سلیقه شخصی را نیز به کار برده است و در نتیجه، باید داده‌های او را به شکلی دقیق تحلیل کرد. مثلاً چنانکه آمد؛ به گفته او کوروش در نبرد با اسکوت‌های (سکاهای) اروپایی کشته شد که شهبانوی‌شان تموریس بود. هرودت از مرگ کوروش در نبرد با ماساگت‌های خاور دریای کاسپی به فرمانروایی شهبانو تموریس سخن می‌گوید (Herodot, 1920: I, 201-214)، در حالی که دیودروس به شکل ساده گزارش می‌دهد که کوروش به نبرد با اسکوت‌ها پرداخت، اما شکست خورده و به اسارت درآمد و توسط شهبانوی آنان مصلوب شد (دیودروس، ۱۳۸۴: ۲، بند ۴۴). شایان توجه است که روایت یوستینوس در باره مرگ کوروش نیز شباهت به گزارش هرودت دارد، اما او نیز در جایی دیگر به شکست کوروش از سکاهای اروپایی اشاره می‌کند (Justinus, 1994: I, 8, 9-11, II, 3, 3) و در نتیجه به نظر می‌رسد که تصور آمیانوس از منابعش به نتیجه‌گیری یوستینوس در دو گزارش مجزایش شبیه باشد. بنا بر این یا آمیانوس گزارش‌های هرودت و دیودروس را ترکیب کرده و یا از دو گزارش یوستینوس الگو گرفته است و در هر صورت به نظر می‌رسد که او هر جا لازم می‌دانست، ممکن بود که گزارش‌هایش را با هم ترکیب کند و این مسئله می‌تواند سنگ معیار خوبی در شناخت گزارش او در رابطه با سکاهای هخامنشی باشد.

در کتیبه‌های هخامنشی از سکاهای به عنوان فرمانبرداران هخامنشیان و در میان دهیوهای تابع سخن به میان می‌آید. در کتیبه‌های داریوش می‌توان سه گروه سکایی متمایز را تشخیص داد: سکاهای هوم‌وَرگا،^۱ سکاهای تیگرخودا^۲ (تیزخود) و سکاهای آن سوی دریا^۳

^۱ . Sakā Haumavargā

^۲ . Sakā tigraxaudā

^۳ . Sakā tyaiy paradraya

(لوکوک، ۱۳۸۹: ۲۷۸؛ 138؛ Kent, 1953: 15-30; DNa, 3; DSe) و از کتیبه‌های خشایارشا و اردشیر دوم یا اردشیر سوم نیز می‌توان دریافت که دست‌کم ادعای هخامنشیان بر تسلط بر سکاهای آسیای مرکزی تا دوره‌های بعدی نیز پابرجا بود (XPh, 13-28; A?P; Kent, 1953: 150-151, 155-156). سکاهای هومورگا در سوی خاوری آسیای مرکزی و فراسوی سغد می‌زیستند و سکاهای تیزخود در سوی غربی آنان و در خاور دریای کاسپی جای داشتند (بابادی و زرین‌کوب، ۱۴۰۴: ۲۹-۲۸).

چنانکه از گزارش یادشده آمیانوس پیداست؛ دو گروه سکایی در قلمرو پارس جای داشتند که یکی سکا و دیگری اسکوئیه فراسوی کوهستان امودس نام گرفته‌اند. او پیش‌تر اقوام گوناگون اسکوئی و آریماسپیان را در مرزهای شمالی قلمرو پارس جای داده بود. نخستین پرسش آن است که این فهرست توصیف‌گر قلمرو پارسیان زمان خود آمیانوس است یا پارسیان پیشین؟ چنانکه آمد؛ حد غربی فهرست او شامل ارمنستان و سرزمین‌های جنوبی‌تر آن می‌شود که در واقع نشانگر مرزهای غربی قلمرو ساسانی در این زمان است. اما اگر او به شکلی نامنظم از داده‌هایش بهره برده باشد، الزاماً سرزمین‌های خاوری قابل تطبیق با قلمرو ساسانی در این زمان نیستند. برخی شواهد را می‌توان در این باره به خدمت گرفت؛ نخست در باره هند، او مرزهای قلمرو پارس را به رود گنگ می‌رساند، در حالی که در دوره معاصر او، منابع هندی نشان می‌دهند که شاه مشهور هندی سمودرا گوپتا^۱ (سده چهارم میلادی) در دوره فتوحات خود موفق شد که حکومت‌های کوچک شمال غرب شبه‌قاره را از بین ببرد و یکی از جانشینانش، چندرا گوپتا^۲ دوم موفق شد حکومت خود را به سرزمین‌های غربی‌تر گسترش دهد (تریپاتهی، ۱۴۰۰: ۲۷۰-۲۶۱؛ Mookerji, 1947: 19-24, 69-71)؛ بنا بر این، قلمرو پارسیان در هند در این زمان با گزارش آمیانوس قابل تطبیق نیست. آریماسپیان در گزارش او نیز مشخصاً قابل تطبیق با اقوام خیالی یک‌چشم ساکن سرزمین‌های دور دست شمال خاوری در گزارش هرودت هستند (Herodot, 1920: IV, 15-28) که می‌توان جغرافیای آنان را (با توجه به وفور طلا در قلمروشان در گزارش هرودت) با سرزمین‌های غربی آلتایی (حدود پازیریک) منطبق دانست (سولیمیرسکی، ۱۳۹۰: ۹۵-۹۲) که در آن، آثار پرشماری از دوره هخامنشی به دست آمده است. همچنین آمیانوس از سرمیتیان آسیایی سخن به میان می‌آورد که یادآور گزارش بطلمیوس از این گروه است (Ptolemy, 1991: 120-121) و مشخصاً به دوران قدیم پیشا ساسانی ارتباط دارد، چرا که در

^۱ . Samudra Gupta

^۲ . Chandra Gupta

این زمان دیگر سرمیتیان به سرزمین‌های غربی کوچیده بودند. شاهپور یکم (حدود ۲۷۲-۲۴۰ میلادی) در کتیبه‌ای بر دیواره ساختمان مشهور به کعبه زردشت، فهرستی کلی از سرزمین‌های زیر فرمان خود ارائه می‌دهد که با ادبیات فهرست آمیانوس به‌ویژه در باره سرزمین‌های سکایی سازگار نیست. در این فهرست، شاهپور تنها یک بار از سکاهای آن هم در قالب سرزمین سگستان/سکستان (= سیستان) یاد می‌کند (عریان، ۱۳۹۲: ۷۰). سکستان در دوره اشکانی مقصد کوچ سکاهای شد، در حالی که در دوره هخامنشی این سرزمین در کتیبه‌ها زرّگه^۱ نامیده شده است (DB, I, 16; Kent, 1953: 117) و جالب توجه است که در گزارش آمیانوس نیز نام آن به صورت درنگیان^۲ آمده که تلفظ یونانی همین نام است. همچنین شایان توجه است که آمیانوس، شهر کورسختا را از مهم‌ترین شهرهای سغد می‌داند، در حالی که این شهر که به دست کوروش بنیان یافت، سپس به دست اسکندر ویران شد (Quintus Curtius Rufus, 1946 VII, 6, 16-23) و هر چند شاید سپس بازسازی شده باشد، اما شهرتش در منابع غربی را مدیون تاریخ‌نگاران زندگی اسکندر است. در نتیجه، گزارش آمیانوس در باره پاره خاوری قلمرو پارس با دوره ساسانی سازگار نیست و به پیش از آن مربوط می‌شود و تنها پادشاهی فراگیر پارسی پیشا ساسانی که می‌شناسیم، شاهنشاهی هخامنشی است.

آمیانوس از دو نام سکا و اسکوئ در کنار هم برای اشاره به سکاهای استفاده می‌کند؛ اسکوئ نامی بود که یونانیان به اقوام کوچ‌رو شمالی می‌دادند، در حالی که به گزارش هرودت، پارسیان همه اسکوئ‌ها را سکا می‌نامیدند (Herodot, 1920: VII, 64) و پلینی این نام را مختص اسکوئ‌های نزدیک به پارسیان می‌دانست (Pliny, 1962: VI, 19). در نتیجه استفاده از این دو نام در کنار یکدیگر در فهرست اقوام فرمانبردار پارسیان می‌تواند نشانگر بهره‌بردن آمیانوس یا منابعش از دو منبع متفاوت و تلفیق‌شان با یکدیگر باشد. آمیانوس اسکوئ‌ها را به شکل ویژه ساکن فراسوی کوهستان امودس می‌دانست و در جای دیگر سکا را به کوهستان کومدوس و اسکوئ را به کوهستان ایمائو نسبت می‌دهد و گستره مرزهای این اسکوئ‌ها را به سرمیتیان آسیایی و آلمانی می‌رساند. به گفته او در سوی خاوری، کوهستان‌های پیرامون سریکا قرار داشتند و در جنوب، سریکا به هند و رود گنگ می‌رسید و کوهستان مهم این محدوده امودون بود. استرابن نیز از سکاهایی در نزدیکی هند سخن گفته

^۱ . Zraka

^۲ . Drangiana

است (Strabon, 1930: XI,1,7) و به گزارش دیودروس کوهستان همودوس^۱ مرز میان هند و سکاها بود (دیودروس، ۱۳۸۴: ۲، بند ۳۵). درک تقریبی جغرافیای سریکا (یا در برخی منابع، سرزمین سرها) برای دریافتن جغرافیای سکاهای مد نظر آمیانوس مهم است؛ نخستین بار کتسیاس و احتمالاً با تکیه بر منابع هخامنشی از این سرزمین در شمال هند نام برده است (Ctesias, 1882: 34). به نظر می‌رسد که از نظر لغوی، این نام به معنی مردم ابریشم باشد (Hildebrandt, 2023: 498) و با توجه به اینکه ابریشم در این زمان در چین تولید می‌شد و البته جغرافیای سریکا نیز در سوی خاوری سکاها قرار داشت، می‌توان به طور کلی آن را به چین نسبت داد. سرزمین‌هایی چون کاشغر و یا بخش‌های شرقی‌تر در حوضه رود تاریم برای مکان سریکا پیشنهاد شده‌اند (فرای، ۱۳۸۰: ۲۹۵؛ Mair and Skjærvø, 1993). یافتن مکان دقیق سریکا مسئله پژوهش حاضر نیست، اما ارتباط آن با غرب چین امروزی، اسکوئهای مورد نظر ما که خود از طرفی در شمال هند بودند و از طرف دیگر با توجه به گزارش آمیانوس در فراسوی سغد جای داشتند (چون رودخانه‌های یاکسارتس (سیردریا) و تالیکوس (طراز؟) در سرزمین‌های آنان جاری بودند) را در سرزمین‌های ممتد از شمال سیردریا تا غرب چین امروزی جای می‌دهد.

چنانکه گفته شد، یکی از منابع اصلی آمیانوس، بطلمیوس بود. او در گزارش خود دو سرزمین سکایی (اسکوئیه) را به کوهستان ایمائوس مربوط می‌کند: یکی اسکوئیه درون (یا این سوی) کوهستان ایمائوس و دیگری اسکوئیه فراسوی کوهستان ایمائوس که در شرق آن سریکا قرار داشت و در جنوب به هند محدود می‌شد. سرزمین نخست به گفته او از باختر به سرمتیان آسیایی، از خاور به کوهستان ایمائوس و از جنوب به سغد تا به دهانه رود آمودریا محدود می‌شد و سرزمین دوم از فراسوی (آن سوی) ایمائوس تا سریکا گسترش داشت (Ptolemy, 1991: 144-145). به نظر می‌رسد که جغرافیای اسکوئهای مد نظر آمیانوس به طور کلی با دو گروه مد نظر بطلمیوس منطبق است، اما ظاهراً آمیانوس در این باره از منابعی دیگر نیز بهره برده است.

دو نام امودون و ایمائوس را باید بهتر شناخت؛ پلینی منشأ رود گنگ را در کوهستان سکایی گزارش کرده است (Pliny, 1962: VI,22)، همو کوهستان ایمائوس را مرتبط با کوهستان همودی^۲ می‌داند (Pliny, 1962: VI,22) که ظاهراً همان کوهستان امودون است. بطلمیوس ایمائوس را شمالی‌ترین کوهستان هند می‌نامد (Ptolemy, 1991: 37) و چنانکه از

^۱ . Hemodus

^۲ . Hemodi

گزارش آمیانوس دیدیم، کوهستان امودون با جغرافیای منطبق با سرزمین‌های میان هند و سریکا رابطه دارد. در نقشه منتسب به بطلمیوس، اسکوت‌های فراسوی کوهستان ایمائوس در شمال خاوری پنجاب و در غرب سریکا قرار دارند (Ptolemy, 1991: 286). از داده‌های یادشده می‌توان پنداشت که کوهستان امودون (یا نام‌های مشابه آن) میان هند و چین قرار داشت و بنا بر این می‌توان آن را با هیمالایا یا پاره‌های غربی آن برابر انگاشت که رود گنگ نیز از آن سرچشمه می‌گرفت (Tarn, 1938: 110; Yu, 1998: 4). همچنین به نظر می‌رسد که کوهستان ایمائوس نیز در نزدیکی امودون جای داشت، اما دقیقاً برابر آن نبود. یک گروه از اسکوت‌ها در گزارش بطلمیوس در فراسوی امودون (هیمالایا) می‌زیستند و دامنه نفوذشان به ایمائوس می‌رسید و گروه دیگر، در این سوی ایمائوس حضور داشتند؛ بر این اساس، محتمل‌ترین گزینه برای ایمائوس، کوهستان تین‌شان است. اگر به گزارش آمیانوس بازگردیم، هر چند او آشکارا مایه‌هایی را از بطلمیوس وام گرفته است، اما داده‌هایش عیناً با بطلمیوس هماهنگ نیستند. او یک گروه را سکا و دیگری را اسکوت می‌نامد و پیداست که (به دلیل استفاده از تلفظ سکا) گذشته از داده‌های یونانی-رومی، به برخی منابع ایرانی یا متأثر از ایرانیان نیز دسترسی داشته، اگر چه به نظر می‌رسد که تکیه بر گزارش بطلمیوس را کنار نگذاشته است.^۱ از مقایسه جغرافیایی می‌توان دریافت که اسکوت‌های آمیانوس، قابل تطبیق با دو گروه اسکوت‌های مد نظر بطلمیوس هستند و سکا در گزارش او را می‌توان با سکارا^۲ در اثر بطلمیوس (Ptolemy, 1991: 143-144) یکسان انگاشت.^۳ اگر ایمائوس برابر تین‌شان باشد، اسکوت‌های دو سوی آن برابر با سکا‌های شرق و غرب تین‌شان هستند؛ از طرفی آمیانوس این اسکوت‌ها را با اشاره به رودهای یاکسارتس/سیردریا و تالیکوس/طراز به شمال سغد مربوط می‌کند و بنا بر این، قلمروشان دو سوی تین‌شان از مرز سرمیتیان تا سریکا (غرب چین) را شامل می‌شد، در حالی که در وصف سکا، آنان را در آن سوی مرزهای سغد جای می‌دهد که از سرزمین‌شان راهی به چین می‌رفت و در اثر بطلمیوس، سکارا از شرق سغد تا سرزمین اسکوت‌های مجاور کوهستان ایمائوس امتداد دارد، به شکلی که

۱. اشاره پلینی به نویسندگان گوناگون پارسی (Pliny, 1962: VI,30) نشان می‌دهد که در زمان او (سده اول میلادی) در روم به آثار نویسندگان ایرانی دسترسی وجود داشته است و دلیلی نداریم تصور کنیم که این دسترسی به نویسندگان و منابع ایرانی در سده چهارم میلادی و زمان آمیانوس وجود نداشت.

۲. Sacara

۳. همچنین بطلمیوس به نقل از مارینوس (تقریباً معاصر خودش) از قومی به نام ساکی (Saci) در همسایگی سغد سخن می‌گوید که به هند می‌پیوستند، اما سپس خود این گزارش را نمی‌پذیرد (Ptolemy, 1991: 37)؛ بنا بر این، شاید بتوان احتمال داد که منبع آمیانوس با مارینوس در باره این سکاها مشترک بوده است.

مرزهای جنوبی آن به ایمائوس می‌رسد و کوهستان کومداروم^۱ که احتمالاً قابل تطبیق با کومدوس آمیانوس است، در حدود آن جای دارد (Ptolemy, 1991: 143-144) و شاید بتوان آن را با فراسوی فرغانه و کوهستان آلایی تطبیق داد و در نتیجه به نظر می‌رسد که این سرزمین با بخشی از قلمرو اسکوت‌های یادشده قابل تطبیق است.

مقایسه گزارش آمیانوس در باره آلان‌ها با دیگر منابع نیز نتیجه‌های جالب توجهی به دست می‌دهد. به گزارش آمیانوس، آلان‌ها در آن سوی رود تانائیس/ دن می‌زیستند که آسیا را از اروپا جدا می‌کند و آنان سپس قلمرو خود را گسترش داده و نام خود را به اقوام گوناگون دادند (Ammianus Marcellinus, 1894: XXXI,2,12-13). بطلمیوس در شرح جغرافیای آسیا، کوهستانی را آلانی^۲ می‌نامد که به گفته او از باختر کوهستان ایمائوس تا خاور کوهستان شمالی ممتد بود و با تکیه بر مختصاتی که ارائه داده است، می‌توان آن را در سرزمین‌های شمالی، از شمال بخش باختری سغد تا شمال بخش خاوری آن دانست (Ptolemy, 1991: 144). همو در کرانه کوهستان ایمائوس به اقوامی با نام آلانی - اسکوئایی^۳ و آلانورسی^۴ نیز اشاره می‌کند (Ptolemy, 1991: 144). اگر این دسته نام آلان را مرتبط با آلان‌ها بدانیم، این بخش از گفته‌های بطلمیوس را باید برگرفته از منبعی کهن پنداشت، چرا که در زمان او آلانیان به باختر دریای کاسپی کوچیده بودند؛ جالب توجه آنکه آمیانوس نیز گزارش می‌دهد که آلان‌ها نام خود را از کوهستان‌های پیرامون‌شان گرفته بودند (Ammianus Marcellinus, 1894: XXXI,2,13). او در توصیف یادشده از قلمرو پارس می‌گوید: «در درون مرزهای [قلمرو] پارسیان، قومی از اسکوت‌ها هستند که هم‌مرز با سرمیتان آسیایی هستند و به دورترین کناره آلمانی می‌رسند...» (Ammianus Marcellinus: XXIII,6,61) و اگر این گزارش را با داده‌های بطلمیوس مقایسه کنیم، منظور از آلمانی همان آلان است و بنا بر این، آمیانوس نیز چون بطلمیوس به آلان‌هایی اشاره دارد که در سرزمین‌های خاوری جای داشتند، نه آنکه همچون زمان خود بطلمیوس در سرزمین‌های غرب دریای کاسپی جای گرفته باشند. هر چند آلمانی کوهستان آلانی را با کوهستان موگدشاری در شمال دریاچه آرال در قزاقستان کنونی برابر می‌داند (Alemany, 2000: 101)، اما کوهستان مورد نظر بطلمیوس در مسیر شرقی - غربی پیوسته است و چنین کوهستانی را در جغرافیای مورد نظر آلمانی نمی‌توان یافت و به نظر می‌رسد که

^۱ . Comedarum

^۲ . Alani

^۳ . Alani-Scythae

^۴ . Alanorsi

بطلمیوس یا منابعش آشنایی کمی با جغرافیای این حدود داشته‌اند، اما بطلمیوس آلان‌ها را در نزدیکی کوهستان ایمائوس جای می‌دهد و به نظر منطقی‌تر می‌رسد که کوهستان آلانی را نیز در همان نزدیکی جستجو کنیم و شاید بتوان آن را منطبق با یکی از شاخه‌های این کوهستان دانست. در نتیجه آلان‌های مد نظر بطلمیوس در نزدیکی کوهستان تین‌شان و منطبق با اسکوت‌های مد نظر آمیانوس هستند که از مرزهای سرمتیان آسیایی تا آلمانی بسط داشتند.

نام آلان، نامی متأخر است که در منابع دوره هخامنشی تکرار نشده است، اما با تکیه بر برخی شواهد می‌توان نشانه‌هایی از آن را باز یافت. به گزارش هرودت، قومی به نام ایسدون^۱ پس از درگیری با آریماسپیان، به سرزمین جدید کوچیده و با اسکوت‌ها درگیر شدند و آنان را راندند و در جای دیگر، او سرزمین جدید ایسدون‌ها را در مقابل ماساگت‌ها می‌داند (Herodot, 1920: I,201, IV,13). در جای دیگر برعکس، هرودت از رانده شدن اسکوت‌ها به دست ماساگت‌ها سخن می‌گوید (IV,11). در هر صورت پیداست که ایسدون‌ها پس از رانده شدن از سرزمین‌شان در جایی اقامت گزیدند که در مقابل ماساگت‌ها بود و با توجه به اینکه به گفته او ماساگت‌ها در دشت خاور دریای کاسپی می‌زیستند (Herodot, 1920: I,202)، می‌توان پنداشت که ایسدون‌ها در شمال یا خاور آنان بودند. از آنجایی که او در وصف کلی دشت‌های شمال شرقی، ایسدون‌ها را در سرزمین دوردست شرقی و در جنوب آریماسپیان جای می‌دهد (Herodot, 1920: IV,15-28)، می‌توان به حدود تقریبی ایسدون‌ها پی برد. اگر آریماسپیان چنانکه آمد، در پازیریک جای داشته باشند و ایسدون‌ها در مقابل ماساگت‌ها که خود خاور دریای کاسپی بودند، جای‌یابی شوند، می‌توان مکان تقریبی آنان را در سرزمین‌های شرقی ماساگت‌ها دانست، به شکلی که حدود تقریبی استقرارشان در جنوب پازیریک باشد و بنا بر این، آنان باید در نزدیکی تین‌شان جای گرفته باشند. نام ایسدون را برخی از پژوهشگران با نام قوم آسی^۲ که در منابع متأخر نمایان می‌شود، یکسان می‌دانند (Yu, 1998: 15). در واقع به گزارش استرابن، در دوره‌های بعد گروهی از اقوام به سغد و بلخ یورش آوردند که یکی از آنها آسیانی^۳ نام داشت (Strabon, 1930: XI,8,2) و می‌توان آن را همان قوم آسی دانست (Thordarson, 1987). آسی‌ها برای یورش به سغد و بلخ باید پیش‌تر در جغرافیای پیرامون این محل می‌زیستند و دوباره توجه

^۱. Issedone

^۲. Asii

^۳. Asiani

به سمت مکان تخمین زده شده برای ایسدون‌ها در حدود تین‌شان جلب می‌شود. نکته مهم در این بین، یکسانی آسی‌ها و آلان‌ها در منابع متأخر است که میان پژوهشگران هوادار فراوان دارد و با توجه به شباهت نام اوستی‌ها (بازماندگان آلان‌ها در قفقاز) به نام آسی می‌توان در این مورد اطمینان داشت (آلت‌هایم، ۱۳۹۸: ۳۷۰؛ ۵-۷؛ Alemany, 2000: 296; Baumer, 2012). در منابع متأخر چینی چون هان‌شو (سده اول میلادی) در سرزمینی در غرب چین از قومی به نام سائی^۱ سخن رفته است (Hulsewe and Loewe, 1979: 144) که پژوهشگران آن را تلفظ چینی نام سکا می‌دانند (آلت‌هایم، ۱۳۹۸: ۳۷۶). سرزمین این قوم که مورد هجوم یوئه‌ژی‌ها^۲ و ووسون‌ها^۳ قرار گرفت، در منابع چینی وصف شده است و بر این اساس، پژوهشگران آن را منطبق با قلمرو سکاهای پیرامون رودهای ایللی و چو می‌دانند (Yu, 1998: 6, 137-138; Benjamin, 2007: 51, 91; Neelis, 2007: 59-61) که به جغرافیای مد نظر ما برای ایسدون‌ها نزدیک است. به یاد داریم که در وصف آمیانوس از اقوام آسیای مرکزی، نام سکا و اسکوت در کنار هم به کار رفته و مکان‌شان منطبق بر جغرافیایی است که با نام مکان‌های مربوط به آلانیان در گزارش‌های بطلمیوس و آمیانوس مطابقت دارد. در نتیجه ایسدون‌های دوره هخامنشی که نیای آلانیان/ آسی‌های دوره‌های بعدی بودند را می‌توان دست‌کم با بخشی از اسکوت‌های مد نظر آمیانوس یکسان دانست.

چنانکه گفته شد، در دوره هخامنشی و در آسیای مرکزی از دو دسته از سکاهای سخن می‌رود که از میان آنها سکاهای هومورگا در شمال خاوری قلمرو هخامنشی جای داشتند. هر چند برخی با نگاهی کمینه‌نگر، قلمرو این گروه از سکاهای را در دشتهای شمال خاوری قلمرو هخامنشی، اما نه چندان دور از بلخ و سغد جای می‌دهند (توین‌بی، ۱۳۷۹: ۱۱۷-۱۱۵، ۷۴، ۳۴-۳۲؛ اومستد، ۱۳۸۳: ۶۷، ۱۱۹؛ فرای، ۱۳۸۶: ۱۰۲-۱۰۰؛ Masson, 1986; Dandamaev and Lukonin, 1989: 92-93; Piankov, 1994; Neelis, 2007: 58; Minardi, 2023: 786). اما برخی نیز نگاهی گسترده‌تر دارند، هر چند در جزئیات این دیدگاه‌ها تفاوت‌های مهم می‌توان دید (بابادی و زرین‌کوب، ۱۴۰۴؛ ۳۰؛ Narain, 1987: 461-467; Potts, 2012). شایان توجه است که منابع یونانی مرتبط با هخامنشیان (که گاه این سکاهای را آمورگی^۴ می‌نامند)، معمولاً در باره قلمرو این گروه از سکاهای و یا فرمانبرداری آنان از هخامنشیان صریح نیستند. مثلاً هرودت که خود چندان سکاهای به گفته او آمورگی

^۱. Sai

^۲. YueZhi

^۳. Wusun

^۴. Amyrgi

را نمی‌شناسد، آنان را در سپاه خشایارشا در کنار بلخیان در یک یگان وصف می‌کند (Herodot, 1920: VII,64) و به گزارش آریان در اواخر دوره هخامنشی سکاهاى شمال خاوری تابع شهریان بلخ نبودند، بلکه با شاه هخامنشی اتحاد داشتند (Arrian, 1884: III,8). هر چند ظاهراً استفاده از منابع گوناگون، گزارش آمیانوس را دچار اغتشاش کرده است، اما استفاده از نام‌های متفاوت از نام‌های رسمی کتیبه‌های هخامنشی نشان می‌دهد که او به منابعی مستقل از منابع رسمی دولتی دسترسی داشته است. با این حال، اهمیت گزارش آمیانوس در آن است که او نیز همچون کتیبه‌های شاهی هخامنشی، ادعای فرمانبرداری این گروه از سکاها از پارسیان را دارد و البته داده‌های جزئی‌تری در باره گستره نفوذ آنان ارائه می‌دهد. تفاوت او در این زمینه با گزارش بطلمیوس در وصف فرمانبرداری اسکوئها از پارسیان نشان می‌دهد که او در این مورد از منبعی متفاوت و ناشناخته بهره می‌برد و سپس وصفش از جغرافیای سکاها به شکلی که قابل تطبیق با سرزمین‌های جنوبی‌تر جغرافیای اسکوئهای یادشده است، نشان می‌دهد که منبعی دیگر، احتمالاً نزدیک به منابع رسمی هخامنشی (به دلیل استفاده از نام سکا) در اختیار داشته است و این منبع نیز رأی به تابعیت سکاهاى فراسوی سغد از هخامنشیان داده است؛ اینکه او پیش از وصف کلی قلمرو پارسیان، مرزهای آن را در شمال تا قلمرو آریماسپیان (پازیریک) می‌رساند، نه تنها تأییدی دیگر بر فرمانبرداری سکاها از هخامنشیان است، بلکه گزارشی بی‌مانند در تشخیص مرزهای شمال خاوری قلمرو هخامنشی به‌شمار می‌رود. در نتیجه، گزارش آمیانوس و منابع ناشناخته‌اش از این نظر که حدود کلی سکاهاى فرمانبردار هخامنشیان در شمال خاوری را مشخص می‌کند، در میان منابع در دست ما منحصر به فرد است و می‌توان از آن برای شناخت قلمرو هخامنشی در شمال خاوری بهره برد.

هر چند آمیانوس برای فاتح سرزمین‌های سکایی مستقیماً به کسی اشاره نکرده است، اما پیش از شرح تاریخ پارسیان می‌گوید که این قوم بسیاری از اقوام دیگر را فرمانبردار خود کرد و سپس به سوی تراکیه و سرزمین‌های اروپایی رهسپار شد و نخستین شاهی که به این سو آمد، کوروش بود (Ammianus Marcellinus, 1894: XXIII,6,7). هر چند او به اشتباه مرگ کوروش را در نبرد با سکاهاى اروپایی می‌داند، اما پیداست که از دیدگاه او، فاتح بزرگ سرزمین‌های آسیایی کوروش بود و احتمالاً منابعش نیز گشودن سرزمین سکاهاى یادشده را به کوروش نسبت داده بودند. کتسیاس در گزارشی از نبرد و سپس اتحاد کوروش با

سکاهایی به فرمانروایی آمورگس^۱ سخن گفته است (Ctesias, 2010: 171) و سکاهای زیر فرمان آمورگس را باید همان سکاهای آمورگی در منابع یونانی انگاشت که برابر با سکاهای هومورگا در منابع هخامنشی بودند. چنانکه گفته شد، کتسیاس یکی از منابع آمیانوس بود و دور از انتظار نیست که او برای جزئیات داده‌های خود در باره سکاهای هخامنشی نیز از کتسیاس به عنوان یکی از منابع بهره برده باشد.

نتیجه‌گیری

آثار بیشتر مورخان و جغرافیانگاران یونانی-رومی در باره سرزمین‌های خاوری شاهنشاهی هخامنشی از دو ویژگی مهم برخوردارند؛ نخست آنکه بسیاری از این نویسندگان یا اصلاً معاصر هخامنشیان نبودند و یا هرگز به بخش خاوری قلمرو هخامنشی سفر نکردند و بنا بر این، داده‌های‌شان در این باره با یک یا چند واسطه به دست آمده‌اند. ویژگی دوم این نویسندگان آن است که تحت‌تأثیر تصور توالی امپراتوری‌های آسیایی قرار داشتند و ممکن بود که ویژگی‌های دولت‌های گوناگون را به هم نسبت دهند. این دو ویژگی در باره آمیانوس مارکلینوس که در سده چهارم میلادی شرحی از قلمرو پارسیان معاصر خودش نگاشته است نیز صدق می‌کند. او در سوی شمال خاوری قلمرو پارسیان از دو قلمرو سکایی موسوم به سکا و اسکوئیه فراسوی کوهستان امودس سخن می‌گوید. از بررسی بخش‌های گوناگون گزارش او می‌توان دریافت که آثار نویسندگان قدیمی چون هرودت، کتسیاس، دیودوروس، بطلمیوس و برخی آثار ناشناخته دیگر می‌توانستند مورد استفاده او قرار گیرند. مقایسه داده‌های آمیانوس از اسکوئها نشان می‌دهد که وی از این منظر، اتکای زیادی به بطلمیوس داشت، اما گنجاندن اسکوئها در قلمرو پارسیان و استفاده از واژه‌پردازی متفاوت نشان می‌دهد که در این مورد، او اتکای صرف به گزارش بطلمیوس نداشته است. سرزمین سکا در گزارش او را می‌توان منطبق با سرزمین‌های شمال خاوری سغد دانست و بنا بر این، به نظر می‌رسد که او از دو یا چند منبع متفاوت برای وصف قلمرو پارس در شمال خاوری بهره برده است. نام مکان‌های مورد اشاره او با ادبیات رسمی شاهنشاهی ساسانی مطابقت ندارند و با توجه به بهره‌گیری‌اش از منابع قدیمی و البته تأکید بر حضور سکاهای در قلمرو پارسیان می‌توان گزارش وی را مربوط به دوره هخامنشی دانست که از منابع گوناگونی گردآوری شده بود که یکی از آنها را احتمالاً باید کتسیاس دانست و برخی از دیگر منابع نیز احتمالاً به

^۱ . Amorges

ادبیات رسمی شاهنشاهی هخامنشی نزدیک بوده‌اند. از گزارش آمیانوس می‌توان دریافت که قلمرو پارسیان/ هخامنشیان در شمال خاوری به سیردریا محدود نبود و چنانکه خود کتیبه‌های هخامنشی نیز ادعا دارند، شامل قلمرو سکاهایی می‌شد که در آن سوی سغد و احتمالاً تا حدود پازیریک می‌زیستند. در مجموع گزارش منحصر به فرد آمیانوس از سکاهای فرمانبردار پارسیان/ هخامنشیان و ارائه داده‌های جزئی در باره گستره نفوذ آنان تا سرزمین آریماسپیان/ پازیریک می‌تواند منبعی بسیار ارزشمند برای شناخت گستره قلمرو هخامنشیان در شمال خاوری به‌شمار آید.

فهرست منابع و مآخذ

فارسی:

- آلتهاپم، فرانتس، (۱۳۹۸)، *ساسانیان و هون‌ها*، ترجمه: هوشنگ صادقی، تهران: فرزانه روز.
- اومستد، آلبرت تن ایک، (۱۳۸۳)، *تاریخ شاهنشاهی هخامنشی*، ترجمه: محمد مقدم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- بابادی، امین و روزبه زرین کوب، «گستره نفوذ اقوام تشکیل‌دهنده اتحادیه سکاهای هومورگا»، *جهان ایرانی*، ۱۴۰۴، سال ۲، شماره ۴.
- بریان، پی‌یر، (۱۳۹۶)، *داریوش در سایه اسکندر*، ترجمه: ناهید فروغان، تهران: ماهی.
- تریپاتهی، راماشنکر، (۱۴۰۰)، *تاریخ هند قدیم*، ترجمه: ابوالفضل عزیززاده طباطبایی، تهران: آواها.
- توین‌بی، آرنولد، (۱۳۷۹)، *جغرافیای اداری هخامنشیان*، ترجمه: همایون صنعتی‌زاده، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- دریایی، تورج، (۱۳۹۲)، *ساسانیان*، ترجمه: شهرناز اعتمادی، تهران: توس.
- دیودروس سیسیلی، (۱۳۸۴)، *کتابخانه تاریخی*، ترجمه: حمید بیکس شورکایی و اسماعیل سنگاری، تهران: جامی.
- سولیمیرسکی، تادئوس، (۱۳۹۰)، *سارمات‌ها*، ترجمه: رقیه بهزادی، تهران: طهوری.
- شهبازی، علیرضا شاپور، (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- عریان، سعید، (۱۳۹۲)، *راهنمای کتیبه‌های ایرانی میانه*، تهران: علمی.
- فرای، ریچارد، (۱۳۸۰)، *تاریخ باستانی ایران*، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ، (۱۳۸۶)، *میراث آسیای مرکزی*، ترجمه: آوانس آوانسیان، تهران: بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار.
- فیشر، گرگ و دیگران، (۱۴۰۰)، *اعراب و امپراتوری‌های پیش از اسلام*، ترجمه: مهناز بابایی، تهران: مروارید.
- کریستن‌سن، آرتور، (۱۳۶۸)، *ایران در زمان ساسانیان*، ترجمه: غلامرضا رشید‌یاسمی، تهران: دنیای کتاب.

گروسه، رنه، (۱۳۶۵)، *امپراتوری صحرانوردان*، ترجمه: عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
لوکوک، پی‌یر، (۱۳۸۹)، *کتیبه‌های هخامنشی*، ترجمه: نازیلا خلخالی، تهران: فرزانه روز.
لوید، آلن ب.، (۱۳۸۸)، «هرودت و کمبوجیه: ملاحظات در باره یک تحقیق تازه»، *تاریخ هخامنشی جلد سوم، روش و نظریه*، ترجمه مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس.
ماری، آروین، (۱۳۸۸)، «هرودت و تاریخ شفاهی»، *تاریخ هخامنشی جلد دوم، منابع یونانی*، ترجمه: مرتضی ثاقب‌فر، تهران: توس.
ویزهوفر، یوزف، (۱۳۹۹)، «مادی‌ها و مفهوم توالی امپراتوری‌ها در عهد باستان»، *نگاهی نو به تاریخ ماد*، ترجمه: وزیر منبری، سنندج: انتشارات دانشگاه کردستان.

لاتین:

Alemany, Agusti, (2000), *Sources on the Alans*, Leiden, Boston, Koln: Brill.
Alemany, Agusti, (2024), "From the Sarmatians to the Alans and Beyond: Some Source Problems", *The Sarmatians and the Others*, Edited by Lavinia Grumeza, Victor Cojocaru and Cristina I. Tica, Cluj-Napoca: Mega.
Ammianus Marcellinus, (1894), *The Roman History*, Translator: C.D. Yonge, London: George Bell and Sons, York ST.
Arrian, (1884), *Anabasis Alexander*, Translator: E. J. Chinnock, London: Hodder and Stoughton.
Baumer, Christoph, (2012), *The History of Central Asia*, Vol. 1, London/New York: I. B. Tauris.
Benjamin, G. R. Craig, (2007), *The Yuezhi, Origin, Migration and the Conquest of Northern Bactria*, Turnhout: Brepols Publishers.
Bichler, Reinhold, (2021), "The Perspectives of Greek and Latin Sources", *A Companion to the Achaemenid Persian Empire*, Vol II, Edited by Bruno Jacobs and Robert Rollinger, Wiley Blackwell.
Ctesias, (1882), *Ansient India*, by J.W. Mcrrindle and M.A and M.R.A.S, London: Trubner.
Ctesias, (2010), *History of Persia*, Lloyd Llewellyn-Jones and James Robson, London and New York: Routledge.
Dandamaev Muhammad A. and Vladimir G. Lukonin, (1989), *The Culture and Social Institutions of Ancient Iran*, Cambridge University Press.
Dimitriev, V. A., "The Achaemenid Kingdom in Ammianus Marcellinus' Account (A Source Study Analysis)", *Iranica*, 2017, Edited by O. L. Gabelko and Others, Kazan University Press, [In Russian].
Drijvers, Jan Willem, (1999), "Ammianus Marcellinus' Image of Arsaces and Early Parthian History", *The Late Roman World and its Historian*, Edited by J. W. Drijvers and D. Hunt, Taylor and Francis Group.
Herodot, (1920), *Historis*, Translator: A.D Godlay, London: William Heineman.
Hildebrandt, Berit, (2023), "Roman Silk Trade and Markets", *The World of the Ancient Silk Road*, Edited by Xinru Liu and Pia Brancaccio, London and New York: Routledge.
Hulsewe A. F. P. and M. A. N. Loewe, (1979), *China in Central Asia, the Early Stage: 125 BC – AD 23*, Leiden: Brill.

- Justinus, (1994), *Epitome of the Philippic history of Pompeius Trogus*, tr. Yardley, Scholar press: Atlanta.
- Kent, Roland G., (1953), *Old Persian*, American Oriental Society, New Haven.
- Mair, Victor and Prods Oktor Skjærvø, "Chinese Turkestan II. In Ore-Islamic Times", *Encyclopaedia Iranica*, 1993, <https://www.Iranica.org/articles/chinese-turkestan-ii>
- Makhlaiuk, Aleksander V. (2015), "Memory and Images of Achaemenid Persia in the Roman Empire", *Political Memory in and after the Persian Empire*, Edited by Jason M. Silverman and Caroline Waerzeggers, Atlanta: SBL Press.
- Masson, V. M., "Archeology V. Pre-Islamic Central Asia", *Encyclopaedia Iranica*, 1986, <https://www.Iranica.org/articles/archeology-v>
- Minardi, Michael, (2015), *Ancient Chorasmia*, Acta Iranica 56, Leuven, Paris and Bristol: Peeters.
- Minardi, Michele, (2023), "The Northeastern Regions of the Persian Empire", *The Oxford History of the Ancient Near East, Vol. V, The Age of Persia*, Edited by Karen Radner, Nadine Moeller and D. T. Potts, Oxford University Press.
- Mookerji, Radhakumud, (1947), *The Gupta Empire*, Bombay: Hind Kitabs LTD.
- Narain, A. K., "The Sakā Haumavargā and the Ἀσσυριοί: the Problem of their Identity", *Bulletin of the Asia Institute*, 1987, New Series, Vol. 1.
- Neelis, Jason, (2007), "Passages to India: Saka and Kusāna Migration Routes in Historical Contexts", *On the Cusp of an Era: Art in the Pre-Kusana World*, Edited by Doris M. Srinivasan, Leiden: Brill.
- Olbrycht, Marek Jan, (2011), "Tytułatura Pierwszych Arsakidow I Jej Polityczno-Religijne Konotacje", *The World of Antiquity, its Polish Researchers and the Cult of the Ruler*, Publishing House of the Poznan Society.
- Olbrycht, Marek Jan, (2021), *Early Arsakid Parthia (ca. 250- 165 B.C.)*, Leiden; Boston: Brill.
- Piankov, Igor V., "The Ethnic History of the Sakas", *Bulletin of the Asia Institute*, 1994, New Series, Vol. 8.
- Pliny, (1962), *Natural History*, Translator: H. Rackham, London: William Heinemann, Cambridge Massachusetts: Harvard University Press.
- Potts, Daniel T., "A Scythian Pick from Vaske (Gilan) and the Identity of the XVIIth Delegation at Persepolis", *Stories of Long ago, AOAT 397*, 2012.
- Ptolemy, (1991), *The Geography*, Translator and Editor: Edward Luther Stevenson, New York: Dover Publications.
- Quintus Curtius Rufus, (1946), *History of Alexander*, Translator: John C. Rolfe, London: William Heinemann, Cambridge Massachusetts: Harvard University Press.
- Sommer, Michael, (2017), "The Eternal Persian: Persianism in Ammianus Marcellinus", *Persianism in Antiquity*, Edited by Rolf Strootman and Miguel John Versluys, Stuttgart: Franz Steiner Verlag.
- Strabon, (1930), *The Geography*, edited by T.E.Page , E.Capps, W.H.D.Rouse, Translator: Horace Leonard Jones, Loeb Classical Library, London : William Heinemann LTD; Cambridge Massachusette: Harvard University Press.
- Tam, W. W., (1938), *The Greeks in Bactria & India*, Cambridge University Press.
- Thordarson, F., "Asii", *Encyclopaedia Iranica*, 1987, <https://www.Iranica.org/articles/asii-or-asiani-an-ancient-nomadic-people-of-central-asia-who-about-130-b>
- Yu, Taishan, (1998), *A Study of Saka History*, Sino-Platonic Papers, University of Pennsylvania.

روابط ساسانیان و ترکان غربی در دوره خسرو یکم و هرمزد چهارم

(۵۹۰-۵۳۱ م.)

محمد ملکی^۱

احمد غلامی قازانکندی^۲

چکیده

شاهنشاهی ساسانی (۶۵۱-۲۲۴ م.)، پس از پیروزی در برابر اشکانیان به توسعه قلمرو ایران و دفاع از مرزهای آن اقدام نمودند؛ همچنین با در نظر گرفتن تجربه حکومت‌های پیش از خود، موفق به ایجاد حکومتی متمرکز و نظام‌مند شدند. در نیمه نخست سده ششم میلادی، قلمروهای شرقی ایران ساسانی دستخوش تحولات چشمگیری شد. با فروپاشی دولت هپتالیان، ترکان غربی به‌عنوان قدرتی نوظهور در شرق ایران پدیدار شدند و از دهه ۵۳۰ میلادی به یکی از بازیگران مؤثر در مناسبات سیاسی و نظامی منطقه تبدیل گردیدند. هدف اصلی جستار حاضر، بررسی سیاست خارجی ساسانیان با پدیده نوظهور ترکان غربی در مرزهای شرقی و چگونگی آسیب‌زدایی از جانب آنهاست و پرسش اصلی این پژوهش، نه‌تنها بر حول محور درک مناسبات ایران ساسانی و ترکان غربی می‌چرخد، نوع ملاحظات که بین آنها حاکم بوده را نیز روشن می‌کند. از این رو، مقاله حاضر با روش تاریخی و رویکرد توصیفی - تحلیلی و با استناد بر منابع اولیه و داده‌های جدید، به تحلیل روابط ایران با ترکان غربی می‌پردازد و یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که اگر چه اتحاد اولیه با ترکان غربی موجب تثبیت موقت امنیت در مرزهای شرقی شد، اما تداوم تضاد منافع و رقابت در آسیای مرکزی، در نهایت زمینه‌ساز دور جدیدی از تهدیدات مرزی گردید که در دهه پایانی سده ششم میلادی به اوج خود رسید.

واژگان کلیدی:

ایران، ساسانیان، ترکان غربی، خسرو یکم، هرمزد چهارم، روابط خارجی

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۲/۰۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵

^۱. استادیار تاریخ ایران باستان، گروه تاریخ و ایران‌شناسی دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه اصفهان، اصفهان - ایران

(نویسنده مسئول) mo.maleki@ltr.ui.ac.ir

^۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ ایران باستان، گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه ارومیه، ارومیه -

ایران، st_a.gholami@urumia.ac.ir



مقدمه

شاهنشاهی ساسانی (۶۵۱-۲۲۴ م.) یکی از قدرتمندترین شاهنشاهی‌های جهان باستان است که به مدت نزدیک به پنج سده بر بخش‌های وسیعی از فلات ایران و مناطق پیرامونی آن حکومت می‌کرد. در این دوره، ساسانیان با چالش‌های فراوانی از جمله تهدیدات نظامی و سیاسی از سوی همسایگان خود در شرق و غرب مواجه بودند. مرزهای شرقی ساسانیان به‌ویژه در دوره خسرو یکم (۵۷۹-۵۳۱ م.) و هرمز چهارم (۵۹۰-۵۷۹ م.)، نقش حیاتی در دفاع از شاهنشاهی و حفظ امنیت آن ایفاء می‌کردند. در دوره آنها یکی از مهم‌ترین تهدیدات در مرزهای شرقی، حملات و فشارهای هپتالیان و بعدها ترکان غربی بود که به طور مداوم در حال گسترش قلمرو خود بودند و این تهدیدات منجر به تغییراتی مهم در سیاست‌های دفاعی و راهبردی ساسانیان در این مناطق شد. خسرو یکم که خود به اصلاحات داخلی و برقراری نظم در شاهنشاهی مشغول بود، با دشمنانی همچون هپتالیان و بعدها ترکان غربی در مرزهای شرقی مواجه شد که نه تنها بر امنیت این مناطق تأثیر گذاشتند، بلکه بر روند تحولات سیاسی و اقتصادی ایران ساسانی نیز اثرگذار بودند و این اثرگذاری در دوره هرمز چهارم نیز ادامه یافت. ایالات شرقی در این دوره اهمیت بسیاری داشت، زیرا که این نواحی نه تنها به عنوان یک خط دفاعی در برابر مهاجمان عمل می‌کردند، بلکه از نظر اقتصادی نیز نقش حیاتی داشتند. با توجه به منابع مالی و تجاری که از این نواحی به تیسفون می‌رسید، حفظ و دفاع از این مناطق برای بقای شاهنشاهی ساسانی اهمیت زیادی داشت.

بیان مسأله

در نیمه میانی سده ششم میلادی، روابط ساسانیان با ترکان غربی از هم‌پیمانی راهبردی به رویارویی نظامی تغییر یافت. این دگرگونی، پرسش‌هایی را در باره عوامل محرک، پیامدهای سیاسی- نظامی و نقش این تحولات در امنیت مرزهای شمال شرقی ایران مطرح می‌کند. پرسش اصلی پژوهش حاضر این است که روابط ایران ساسانی و ترکان غربی تابع چه ملاحظات بود و چه تأثیری بر ساختار اداری، نظامی و شهری مناطق مرزی داشت؟

پیشینه پژوهش

در مورد روابط ساسانیان و ترکان غربی، پژوهش‌هایی به صورت کلی انجام شده، اما در دوره زمانی ۵۳۱ تا ۵۹۰ م. تاکنون پژوهشی مستقل و جامع صورت نگرفته است. برخی

پژوهش‌ها به طور گذرا به جنگ‌های ایران و ترکان در دوره ساسانی پرداخته‌اند، اما این اشارات پراکنده فاقد تحلیل جامع از زمینه‌های سیاسی و نظامی این رویارویی‌ها بوده و نیازمند بررسی روشمند و یکپارچه‌اند. همچنین برخی پژوهش‌ها نیز در چارچوب بررسی کلی تاریخ ساسانیان به طور تبعی به روابط شاهنشاهی ساسانی با امپراتوری ترکان غربی پرداخته‌اند. با این حال، رویکردها اغلب فاقد تمرکز تحلیلی مستقل بر ابعاد سیاسی، نظامی و اقتصادی این تعاملات بوده است. در برخی پژوهش‌ها به‌عنوان نمونه، عنایت‌الله رضا (۱۳۷۴) در کتاب *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان* به بررسی تأثیرات سیاسی و نظامی ایران و ترکان بر یکدیگر می‌پردازد. این پژوهش، گرچه به‌خوبی روند روابط سیاسی و نظامی ساسانیان با ترکان غربی را ترسیم می‌کند، اما نسبت به ابعاد اقتصادی و فضاسازی دفاعی، از قبیل تغییرات بافت شهری، تقویت استحکامات مرزی و تحول در مسیرهای تجاری کمتر داده‌محور است و در این حوزه‌ها دقت تحلیلی کمتری دارد. اثر نیکلاس سیمزویلیامز (۲۰۰۸) با عنوان: *ساسانیان در شرق* نیز هر چند تمرکز اصلی بر شرق ایران در دوره ساسانی دارد و در خلال آن در مورد تعاملات سیاسی و نظامی ایران ساسانی با ترکان غربی اشاره می‌کند، اما ابعاد تازه‌ای از این روابط را که این پژوهش بدان پرداخته، روشن نمی‌سازد. بنا بر این، جستار حاضر با در نظر گرفتن اهمیت راهبردی و دفاعی این مناطق به زمینه‌های سیاسی و اقتصادی کلان‌تر به‌ویژه تعاملات ایران ساسانی با ترکان غربی، با روش تاریخی و رویکرد توصیفی-تحلیلی و بر پایه انتقادی منابع دست اول و پژوهش‌های نوین به واکاوی روابط ساسانیان و ترکان غربی از ۵۳۱ تا ۵۹۰ م. پرداخته و چارچوب نظری را بر تعامل امنیتی و سیاست دفاعی در مرزهای شرقی استوار کرده است.

زمینه تاریخی و قدرت‌گیری ترکان غربی در شرق ایران

بررسی‌های تاریخی و شواهد اوستایی نشان می‌دهد که مرزهای شرقی ایران، از دوران پیشاتاریخ تاکنون، نقش محوری در شکل‌گیری هویت و جغرافیای سیاسی ایران داشته‌اند؛ چنانکه در اوستا، خاستگاه سرزمین‌های ایرانی به شرق این سرزمین نسبت داده شده که اهریمن نماد دشمنان ایران با آن به طرق مختلف می‌جنگد و خواستار نابودی آن سرزمین‌ها می‌شود (اوستا، ۱۳۹۴: وندیداد، فرگرد اول، بندهای ۲۰-۱). نخستین اشاره مکتوب به نواحی شرق و شمال‌شرق ایران در گزارش اسرحدون، پادشاه آشور دیده می‌شود که در لشکرکشی سال ۶۷۳ ق. م. به سوی مناطق مرکزی و شرقی ایران، از این سرزمین‌ها نام برده

و جایگاه راهبردی آنها را آشکار ساخته است (Debeovise, 1938: 2-3). هر چند منابع مکتوبی در باره نفوذ مادها در شرق ایران موجود نیست، اما شواهد تاریخی و قرائن جغرافیایی حاکی از آن است که بخش‌هایی از این نواحی تحت نفوذ یا حاکمیت مادها قرار داشته (دیاکونوف، ۱۳۴۵: ۴۱۶) و در چارچوب قدرت آنان مدیریت می‌شده است. با فتوحات کورش دوم (۵۳۰-۵۵۹ ق. م.)، مناطق شرقی ایران در حوزه نفوذ شاهنشاهی هخامنشی (۳۳۰-۵۵۰ ق. م.) قرار گرفتند (Debeovise, 1938: 3-4; Dandamaev, 1989: 31-38). رویدادی که نه تنها مناطق شرقی دور افتاده را به ساختار سیاسی-اداری شاهنشاهی پیوند داد، بلکه زمینه‌ساز تثبیت قدرت هخامنشیان در این نواحی شد. امنیت این مناطق در دوره هخامنشی با چالش‌های جدی مواجه بود؛ به گونه‌ای که بنا بر گزارش هرودت، این نواحی صحنه نبردی شد که به کشته‌شدن کورش دوم طی نبرد با ماساژت‌ها انجامید (Herodotus, 1960: I: 269; Dandamaev, 1989: 66-69). پرداخته شده است، اهمیت راهبردی امنیت و حفظ این مناطق دور افتاده شرقی را آشکار می‌سازد. با وجود این همه مخاطرات در این مناطق، شاهان هخامنشی برای حفظ این مناطق از جان خود نیز دریغ نمی‌کردند و اقدامات آنها باعث شد که نواحی شرقی در فهرست ایالت‌های داریوش یکم (۴۸۶-۵۲۲ ق. م.) در سنگ‌نبشته بیستون (Schmitt, 1991: 49-50) ذکر شود و این مناطق در چارچوب ساختار اداری هخامنشی ادغام گردد.

پس از سقوط شاهنشاهی هخامنشی و برآمدن حکومت سلوکیان، نواحی شرقی ایران به دلیل اهمیت امنیتی و کنترل مسیرهای حیاتی مورد توجه ویژه این حکومت قرار گرفت و تلاش شد تا جایگاه راهبردی این مناطق در نظام سیاسی و نظامی تثبیت شود. این منطقه به دلیل جایگاه اقتصادی و تجاری، به ویژه در ارتباط با هند و شرق دور و اهمیت امنیتی ناشی از قرارگیری در مرزهای شرقی امپراتوری سلوکی (Wolski, 1993: 50-51)، نقش کلیدی در ثبات و مدیریت راهبردی این قلمرو ایفاء می‌کرد. فاصله جغرافیایی شرق امپراتوری سلوکیان از مرکز قدرت در میان‌رودان باعث شد که این مناطق تحت کنترل حکومت مرکزی قرار نگیرند. بر اساس گزارش یوستین (Justin, 1853: 272)، پارتی‌ها به تدریج بر این مناطق تسلط یافتند و بنا بر این، آنها توانستند از این خلاء قدرت بهره‌برداری کنند و کنترل نواحی شرقی را به دست بگیرند و از این سرزمین‌ها، سایر قلمرو پیشین هخامنشی را از سلوکیان مطالبه کنند؛ با این وجود، در این دوره نیز مرزهای شرقی ایران با تهدیدات جدی روبرو بود. حضور پررنگ و تهدیدآمیز اقوام سکایی در این نواحی

(Debevoise, 1938: 24-25, 36-37; Wolski, 1993: 82,85, 87) و قدرت روزافزون امپراتوری کوشانی، متشکل از اتحادیه طوایف یوئه‌چی (Bivar, 1983: 181-185; Mukherjee, 1988: 24-28) موجب افزایش بی‌ثباتی و ناامنی شد و مدیریت این مناطق را به چالشی اساسی برای اشکانیان تبدیل کرد، به گونه‌ای که چند شاه اشکانی برای حفظ امنیت این مناطق جان خود را از دست دادند.

در اوایل دوره ساسانی بر طبق گزارش منابع اسلامی، اردشیر یکم (۲۴۰-۲۲۴ م.) این سرزمین‌ها را تحت کنترل درآورد (طبری، ۱۳۶۲: ۵۸۴/۲؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۸۸۵/۲-۸۸۳) و سنگ‌نبشته کعبه زردشت نیز نشان می‌دهد که شاپور یکم (۲۷۲-۲۴۰ م.) بر این نواحی تسلط داشته است (Huyse, 1999: 22-24; Marquart, 1901: 47-51). مناطق شرقی ایران ساسانی از دوره شاپور دوم (۳۷۹-۳۰۹ م.) همواره صحنه تقابل مستمر نیروهای ایرانی و اقوام کوچ‌نشین آسیای مرکزی بود و حضور نخستین گروه‌های مهاجم همچون خیونی‌ها^۱ که در منابع رومی از آنان نام برده شده (Ammianus Marcellinus, 1894: 98-99, 159)، آغازگر روندی از درگیری‌های مستمر بود. این تنش‌ها در دوره‌های بعدی نیز ادامه یافت و در قالب عملیات نظامی گسترده یزدگرد دوم (۴۵۷-۴۳۸ م.) علیه هون‌ها (Christensen, 1944: 288; Dignas and Winter, 2007: 36-37) و پیروز یکم (۴۸۴-۴۵۹ م.) علیه هپتالیان (Procopius, 1914: 11-30) جلوه‌گر شد. حتی بازگشت قباد یکم (۴۹۶-۴۸۸ و ۴۹۸-۵۳۱ م.) در سال ۴۹۸ م. نیز با حمایت مستقیم هپتالیان صورت گرفت (طبری، ۱۳۶۲: ۶۴۱/۲؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۸۴-۳۸۳) که این امر می‌تواند گویای تأثیر سیاسی فزاینده اقوام شرقی در درون مرزهای شاهنشاهی ساسانی باشد. در اوایل نیمه دوم سده ششم میلادی، یعنی در سال ۵۵۱ م. ترکان با سرنگونی سایر رقبای خود، امپراتوری جدید و نوپایی را پایه‌گذاری کردند (Howard-Johnston, 1999: xvii؛ رضا، ۱۳۷۴: ۸۸؛ شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۵۳۴). شکل‌گیری قدرت ترکان نقطه‌عطفی در تاریخ سیاسی آسیای مرکزی بود که منجر به تقسیمات بعدی قدرت در منطقه گردید. قلمرو ترکان با وجود شکل‌گیری حکومت به دلیل تنوع قبیله‌ای و پراکندگی بیش از حد گروه‌های قومی ترک (کاشغری، ۱۳۷۵: ۲۴)، همچنان از یکپارچگی کامل برخوردار نبود؛ این چالش ساختاری، محدودیت‌هایی در تحقق وحدت سیاسی و انسجام مدیریتی امپراتوری تازه‌تأسیس ترکان ایجاد کرد. بنا بر این، از همان آغاز و در حدود سال‌های ۵۵۳-۵۵۲ م. قلمروی پهن‌آور

^۱. Chionites.

امپراتوری ترکان به دو بخش تقسیم شد (ساندرز، ۱۳۶۳: ۳۰-۲۹؛ گروسه، ۱۳۶۵: ۱۵۹-۱۵۸) و این تقسیم‌بندی نه تنها بازتاب تنوع جغرافیایی و قبیله‌ای بود، بلکه نشان‌دهنده چالش‌های سیاسی در حفظ یکپارچگی و تمرکز قدرت در امپراتوری نوپای ترکان محسوب می‌شود. امپراتوری ترکان پس از تقسیم به دو خان‌نشین شرقی و غربی، تفاوت‌های فرهنگی و اقتصادی چشمگیری داشت. ترکان شرقی به دلیل مجاورت با تمدن چین از سطح بالاتری از سازمان‌یافتگی و تمدن برخوردار بودند، در حالی که ترکان غربی که در شمال ورارود زندگی می‌کردند، عمدتاً به سبک چادرنشینی و صحراگردی ادامه دادند و کمتر تحت تأثیر تمدن‌های همجوار بودند (کاهن، ۱۳۹۲: ۵). در سال ۵۵۵ م. تحت رهبری ایستمی خان، ترکان غربی موفق به گسترش قلمرو خود شدند و از شمال تاشکند^۱ تا سواحل دریای آرال^۲ را به تصرف درآوردند (فردوسی، ۱۹۷۰: ۱۵۷-۱۵۶؛ رضا، ۱۳۷۴: ۸۹). این پیشروی نشان‌دهنده قدرت فزاینده آنان در آسیای مرکزی و تثبیت موقعیت راهبردی در مسیرهای مهم تجاری و نظامی بود. با گسترش قلمرو ترکان غربی تا مرزهای هپتالیان، با هپتالی‌ها هم‌مرز شدند و به طور مستقیم به مرزهای شرقی ایران ساسانی نزدیک شدند که موجب افزایش تنش‌ها و ضرورت بازنگری سیاست‌های خارجی شاهنشاهی ساسانی شد.

روابط ساسانیان و ترکان غربی و اتحاد آنها علیه هپتالیان

با آغاز سلطنت خسرو یکم (۵۷۹-۵۳۱ م.)، انعقاد پیمان موسوم به صلح جاویدان با امپراتوری روم شرقی (Procopius, 1914: 209; Rawlinson, 1876: 382; Nöldeke, 1879: 238) از نخستین اقدامات دیپلماتیک وی بود. این صلح، ضمن تثبیت موقعیت سیاسی شاهنشاهی ساسانی، منابع مالی مهم را از طریق باج یا تعهدات مالی روم به خزانه دولت وارد کرد. خسرو یکم پس از انعقاد صلح با روم شرقی فرصت را مغتنم شمرد تا با سرکوب جنبش مزدکی، ثبات سیاسی و اجتماعی را در داخل کشور برقرار سازد. این اقدام، زمینه‌ساز تمرکز قدرت مرکزی شد و امنیت مرزهای غربی ایران را در سایه آرامش داخلی تقویت کرد. خسرو یکم با اتکاء به ثبات حاصل از صلح با روم شرقی و سرکوب جنبش مزدکی، زمینه را برای ادامه اصلاحات ساختاری فراهم ساخت. در این راستا، نظام اداری عصر قباد یکم را توسعه داد و با تقسیم قلمرو شاهنشاهی به چهار بخش (طبری، ۱۳۶۲: ۶۴۶/۲؛ ثعالی، ۱۳۶۸: ۳۹۳: 13-16; Marquart, 1901: 37-39; Daryaee, 2002: 13-16) تمرکز و کارآمدی حکومت

^۱ . Tashkent.

^۲ . Aral Sea.

مرکزی را افزایش داد. با وجود تلاش خسرو یکم برای تثبیت اوضاع داخلی و روابط خارجی، رقابت‌های دیرینه ایران ساسانی و امپراتوری روم شرقی بار دیگر شعله‌ور شد و در سال ۵۴۱ م. به جنگ انجامید (Rawlinson, 1876: 387; Greatrex and Lieu, 2002: 115; Dignas and Winter, 2007: 106). این جنگ نشان‌دهنده شکنندگی صلح پیشین و تداوم منازعات سیاسی- نظامی میان دو امپراتوری بزرگ بود. در این دوره، هپتالیان دچار ضعف ساختاری و زوال تدریجی شدند (Kurbanov, 2010: 196; Rezakhani, 2017: 141-142) و این افول ناشی از فشارهای نظامی خارجی و بحران‌های داخلی، زمینه را برای گسترش نفوذ قدرت‌های منطقه‌ای چون ایران ساسانی و ترکان غربی در آسیای مرکزی فراهم ساخت. با وجود تضعیف ساختار سیاسی، هپتالیان همچنان کنترل شهر راهبردی سغد را حفظ کرده بودند (تشکری، ۲۵۳۶: ۲۳؛ رضا، ۱۳۷۴: ۸۹)؛ شهری که نقش کلیدی در تجارت آسیای مرکزی و راه ابریشم ایفاء می‌کرد. با این حال، موقعیت سیاسی- نظامی این منطقه باعث شد تا سغد تحت فشار هم‌زمان دو قدرت بزرگ یعنی ایران ساسانی و ترکان غربی قرار گیرد؛ وضعیتی که موجب تزلزل بیشتر موقعیت هپتالیان در معادلات منطقه‌ای شد. ترکان غربی در نخستین مرحله از تقابل نظامی خود با هپتالیان، ابتکار عمل را در دست گرفته و با تهاجمی سازمان‌یافته، شهر راهبردی چاچ را به تصرف درآوردند (رضا، ۱۳۷۴: ۹۲). این اقدام، آغاز روند تضعیف قدرت هپتالیان و گسترش نفوذ تدریجی ترکان غربی در آسیای مرکزی را رقم زد.

پیشروی موفقیت‌آمیز ترکان غربی و تهدید مستقیم مرزهای هپتالیان، منافع مشترک ایران ساسانی و ترکان غربی را برجسته ساخت و زمینه‌ساز شکل‌گیری ائتلافی راهبردی شد (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۹۴؛ Menander, 1985: 377). این اتحاد نه تنها توازن قوا را در آسیای مرکزی تغییر داد، بلکه ضربه‌ای تعیین‌کننده بر ساختار قدرت هپتالیان وارد ساخت. ائتلاف راهبردی ایران ساسانی و ترکان غربی سرانجام به فروپاشی قدرت هپتالیان انجامید (Christensen, 1944: 373; Sims-Williams, 2008: 90). با نابودی ساختار سیاسی این دولت، سرزمین‌های هپتالی میان دو قدرت پیروز تقسیم شد؛ امری که نقشه سیاسی آسیای مرکزی را به گونه‌ای بنیادین دگرگون ساخت. با توجه به هم‌زمانی تحولات به‌نظر می‌رسد که ائتلاف ایران ساسانی و ترکان غربی علیه هپتالیان در پی انعقاد آتش‌بس سال ۵۵۷ م. با روم شرقی شکل گرفته باشد.

در پی تضعیف قدرت هیتالیان، خسرو یکم موفق شد پس از سال‌ها بار دیگر حاکمیت ایران ساسانی را بر سراسر خراسان تثبیت کند. هم‌زمان، ایستمی خان رهبر ترکان غربی با بهره‌گیری از وضعیت موجود به سرعت مناطق راهبردی فراتر از جیحون از جمله سغد و بخارا را تحت کنترل خود درآورد (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۱۶۰) و این تحولات، تعادل قدرت در آسیای مرکزی را به‌طور چشمگیری دگرگون ساخت. سمرقند، مرکز فرهنگی و سیاسی سغد، یکی از کانون‌های مهم در مسیر راه ابریشم به شمار می‌رفت و سغدی‌ها به‌واسطه موقعیت جغرافیایی و مهارت در تجارت، نقش کلیدی در تبادل کالا، فرهنگ و اطلاعات میان تمدن‌های شرق و غرب آسیا ایفاء کردند (تشکری، ۲۵۳۶: ۲۴؛ قریب، ۱۳۷۶: ۲۵۴) و از این طریق خود را به‌عنوان واسطه‌گرانی مؤثر در اقتصاد فرمانطقه‌ای شناساندند. تصرف سغد توسط ترکان غربی، نقطه عطفی در گسترش نفوذ آنان بر تجارت آسیای مرکزی بود، زیرا با کنترل این منطقه راهبردی توانستند بخشی از مسیرهای تجاری راه ابریشم را در اختیار گرفته و قدرت اقتصادی خود را تقویت کنند.

ترکان غربی با بهره‌گیری از موقعیت تجاری ممتاز سغدی‌ها و حمایت از آنان، موفق به ایجاد شبکه‌ای تجاری گسترده میان قدرت‌های بزرگ آن روزگار یعنی چین، ایران و روم شرقی شدند (قریب، ۱۳۷۶: ۲۷۰) که در عمل به شکل‌گیری نوعی امپراتوری فراملی در آسیای مرکزی انجامید. راه بازرگانی مورد حمایت ترکان غربی از سرزمین‌های چین آغاز می‌شد و با عبور از شهر راهبردی سمرقند به قلمرو ایران و روم شرقی می‌رسید و نهایتاً تا دریای سیاه امتداد می‌یافت (آذربی، ۱۳۷۵: ۲۴۱؛ Millward, 2013: 25)؛ مسیری راهبردی و کلیدی که نقشی اساسی در پیوند اقتصادی شرق و غرب جهان باستان ایفاء می‌کرد.

ساسانیان از آغاز قدرت‌گیری به‌ویژه با فتوحات اردشیر یکم (۲۴۰-۲۲۴ م)، کنترل بخش قابل توجهی از مسیرهای راه ابریشم را به دست آوردند (Sylvänne and Maksimiuk, 2018: 50)؛ تسلطی که نه تنها موجب بهره‌برداری اقتصادی از تجارت جهانی شد، بلکه موقعیت سیاسی- نظامی ایران را در مناسبات شرق و غرب تقویت کرد. تعارض منافع بازرگانی در مسیرهای راه ابریشم از جمله پس از گسترش نفوذ ارضی ترکان غربی در آسیای مرکزی، زمینه‌ساز تحول در مناسبات ایران ساسانی و ترکان غربی شد و این رقابت اقتصادی، روابط دو قدرت، متحد پیشین را وارد مرحله‌ای تازه با ابعاد سیاسی و راهبردی کرد. ائتلاف اولیه ایران ساسانی و ترکان غربی با فروپاشی قدرت و استیلای هیتالیان و تقسیم قلمرو آنان، موقتاً ثبات ایجاد کرد، اما رقابت اقتصادی بر سر راه ابریشم و منافع حاصل از آن به تدریج منطقه و روابط این دو قدرت را دچار تنش و گسست کرد.

تنش و گسست در روابط ایران و ترکان غربی و پیامدهای آن

تضاد منافع تجاری و سیاسی میان ایران ساسانی و ترکان غربی، اتحاد اولیه آنان را به تدریج تضعیف کرد. هر دو قدرت که در پی تثبیت و گسترش نفوذ خود در آسیای مرکزی بودند، به رقابتی پنهان و سپس آشکار کشیده شدند؛ رقابتی که نه تنها بر روابط دوجانبه، بلکه بر معادلات راهبردی منطقه تأثیر گذاشت. آغاز جنگ‌های ایران ساسانی و ترکان غربی را باید در بستر رقابت برای کنترل راهبردی راه ابریشم و منافع حاصل از تجارت ابریشم جستجو کرد. در این میان، نقش بازرگانان سغدی در انتقال کالا و اطلاعات و نیز دخالت‌های مکرر امپراتور روم شرقی در حمایت از ترکان غربی (رضا، ۱۳۷۴: ۹۶-۹۴) به منظور تضعیف موقعیت اقتصادی ایران به تشدید تنش‌ها و آغاز درگیری‌های نظامی میان دو قدرت انجامید. در سال ۵۷۰ م. نیروهای ترکان غربی با پیشروی به سوی شرق ایران موفق به تصرف مناطق راهبردی کابل و قندهار شدند. با این حال، ایستمی خان رهبر ترکان غربی پس از مواجهه با استحکامات دیوار گرگان که مانعی جدی در برابر گسترش نفوذ نظامی تلقی می‌شد، به این نتیجه رسید که ادامه جنگ بی‌حاصل خواهد بود. بر همین اساس، به‌منظور حفظ دستاوردهای خود و جلوگیری از هزینه‌های بیشتر، تصمیم به انعقاد پیمان صلح با خسرو یکم گرفت (دینوری، ۱۳۶۴: ۹۶). شاهنشاه ساسانی با بهره‌گیری از شرایط صلح‌آمیز حاصل از توافق با ترکان غربی، ابتکار عمل نظامی را در دست گرفت. خسرو یکم با اعزام سپاهی نیرومند به شرق، بقایای نیروهای هپتالی را سرکوب کرد و موفق شد مناطق راهبردی همچون تخارستان، کابلستان، زابلستان و چغانیان را مجدداً به قلمرو شاهنشاهی ملحق سازد (دینوری، ۱۳۶۴: ۹۶؛ ثعالبی، ۱۳۶۸: ۳۹۸؛ شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۱۶۰) و موقعیت ایران را در آسیای مرکزی تقویت کند. از دوره خسرو یکم، مَهری متعلق به یک آمارگر ساسانی کشف شده که در آن نام بلخ همراه با مروالروء ذکر شده است (Gyselen, 2019: 54) و نشان‌دهنده اهمیت اداری و راهبردی این مناطق در ساختار حکمرانی شرقی شاهنشاهی ساسانی است.

با وجود گسترش نفوذ شاهنشاهی ساسانی در مرزهای شرقی در دوره خسرو یکم، ناحیه راهبردی سغد همچنان در کنترل ترکان غربی باقی ماند (رضا، ۱۳۷۴: ۹۷)؛ این امر نشان از تداوم رقابت‌های سیاسی و نظامی دو قدرت بر سر مناطق کلیدی آسیای مرکزی دارد. در سال ۵۷۲ م. ایستمی خان با بهره‌گیری از شبکه تجار سغدی و نفوذ دیپلماتیک آنها توانست امپراتوری روم شرقی را به درگیری نظامی علیه ایران ساسانی تحریک کند (شاپورشهبازی، ۱۳۸۹: ۵۴۵). این اقدام نشانگر استفاده هوشمندانه از ابزارهای اقتصادی-سیاسی برای تغییر

موازنه قوا در آسیای مرکزی و تضعیف موقعیت منطقه‌ای ساسانیان بود. خسرو یکم با درک اهمیت حفظ جبهه شرقی به سرعت به مصالحه با ترکان غربی دست زد و از این طریق توانست آنان را از ائتلاف با روم شرقی و مداخله در جنگ‌های ایرانیان با رومیان بازدارد (رضا، ۱۳۷۴: ۹۸-۹۷) که اقدامی هوشمندانه برای تمرکز در جبهه غربی و تثبیت موقعیت سیاسی ایران بود.

حضور مستمر ترکان غربی در مرزهای شرقی ایران ساسانی نه تنها موجب بی ثباتی سیاسی در آسیای مرکزی شد، بلکه به فروپاشی برخی مراکز مهم جمعیتی مانند توپراق قلعه^۱ انجامید (لباف‌خانیک، ۱۴۰۰: ۳۳۹)؛ امری که نشانگر تأثیر مستقیم تحرکات نظامی بر ساختارهای شهری و بازرگانی منطقه آسیای مرکزی بود. در مقابل، قلعه‌هایی همچون تشیک قلعه^۲ با افزایش جمعیت و نیازهای امنیتی توسعه یافته و به مراکز مستحکم دفاعی تبدیل شدند که برج‌ها و استحکامات پیشرفته آنها (Mongait, 1959: 274) نشانگر اهمیت راهبردی این مراکز در تحولات مرزی دوره ساسانی است. با وجود سلطه سیاسی ترکان غربی بر بخش‌هایی از شرق ایران، نفوذ فرهنگی ایران ساسانی در قالب هنر و معماری همچنان ادامه یافت (لباف‌خانیک، ۱۴۰۰: ۳۵۴) و بنا بر این، احتمالاً عناصر معماری ساسانی در ساختار شهرها و بناهای تاریخی این نواحی، نقشی موثر در استمرار استیلای فرهنگی ایران در برابر قدرت‌های مهاجم ایفاء کرد.

با این وجود، حضور ترکان غربی در همسایگی ایران، ضرورت تقویت سامانه دفاعی ساسانیان را دو چندان کرد. در این راستا، برخی از مناطق همچون گرگان و دیوار دفاعی آن که برخی منابع ساخت آن را به دوره پیروز یکم نسبت داده‌اند (مستوفی، ۱۳۳۶: ۱۹۸-۱۹۷؛ Harmatta, 1996: 81-82)، به پایگاهی مهم برای تمرکز نظامی و دفاعی تبدیل شد. وجود این استحکامات، نشان‌دهنده تلاش شاهنشاهان ساسانی در تقویت ایالات مهم شرقی در برابر تهدیدهای فزاینده مهار نفوذ قبایل مهاجم آسیای مرکزی بوده است. سیاست ساخت دیوارها و ایجاد شهرستان‌هایی با کاربرد نظامی در مرزهای شرقی (Daryaee, 2002: 307; Lecomte, 2007: 14) در واقع پاسخی به تهدیدهای مستمر هون‌ها و هپتالیان و تلاش برای تثبیت اقتدار ساسانیان در نواحی شرقی بود.

^۱. توپراق قلعه یکی از مهم‌ترین شهرهای دژگونه در منطقه خوارزم (خیوه امروزی) بود که در دوره کوشانی- ساسانی به عنوان مرکز سیاسی و اداری عمل می‌کرد. این شهر دارای ساختاری سازمان‌یافته با ارگ، کاخ و دیوارهای دفاعی بود و از مراکز کلیدی در آسیای مرکزی به‌شمار می‌رفت.

^۲. Teshik-Kala.

این قلعه یکی از دژهای تاریخی منطقه خوارزم در ازبکستان امروزی است که در کنار دیگر دژهای باستانی مانند توپراق قلعه، نقشی مهم در سامانه دفاعی آسیای مرکزی در دوران باستان و به‌ویژه دوره ساسانی داشت.

نیشابور یکی دیگر از شهرهای راهبردی بود که با هدف تقویت ایالات شرقی در دوره ساسانی بنیاد نهاده شد. این شهر نه تنها نقش پادگانی - امنیتی داشت، بلکه به عنوان کانونی برای تمرکز نیروهای دفاعی و مدیریت امنیت مناطق شرقی عمل می کرد (لباف خانیکی، ۱۳۹۳: ۹۷-۸۷). نیشابور افزون بر کارکرد نظامی - امنیتی، به سبب قرارگیری در مسیر راه ابریشم از اهمیت اقتصادی فراوانی برخوردار بود و موقعیت جغرافیایی آن موجب شد تا به مرکز مبادلات بازرگانی و تعاملات اقتصادی میان شرق و غرب دنیای باستان تبدیل شود. (لباف خانیکی، ۱۳۹۳: ۹۲). ترکان غربی با تسلط بر سغد و بهره گیری از شبکه بازرگانان سغدی کنترل تجارت ابریشم را در دست گرفتند. آنان با ایجاد یا تخریب مراکز شهری، تأثیر فراوانی بر ساختار جمعیتی نواحی شرقی گذاشتند و در مقابل، شاهنشاهی ساسانی نیز به تقویت مرزهای شرقی پرداخت. ماهیت درگیری های این دوره را باید در بستر رقابت های سیاسی و اقتصادی تحلیل کرد. در پی تنش های اقتصادی و نظامی با ترکان غربی و بی ثباتی ناشی از حملات آنان، دولت ساسانی ناگزیر شد که سیاست های دفاعی و امنیتی خود را در آغاز سال های دهه ۵۸۰ میلادی بازنگری و تقویت کند.

روابط خصمانه ساسانیان و ترکان غربی طی سال های ۵۷۹-۵۹۰ م. و پیامدهای آن

با مرگ خسرو یکم در سال ۵۷۹ م، هرمز چهارم (۵۷۹-۵۹۰ م) به سلطنت رسید. پادشاهی او مقارن با شرایط پیچیده در مرزهای شرقی و غربی بود که نیازمند تداوم سیاست های دفاعی پدرش و مواجهه با تهدیدهای فزاینده ترکان غربی و امپراتوری روم شرقی بود. برخی منابع، هرمز چهارم را پادشاهی مغرور و سرسخت معرفی کرده اند (Theophylact, 1986: 100) که همین ویژگی ها در تحلیل رفتار سیاسی او به ویژه در برخورد با اشراف و تهدیدهای خارجی، نقشی مهم ایفاء کرده است. بر اساس گزارش منابع تاریخی، هرمز چهارم سیاستی سخت گیرانه نسبت به بزرگان در پیش گرفت و بسیاری از آنان را یا به قتل رساند (Nöldeke, 1879: 250؛ بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۰۷۲/۲-۱۰۷۱) یا تحت فشار شدید قرار داد (Sebeos, 1999: 14)؛ امری که موجب نارضایتی در میان اشراف و نخبگان داخلی شد. برخی منابع اقدامات سخت گیرانه هرمز چهارم را نه از سر استبداد، بلکه در راستای محدود ساختن نفوذ اشراف و تقویت جایگاه عامه مردم تحلیل کرده اند (ابن بلخی، ۱۳۸۵: ۹۸)، امری که نشان از گرایش او به اصلاح ساختارهای قدرت دارد و در واقع هرمز چهارم ادامه دهنده سیاست های پدرش بوده است. در پی ناکامی مذاکرات صلح،

جنگ‌های شاهنشاهی ساسانی و امپراتوری روم شرقی بار دیگر از سر گرفته شد. این نبردها عمدتاً در مناطق راهبردی میان‌رودان و آسیای کوچک جریان یافت و با وجود حملات و ضدحملات گسترده (Menander, 1985: 207-209; Frye, 1983: 163)، توازن قوای نظامی مانع از پیروزی قاطع هر یک از طرفین گردید. هم‌زمان با درگیری‌های سنگین دولت ساسانی با امپراتوری روم شرقی، جبهه‌های دیگری از ناآرامی‌ها شکل گرفت؛ ترکان غربی از شرق، خزرها از شمال‌غربی و قبایل عرب از غرب به مرزهای ایران حمله‌ور شدند (شاپور شهبازی، ۱۳۸۹: ۵۸۲). این یورش‌های هم‌زمان چندجانبه، فشار نظامی گسترده‌ای بر دولت ساسانی وارد کرد و توان دفاعی آن را فرسوده ساخت. این وقایع می‌تواند نشان‌دهنده ائتلاف گسترده و هماهنگ نیروهای بیگانه-ترکان، رومیان، اعراب و خزرها- علیه ایران ساسانی باشد که در نهایت اقتدار و مشروعیت هرمز چهارم را در مرزهای شرقی و غربی به شدت تضعیف کرد و همچنین زمینه‌ساز بحران‌های امنیتی و سیاسی در این برهه از تاریخ شد. در این زمان، ساوه/شابه، رهبر جدید ترکان غربی با سازماندهی سپاهی بزرگ تصمیم به حمله به مرزهای شرقی ایران ساسانی گرفت (ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۵۴۵/۲) که بیانگر تشدید تنش‌ها و تهدیدات نظامی علیه امنیت مرزهای ایران بود. در این لشکرکشی، منابع به صورت اغراق‌آمیز تعداد سپاهیان ترک را برجسته کرده‌اند و اکثر گزارش‌ها شمار نیروهای ترک را حدود سیصد هزار نفر می‌دانند (طبری، ۱۳۶۲: ۷۶۲/۲؛ ابن اثیر، ۱۳۷۰: ۵۴۴/۲) که احتمالاً جهت بزرگ‌نمایی تهدید نظامی و تأثیر روانی بر مخاطب تاریخی بوده است. در حالی‌که شمار نیروهای ایرانی در این لشکرکشی تنها حدود دوازده هزار نفر ذکر شده (فردوسی، ۱۹۷۰: ۳۴۱؛ یعقوبی، ۱۳۸۲: ۲۰۵/۱) که نشان‌دهنده تفاوت چشمگیر در توان نظامی دو طرف است. با تحلیل‌های دقیق کولسنیکف تخمین زده می‌شود که شمار سپاهیان ایرانی در این نبرد بیشتر از چهل هزار نفر نبوده است (کولسنیکف، ۱۳۸۹: ۱۲۳) که بیانگر اختلاف قابل‌توجه میان اعداد گزارش‌شده و واقعیت نظامی احتمالی میدان جنگ است. در ابتدای جنگ، سپاه ترکان غربی توانست نیروی مرزبان ایرانی را شکست داده و با تصرف هرات و بادغیس بر مناطق راهبردی شرق ایران ساسانی تسلط یابد (طبری، ۱۳۶۲: ۷۲۶/۲؛ دینوری، ۱۳۶۴: ۱۰۹) که نشانه ضعف دفاعی و تهدید جدی مرزهای شرقی بود. این شکست برای ایرانیان ضربه‌ای جدی بود، زیرا علاوه بر از دست دادن مناطق راهبردی، روحیه نیروها تضعیف شد. ترکان غربی با این پیروزی به توسعه نفوذ خود در شرق پرداختند و تلاش کردند تا کنترل مسیرهای تجاری و راهبردی حیاتی منطقه را به دست بگیرند که تهدیدی برای امنیت اقتصادی و سیاسی ساسانیان بود.

هرمز چهارم در واکنش به تهدید ترکان غربی، بهرام چوبین فرماندهای برجسته را با نیروهای زبده به مقابله با نیروهای دشمن اعزام کرد (ثعالبی، ۱۳۶۸: ۴۱۴؛ Rezakhani, 2017: 178-179)؛ این اقدام اهمیت حفظ ثبات مرزهای شرقی و تلاش ساسانیان برای بازپس‌گیری کنترل مناطق راهبردی را آشکار می‌کند. بهرام چوبین پس از چندین رویارویی نظامی موفق، ترکان غربی را به عقب‌نشینی واداشت و با بازپس‌گیری مناطق کلیدی، نقش مؤثری در احیای امنیت و ثبات مرزهای شرقی ایفاء کرد (فردوسی، ۱۹۷۰: ۳۶۹-۳۵۶)؛ پیروزی‌های او نشان از توانایی راهبردی نظامی و سازماندهی مؤثر سپاه ساسانی دارد. بر اساس گزارش بلعمی، بهرام چوبین پس از پیروزی، یک‌ماه در بلخ توقف کرد و با گردآوری غنائم جنگی بخشی از آن را به‌عنوان سهم شاهنشاه ساسانی به تیسفون فرستاد (بلعمی، ۱۳۵۳: ۱۰۷۸/۲)؛ این اقدام نمادی از وفاداری رسمی به سلطنت و تلاش برای حفظ مشروعیت سیاسی خود بود. حک شدن نام بلخ بر روی سکه‌های نقره دوره هرمز چهارم (ibid: 2017: 54؛ Gyselen, 2019: 176)، بیانگر اهمیت راهبردی و اقتصادی این شهر در ساختار حکمرانی ساسانی است و این اقدام را می‌توان بازتابی از تلاش دولت برای تثبیت اقتدار مرکزی در شرق و کنترل بر منابع مالی و نظامی منطقه دانست.

آغاز درگیری میان هرمز چهارم و بهرام چوبین به دلیل شکست این سردار در جبهه غربی از سپاه روم شرقی و سرزنش وی توسط شاهنشاه ساسانی (Greatrex and Lieu, 2002: 172; Dignas and Winter, 2007: 42)، سپس شورش این سردار نامدار علیه خسرو دوم (۶۲۸-۵۹۰ م.)، نقطه‌عطفی در تحولات سیاسی اواخر سده ششم میلادی به‌شمار می‌رود. ضرب سکه‌هایی با نام بهرام چوبین در بلخ، آن هم از سال دوم سلطنت این سردار شورش (Rezakhani, 2017: 178)، نشانگر تثبیت او در شرق ایران است. این سکه‌ها نه‌تنها بیانگر مشروعیت‌خواهی سیاسی بهرام چوبین، بلکه گواهی روشن بر نقش کلیدی و راهبردی مرزهای شرقی در کشمکش‌های قدرت این دوره هستند؛ به‌ویژه بلخ که به‌عنوان پایگاه قدرت بهرام چوبین، اهمیت اقتصادی و نظامی چشمگیری یافته بود. حضور فزاینده ترکان غربی در دوره هرمز چهارم تهدیدی جدی برای امنیت شرق ایران ساسانی پدید آورد، اما در عین حال زمینه‌ساز تحولات ساختاری در سیاست‌های دفاعی و امنیتی شاهنشاهی شد. در واکنش به این تهدید، تقویت استحکامات مرزی از اولویت‌های اساسی دولت ساسانی قرار گرفت. از جمله این اقدامات می‌توان به استحکام‌بخشی شهر قومس اشاره کرد که به پایگاهی مهم در سامانه دفاعی شرق ایران تبدیل شد (لباف‌خانیکی، ۱۴۰۰: ۳۷۲؛ Hansman and

155-142: Stronach, 1970). بنا بر این، در پی فشارهای فزاینده دشمنان در دو جبهه غربی و شرقی مرزی به‌ویژه ترکان غربی، شرق ایران نقش امنیتی مضاعفی یافت و اهمیت راهبردی مناطق شرقی به‌ویژه ایالت خراسان افزایش یافت و این ناحیه به یکی از محورهای اصلی تحولات سیاسی- نظامی تبدیل شد و نقش تعیین‌کننده‌ای حتی در دوران پساساسانی نیز ایفاء کرد.

نتیجه‌گیری

در نیمه دوم سده ششم میلادی با ظهور و قدرت‌گیری امپراتوری ترکان غربی، معادلات سیاسی و نظامی در شرق ایران دگرگون شد. در آغاز، اتحادی موقت میان ساسانیان و ترکان غربی با هدف نابودی هپتالیان که تهدیدی جدی برای امنیت مرزهای شرقی بودند، شکل گرفت. این همکاری به ظاهر هم‌سود، به فروپاشی قدرت هپتالیان انجامید، اما به‌زودی به رقابت و دشمنی تبدیل شد. علت اصلی این گسست را می‌توان در تضاد منافع اقتصادی به‌ویژه بر اثر کنترل راه‌های تجاری و مسیرهای ابریشم جستجو کرد؛ زیرا ترکان غربی پس از تصرف سغد و نفوذ در نواحی شرق تلاش داشتند تا انحصار بازرگانی منطقه را دست بگیرند. از سوی دیگر، دخالت‌های سیاسی و دیپلماتیک امپراتوری روم شرقی نیز در گسترش شکاف میان ایران ساسانی و ترکان غربی نقش مؤثری ایفاء کرد. رومیان که همواره در پی تضعیف قدرت ساسانیان بودند، از راه تعامل با قدرت‌های شرقی به‌ویژه ترکان غربی کوشیدند ایران را از چند جبهه تحت فشار قرار دهند. در همین زمینه بود که در واپسین سال‌های ۵۸۰ م. در دوره پادشاهی هرمز چهارم، جنگی گسترده میان ایران ساسانی و ترکان غربی درگرفت. ترکان غربی که با سپاهی بزرگ به مرزهای شرقی ساسانیان یورش برده بودند، در آغاز پیروزی‌هایی به دست آوردند و نواحی مهم چون هرات و بادغیس را تصرف کردند. با این حال، اعزام بهرام چوبین، سردار برجسته ساسانی به جبهه شرق، ورق را به سمت و سوی ایران ساسانی برگرداند. او در چند نبرد پیاپی موفق به شکست سپاه ترک شد و نه‌تنها امنیت را به مرزهای شرقی بازگرداند، بلکه اقتدار نظامی ایران را در نواحی شرقی احیاء کرد. پیروزی بهرام چوبین را می‌توان نقطه اوج سیاست دفاعی ایران ساسانی در برابر تهدیدات شرقی دانست که تا مدتی توازن قدرت را در مرزهای شرقی حفظ کرد. افزون بر این، این درگیری‌ها و واکنش‌های نظامی بهرام چوبین، نشانگر اهمیت راهبردی شرق ایران برای دولت ساسانی بود که به عنوان خط مقدم مقابله با تهدیدات خارجی محسوب می‌شد. تقویت

استحکامات مرزی و ایجاد پایگاه‌های نظامی در این منطقه، نه تنها واکنشی دفاعی، بلکه تلاشی برای حفظ ثبات سیاسی و اقتصادی کشور بود. به عبارتی دیگر، این دوره نشان داد که کنترل شرق، کلید حفظ تمامیت ارضی و امنیت ایران ساسانی در برابر دشمنان متعدد بود.

فهرست منابع و مآخذ

فارسی:

- آذری، گیتی، «ایران و جاده ابریشم: هنر و تجارت در مسیر شاهراه‌های آسیا»، *ایران‌نامه*، بهار ۱۳۷۵، شماره ۵۴، صص. ۲۴۱-۲۶۴.
- ابن اثیر، عزالدین علی، (۱۳۷۰)، *تاریخ الکامل*، جلد ۲، ترجمه: سید محمدحسین روحانی، تهران: اساطیر.
- ابن بلخی، (۱۳۸۵)، *فارسنامه*، به تصحیح و تحشیه: گای لیسترنج و رینولد آلن نیکلسون، تهران: اساطیر.
- اوستا* (ویسپرد، خرده اوستا، وندیداد)، (۱۳۹۴)، جلد ۴، چاپ اول، گزارش: ابراهیم پورداود و جیمز دارمستتر، ویراست نو: فرید مرادی، تهران: نگاه.
- بلعمی، ابوعلی محمد ابن احمد، (۱۳۵۳)، *تاریخ بلعمی*، جلد ۲، ترجمه: محمد پروین گنابادی، به تصحیح: محمدتقی بهار، تهران: تابش.
- تشکری، عباس، (۲۵۳۶)، *ایران به روایت چین باستان*، تهران: مؤسسه روابط بین‌المللی وابسته به وزارت امور خارجه.
- ثعالبی، ابومنصور محمد بن عبدالملک، (۱۳۶۸)، *غرر الاخبار الملوك الفرس و سیرهم*، ترجمه: محمد فضائلی، تهران: نقره.
- دینوری، ابوحنیفه احمد ابن داود، (۱۳۶۴)، *الاخبار الطوال*، ترجمه: محمود مهدوی دامغانی، تهران: نی.
- رضا، عنایت‌الله، (۱۳۷۴)، *ایران و ترکان در روزگار ساسانیان*، چاپ دوم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ساندرز، جاناتان، (۱۳۶۳)، *تاریخ فتوحات مغول*، چاپ دوم، ترجمه: ابوالقاسم حالت، تهران: امیرکبیر.
- شاپور شهبازی، علیرضا (ترجمه، تحقیق و تعلیقات)، (۱۳۸۹)، *تاریخ ساسانیان*: ترجمه بخش ساسانیان از کتاب *تاریخ طبری و مقایسه آن با تاریخ بلعمی*، تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- طبری، محمد ابن جریر، (۱۳۶۲)، *تاریخ طبری یا تاریخ الرسل و الملوك*، جلد ۲، چاپ دوم، ترجمه: ابوالقاسم پاینده، تهران: اساطیر.
- فردوسی، ابوالقاسم، (۱۹۷۰)، *شاهنامه چاپ مسکو*، جلد ۸، ویراستار: رستم علی‌یف، مسکو: اداره دانش.
- قریب، بدرالزمان، «سغدی‌ها و جاده ابریشم»، *ایران‌شناخت*، تابستان ۱۳۷۶، شماره ۵، صص. ۲۴۶-۲۸۱.
- کاشغری، محمود، (۱۳۷۵)، *دیوان اللغات الترك*، ترجمه و تنظیم: محمد دبیرسیاقی، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- کاهن، کلود، (۱۳۹۲)، «برآمدن ترکان» در کتاب *ترکان در ایران (مجموعه مقالاتی از اشیپولر و دیگران)*، چاپ دوم، صص. ۳-۶۸، ترجمه و تدوین: یعقوب آژند، تهران: مولی.
- کولسنیکف، آ. ای. (۱۳۸۹)، *ایران در آستانه سقوط ساسانیان*، ترجمه: محمدرقیق یحیایی، تهران: کندوکاو.

گروسه، رنه، (۱۳۶۵)، *امپراتوری صحرانوردان*، چاپ دوم، ترجمه: عبدالحسین میکده، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

لباف‌خانیک، میثم، «تأثیرات متقابل نیشابور و راه ابریشم در دوره ساسانی»، *مطالعات باستان‌شناسی*، (بهار و تابستان ۱۳۹۳)، دوره ۶، شماره ۱، صص. ۸۷-۹۷.

-----، (۱۴۰۰)، *باستان‌شناسی ایران ساسانی*، تهران: سمت.

مستوفی، حمدالله بن ابی‌بکر، (۱۳۳۶)، *نزهه‌القلوب*، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، تهران: طهوری.

یعقوبی، احمد بن اسحاق، (۱۳۸۲)، *تاریخ یعقوبی*، جلد ۱، چاپ پانزدهم، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.

غیرفارسی:

Ammianus, Marcellinus, (1894), *The Roman History*, tr. by C.D. Yonge, London: George Bell & Sons.

Avesta (Visperad, Khorddeh Avesta, Vandidad), (2015), tr. By Ebrahim Pourdavoud and James Darmesteter, Revised edition by Farid Moradi, Vol. 4, First edition, Tehran: Negah [in Persian].

Azarpi, Giti, (1996), "Iran and the Silk Road along the Highways of Asia", *Iran-Nameh*, No. 54, pp. 241-264 [in Persian].

Bal'ami, A. A., (1974), *Tarikh-e Bal'ami*, ed by Mohammad-Taqi Bahar, Tehran: Tabesh. [in Persian].

Bivar, A. D. H., (1983), "*The Political History of Iran under the Arsacids*", Cambridge History of Iran, Vol. 3(1), E. Yarshater (ed), Cambridge: Cambridge University of Press, pp 21-99.

Caheb, K., (2013), "*The Rise of the Turks*", in *The Turks in Iran*, Spuler et al (eds), translated and compiled Ya'qub Azhand, Tehran: Mowli, pp 3-68 [in Persian].

Christensen, A., (1944), *L'Iran Sous Les Sassanides*, 2nd ed., Copenhagen: Ejnar Munksgaard.

Dandamaev, M. A., (1989), *The Political History of the Achaemenid Empire*, Leiden: Brill.

Daryaei, T., (2002), *Šahrestānīhā ī Ērānšahr: A Middle Persian Text on Late Antique Geography, Epic, and History*, Costa Mesa: Mazda Publishers.

Daryaei, T., (2009), *Sasanian Persia: The Rise and Fall of an Empire*, London. New York: I.B Tauris.

Debevoise, N. C., (1938), *A Political History of Parthia*, Chicago: The University of Chicago Press.

Dignas, B., Winter, E., (2007), *Rome and Persian in Late Antiquity: Neighbours and Rivals*, Cambridge: Cambridge University.

Dinawari, A. H., (1985), *al-Ahbār al-tiwāl*, tr. by Dr. Mahmoud Mahdavi Damghani, Tehran: Asatir. [in Persian].

Ferdowsi, (1970), *Shahnameh Moscow (Edition)*, ed by Rustam Aliyev, Moscow: Institute of Oriental Studies. [in Persian].

Frye, R., N., (1983), "*The Political History of Iran Under the Sasanians*", The Cambridge History of Iran, Vol. 3.1, Cambridge: Cambridge University Press, pp 116-180.

Greatrex, G., Lieu, Samuel N.C., (2002), *The Roman Eastern Frontier and the Persian War. Part II: AD 363-630*, London & New York: Routledge.

- Grousset, R., (1986), *The Empire of the Steppes*, tr. by A., Mikadh, 2nd ed, Tehran: Elmi va Farhangi [in Persian].
- Gharib, B., (1997), "*The Sogdians and the Silk Road*", Iran-Shenakht, No. 5, pp 246-281. [in Persian].
- Herodotus, (1960), *Histories*, tr. A. D. Godley, Vol.1, London and Cambridge: Mass., Harvard University Press.
- Hansman, John, Stronach, David, (1970), "A Sasanian Repository at Shar-I Qūmis," Journal of the Royal Asiatic Society of Great British and Ireland , 2, pp 142-155.
- Harmatta, J., (1996), "*The Wall of Alexander the Great and the Limes Sasanicus*", Bulletin of the Asia Institute New Series, Vol. 10., pp 79-84.
- Howard-Johnston, J., (1999), "*Historical Background*", In: Sebeos (1999), pp xx-xxi, Liverpool: Liverpool University Press.
- Huyse, Philip, (1999), *Die Dresiprächige Inschrift Šābuhrs I*, an der Kaba-i zardust (ŠKZ) Corpus Inscriptionnm Iranicarum, Pt III, 2 vols, London.
- Ibn al-Athir, (2005), *The Complete History*, tr. by Seyyed Mohammad Hossein Rouhani, Vol. 2, Tehran: Asatir. [in Persian].
- Ibn al-Balhī, (2006), *Fars-Nama*, edited and annotated by Guy Le Strange and Reynold A. Nicholson, Tehran: Asatir. [in Persian].
- Justin, (1853), *Cornelius Nepos, and Eutropius*, tr. J. S. Watson, London: H. G. Bohn.
- Kashghari, M., (1996), *Dīwān Lughat al-Turk*, translated and edited M. Dabirsiāqī, Tehran: Institute for Humanities and Cultural Studies [in Persian].
- Kolesnikov, A. I, (2010), *Iran on the Eve of the Sasanian Collapse*, Tehran: Kandukav, [in Persian].
- Kurbanov, A., (2010), *The Hephthalite Archaeological and Historical Analysis*, PHD Thesis Submitted to the Faculty of Historical and Cultural Sciences of Free University, Berlin: Freie Universitat.
- Labaf-Khaniki, M., (2014), "*The Mutual Influences of Nishapur and the Silk Road during the Sasanian Era*", Archaeological Studies, Vol. 6, No. 1, pp 87-97. [In Persian].
- Labaf-Khaniki, M, (2021), *Archaeology of Sasanian Iran*, Tehran: Samt [in Persian].
- Lecomte, O., (2007), *Gorgan and Dehistan (the north-east frontier of the Iranian empire)*, Proceeding of the British Academy 133, the British Academy, pp 295-312.
- Marquart, J., (1901), *Ērānšahr nach der Geographie des Ps. Moses Xorenac'i*, Berlin: Weidmannsche Buchhandlung.
- Menander, (1985), *The History of Menander the Guardsman*, tr. by R.C. Blockley, Liverpool: Francis Cairns.
- Millward, J. A., (2013), *The Silk Road A Very Short Introduction*, Oxford: Oxford University.
- Mongait, A., (1959), *Archaeology in the U.S.S. R*, Moscow: Foreign Language Publishing House.
- Mukherjee, B. N., (1988), *The Rise and Fall of Kushāna Empire*, Calcutta: Firma Klm Private Limited.
- Mustawfi, H., (1961), *Nuzhat al-Qulub*, ed by. M. Dabirsiaghi, Tehran: Tahori. [in Persian].
- Nöldeke, Th., (1879), *Geschichte Der Perser und Araber Zur Zeit Der Sasaniden*, Leyden: E. J. Brill.
- Procopius, 1914, *The History of the Wars*, Vol 1-2, translated by H.W. Dewing, London: Loeb.
- Rawlinson, G., (1876), *The Seventh Oriental Monarchy*, London: Longmans.
- Rezakhani, Kh., 2017, *Reorienting the Sasanian: East Iran in Late Antiquity*, Edinburgh University Press.

- Reza, E., (1995), *Iran and the Turks during the Sasanian period*, Tehran: Elmi Wa Farhangi. [in Persian].
- Saunders, J., (1984), *The History of the Mongol Conquests*, tr. by A., Halat, 2nd ed, Tehran: Amir Kabir.
- Schmitt, R., (1991), *The Bisitun Inscriptions of Darius the Great: Old Persian Text*, London: School of Oriental and African Studies.
- Sebeos, (1999), *The Armenian History Attributed to Sebeos*, translated by with notes R. W. Thomson, Liverpool: Liverpool University Press.
- Sims-Williams, N., (2008), “*The Sasanians in the East*”, in *This Sasanian Era The Idea of Iran*, ed by Vesta Sarkhosh Curtis and Sarah Stewart, in association with The London Middle East Institute at SOAS and The British Museum.
- Syvänne, I., Maksymiuk, K., 2018, *The Military History of the Third Century Iran*, Siedlce; Siedlce University.
- Shapour Shahbazi, A., (2010), *The History the Sasanians: A Translation of the Sasanian Section from the History of Tabari and a Comparison with the History of Bal`ami, translated, researched and annotated by Alireza Shapour Shahbazi*, Tehran: University Publishing Center. [in Persian].
- Tabarī, M., B., J., (1983), *Tārīkh al-Tabarī or History of the prophets and Kings*, tr. by A., Payandeh, Vol. 2, 2nd ed, Tehran: Asatir [in Persian].
- Tashakori, A., (1978), *Iran as Narrated by Ancient China*, Tehran: Institute for International Relations affiliated with the Ministry Foreign Affairs. [in Persian].
- Tha`alibi, A., (1989), *Ghorar al-Akhbar al-Muluk al-Fars wa Seerahum*, tr. by M. Fazeli, Tehran: Noqreh. [in Persian].
- Theophylact Simocatta, 1997, *History*, Translated by Michael and Mary Whitney, London: Oxford University Press.
- Wolski, J., (1993), *L`Empire des Arsacides*, Acta Iranica 32, Lovanii : Peeters.
- Ya`qubi, A. E., (2003), *Tarikh-e Ya`qubi*, tr. by M. E. Ayati, Vol. 1, Tehran: Elmi wa Farhangi. [Persian].

جایگاه راهبردی آستراخان در مناسبات تجاری ایران و روسیه عصر صفوی

حسین علی‌نژاد^۱

آیسان نصیری غازانی^۲

چکیده

آستراخان (آستاراخان/ هشتراخان/ حاجی‌ترخان) به عنوان دروازه‌ای حیاتی در مصب رود ولگا و سواحل دریای خزر، نقشی کلیدی در تحول مناسبات تجاری و سیاسی ایران و روسیه در دوره صفوی ایفاء کرد. این پژوهش با رویکرد توصیفی- تحلیلی و بر پایه منابع کتابخانه‌ای، جایگاه راهبردی این شهر را در شبکه تجاری منطقه خزر و نقش آن در تغییر مسیرهای تجاری شمال- جنوب مورد بررسی قرار داده است. یافته‌ها نشان می‌دهد که تصرف آستراخان توسط روسیه در سال ۱۵۵۶م. و گشایش مسیر ولگا- خزر زمینه‌ساز کاهش وابستگی صفویان به گذرگاه‌های تحت سلطه عثمانی و تقویت محور تجاری ایران با روسیه و اروپا شد. این شهر با تبدیل شدن به پایگاه دائمی بازرگانان ایرانی، احداث کاروانسراهای اختصاصی و بهره‌مندی از حمایت‌های دیپلماتیک دو دولت به کانون اصلی مبادله ابریشم، پارچه‌های گرانبها و دیگر کالاها مبدل گردید. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که آستراخان نه تنها موتور محرک توسعه اقتصادی و تعمیق روابط ایران و روسیه بود، بلکه به الگویی موفق از یک شهر چندفرهنگی و تجاری در منطقه خزر تبدیل شد.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، روسیه، آستراخان، مناسبات تجاری

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۲/۰۷

^۱. دانشجوی دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، گروه تاریخ دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، تبریز- ایران (نویسنده مسئول) HosseinAlinezhad@tabrizu.ac.ir

^۲. دانش‌آموخته دکترای تاریخ ایران بعد از اسلام، گروه تاریخ دانشکده حقوق و علوم اجتماعی دانشگاه تبریز، تبریز- ایران aisannasiri@tabrizu.ac.ir



مقدمه

حوضه دریای خزر از دیرباز به عنوان یکی از کانون‌های راهبردی تبادلات تجاری و فرهنگی، نقشی محوری در پیوند میان تمدن‌های شرق و غرب ایفاء کرده است. در این میان، شهر آستراخان (آستاراخان/ هشتراخان/ حاجی‌ترخان)^۱ به دلیل قرارگیری در مصب رود ولگا و مجاورت با سواحل شمالی خزر به عنوان حلقه اتصال میان حوزه‌های تمدنی ایران، روسیه و آسیای مرکزی جایگاهی بی‌بدیل در شبکه تجاری منطقه داشته است. دوره صفویه در ایران، هم‌زمان با توسعه نفوذ روسیه به سمت جنوب و دستیابی به سواحل خزر فصل نوینی در مناسبات دو کشور گشود. تصرف آستراخان توسط روسیه در سال ۱۵۵۶م. و گشایش مسیر تجاری ولگا- خزر، نه تنها وابستگی تجاری ایران را به گذرگاه‌های تحت سلطه عثمانی کاهش داد، بلکه محور جدیدی برای مبادلات میان ایران، روسیه و اروپا پدید آورد.

با وجود اهمیت راهبردی آستراخان در تحول ساختار تجاری منطقه خزر و تأثیر آن بر روابط ایران و روسیه، بررسی‌های نظام‌مند در این حوزه به‌ویژه در منابع فارسی اندک است. اغلب پژوهش‌های موجود یا به‌طور کلی به مناسبات سیاسی و اقتصادی دو کشور پرداخته‌اند یا با تمرکز بر مراکز تجاری دیگر چون گیلان، شروان و اران از تحلیل جایگاه خاص آستراخان غفلت کرده‌اند. از این رو، پژوهش حاضر با رویکرد توصیفی- تحلیلی و با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و اسناد تاریخی در پی پاسخ به این پرسش اصلی است که آستراخان چگونه به حلقه اتصال تجاری ایران و روسیه در عصر صفوی تبدیل شد و این تحول چه تأثیری بر ساختار اقتصادی و دیپلماتیک دو کشور برجای گذاشت؟ فرضیه پژوهش بر این مبناست که موقعیت جغرافیایی ممتاز آستراخان همراه با سیاست‌های تجاری حمایتی دولت‌های صفوی و روسیه، این شهر را به کانونی چندفرهنگی و تجاری مبدل ساخت که نه تنها موتور محرک توسعه اقتصادی و تعمیق روابط دو جانبه بود، بلکه مسیرهای سنتی تجاری را دگرگون کرد و الگویی موفق از یک شهر- بندر مرزی در نظام تجاری بین امپراتوری‌ها به دست داد. بدین ترتیب، این پژوهش می‌کوشد تا با پر کردن خلأ نسبی مطالعات نظام‌مند در این حوزه، درکی عمیق‌تر از کارکرد شهرهای بین‌المللی در شبکه‌های تجاری گذشته و پویایی تعاملات منطقه‌ای در بستر تاریخی فراهم آورد.

۱. Astrakhan (Astarakhan/ HashtarKhan/ HajiTarkhan).

پیشینه پژوهش

در پژوهش حاضر، نقش آستراخان به عنوان یکی از مهم‌ترین کانون‌های تجاری و ارتباطی میان ایران و روسیه در دوره صفوی مورد بررسی قرار می‌گیرد و تلاش می‌شود تا جایگاه این منطقه در نظام تجاری دریای خزر واکاوی شود. در زمینه پیشینه پژوهش باید بیان کرد که بیشتر منابع به شکل کلی به روابط تجاری و مناسبات ایران و روسیه در دوره صفوی پرداخته و هیچکدام به طور مستقیم به نقش آستراخان و جایگاه آن در نظام تجاری منطقه خزر در این دوره نپرداخته‌اند. برای مثال، علیرضا کریمی (۱۳۹۳) در پژوهشی تحت عنوان «روابط ایران و روسیه در دوره صفویه طی سال‌های ۱۰۸۰-۱۱۰۰ ق.» صرفاً به بررسی کلی مناسبات سیاسی و اقتصادی دو کشور پرداخته است. محمدعلی رنجبر و همکارانش (۱۳۹۱) در تحقیق «روابط تجاری ایران و روسیه در دوره دوم حکومت صفویه» نیز به شکل کلی روابط تجاری دو کشور و نقش ارامنه در آن را بررسی کرده‌اند. محمد شورمیچ (۱۳۹۷) در پژوهش «نقش گیلان در روابط خارجی ایران و روسیه در نیمه نخست حکومت صفویه» صرفاً با محوریت شهر گیلان به مناسبات تجاری پرداخته است. جواد مرشدلو (۱۳۹۹) نیز در مقاله‌ای با عنوان «مناسبات تجاری ایران و شمال قفقاز در دوره صفویان» تنها به‌طور گذرا به تصرف شهر آستراخان توسط روس‌ها و اهمیت راهبردی آن اشاره کرده است. الهه ابراهیمی و عبدالله همتی (۱۳۹۸) نیز در مقاله‌ای تحت عنوان «مراکز تجاری جنوب و غرب دریای خزر از دوره ایلخانی تا عصر صفوی» مراکز تجاری مانند گرگان، مازندران، گیلان، آذربایجان، شروان و اران را بررسی کرده‌اند، اما از تحلیل ناحیه آستراخان غافل مانده‌اند. همچنین منصور صفت‌گل و سید مهدی حسینی تقی‌آباد (۱۳۹۹) در مقاله خود با عنوان: «از تلاش برای ائتلاف تا تیرگی مناسبات: تحول روابط ایران و روسیه در سده هفدهم»، روابط ایران و روسیه در این سده را بررسی کرده‌اند، با این حال، تنها در چند گزارش مختصر به موقعیت راهبردی و تجاری آستراخان پرداخته‌اند. بنا بر این، با توجه به خلأ نسبی مطالعات نظام‌مند در این حوزه خصوصاً در زبان فارسی، پژوهش حاضر می‌تواند گامی در جهت شناخت بیشتر نقش آستراخان به‌عنوان پلی اقتصادی-فرهنگی میان ایران و روسیه و نیز درک پویایی تجاری منطقه خزر در عصر صفوی قلمداد شود.

وجه تسمیه آستراخان

بررسی منابع تاریخی و جغرافیایی کهن، تحولات نام شهر آستراخان را در بستر تاریخ روشن می‌سازد. صورت‌های مختلفی از قبیل "آستراخان"، "هشترخان" و "حاجی ترخان" در

متون دیده می‌شود که هر یک در شناخت ریشه‌های این نام حائز اهمیت است. برای بررسی نام شهر، درک معنای عنوان "ترخان" ضروری می‌نماید. این کلمه واژه‌ای اصیل در سنت حکومتی اقوام استپ‌نشین به‌ویژه ترکان و مغولان است که به فرماندهان نظامی بلندپایه یا افراد دارای امتیازات ویژه اطلاق می‌شده است. ابن فضلان در سده چهارم هجری قمری این عنوان را مرتبط با ترکان دانسته است (ابن فضلان، ۱۳۵۵: ۷۷). این امتیاز غالباً شامل معافیت از پرداخت مالیات و عوارض بود، ویژگی‌ای که ابن بطوطه در سده هشتم هجری نیز در توصیف "ترخان" به آن اشاره کرده است (ابن بطوطه، ۱۳۷۶: ۴۱۵/۱)؛ همچنین افسانه‌ها و روایات شفاهی در باره نام شهر وجود دارد. این روایات گرچه از اعتبار تاریخی کامل برخوردار نیستند، اما بیانگر تلاش برای تفسیر خاستگاه نام شهر در سنت محلی هستند که به شرح ذیل به آنها اشاره خواهد شد.

۱- روایت ابن بطوطه (حاجی ترخان): بر اساس روایت مشهور ابن بطوطه، نام شهر از یک ترک پارسا به نام "حاجی" گرفته شده است. سلطان این مکان را بدون عوارض به صورت "ترخان" (معاف از مالیات) به وی بخشید. این مکان ابتدا به روستائی تبدیل شد، سپس بزرگ گردید و به شهری بدل گشت.

۲- روایت ایوان واسیلیویچ راوینسکی^۱ (آشی- ترخان): وی به نقل از علمای محلی روایت دیگری ثبت کرده است. بر این اساس، نام شهر از "آشی" گرفته شده است. شخصی به نام آشی از سوی حاکم خود آزاد شد و "آشی ترخان" نام گرفت. او همراه پیروان خود به کنار رود ولگا رفت و در کناره راست آن استحکاماتی ساخت و نام آن را آشی ترخان گذاشت، اما مردم به عادت آن را آسترخان می‌نامیدند (Зайцев, 2006: 11-14).

۳- روایت (آسترخان): در برخی روایات عامیانه به وجود سه برادر به نام‌های سارای خان، آستر خان و قاسم خان اشاره شده است که نام آسترخان از نام آستر خان گرفته شده است. آدام اولتاریوس نیز روایت مشابهی ثبت کرده که نام آسترخان از آن جهت گرفته شده که شاهزاده‌ای که این شهر را ساخته و نخستین حاکم آن بوده، آسترخان نام داشته است (Зайцев, 2006: 11-14).

۴- روایت (اژدرخان/ اجدرخان): در برخی منابع شرقی به‌ویژه عثمانی، نام شهر به صورت (اژدرخان/ اجدرخان) نیز آمده است. این نام با افسانه‌هایی در باره اژدها در این شهر مرتبط بوده است (Зайцев, 2006: 121-122). اولیا چلبی نیز در سیاحتنامه خود، نام این شهر

^۱. Иван Васильевич Равинский

را با عنوان اژدرخان و یکی از مقاصد یا مناطقی که از آن عبور کرده، ذکر می‌کند (Evliya Çelebi, 1313: cilt 7/886).

افزون بر این، در اسناد روسی قرون پانزدهم و شانزدهم میلادی، صورت‌های نزدیک به تلفظ اصلی مانند "حاجی ترخان" و "شهر ترخان" به کار رفته است. منابع تأکید دارند که نخستین اطلاع از شهر در سده هفتم هجری قمری/ سیزدهم میلادی و با نام‌های "هشترخان" یا "حاجی ترخان" در میان کوچ‌نشینان تاتار رواج داشته است (Зайцев, 2006:232). به تدریج و با تسلط کامل روس‌ها بر منطقه، تلفظ روسی آستراخان رواج یافت و جا افتاد (موسوی بجنوردی، ۱۳۷۴: ۳۳۸/۱).

نام این شهر در منابع اسلامی و ایرانی با همین عنوان مرتبط است. بلاذری در سده سوم هجری قمری از مکانی با نام "نیزک ترخان" یاد می‌کند (بلاذری، ۱۳۶۷: ۴۴۴). در منابعی مانند ظفرنامه یزدی (یزدی، ۱۸۸۷: ۷۷۳/۱) و سفرنامه اولئاریوس (اولئاریوس، ۱۳۶۹: ۳۵۸/۱) نیز نام شهر به صورت "حاجی ترخان" ثبت شده است. حمدالله مستوفی در قرن هشتم هجری قمری نام آن را در زمره شهرهای مشهور دشت قپچاق، "آستراخان" ثبت کرده است (مستوفی، ۱۳۶۲: ۵۸۶). منصوری نیز به نقل از زکی ولیدی طوغان، نام آستراخان را به ساکنان قدیمی‌اش آس‌ها نسبت می‌دهد (منصوری، ۱۳۸۷: ۲۷۹/۱). شکل "هشترخان" نیز در منابعی مانند سفرنامه شاردن دیده می‌شود که اشاره می‌کند این شهر در قلمرو تاتارهای کریمه بوده است (شاردن، ۱۳۳۵: ۴۷۲/۱). همچنین در دوره‌ای، حاکمان حاجی طرخان از طایفه منقت از طوایف ازبک بوده‌اند (روزبهان خنجی، ۱۳۵۵: ۴۱). دسیلوا فیگوئروا این منطقه را با عنوان "حاجی ترخان" واقع در نزدیکی رود ولگا می‌داند و اشاره می‌کند که اهالی مسکو و تاتارها آن را "اتل" می‌نامند (دسیلوا فیگوئروا، ۱۳۶۳: ۲۲۰). پیترو دلاواله نیز در سفرنامه خود با عنوان "هشترخان" از آن یاد کرده (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۶۰) و برادران شرلی نیز آن را "حاجی ترخان" ثبت کرده‌اند (شرلی، ۱۳۵۷: ۱۰۳).

جغرافیای تاریخی آستراخان

در رابطه با جغرافیای تاریخی آستراخان نظرات متفاوتی ارائه شده است. برخی مانند کووالفسکی^۱ می‌نویسند که آستراخان در سده چهاردهم میلادی بنا شده و در آن عصر شهری بزرگ بوده است. این شهر در همان سده توسط تیمور ویران شد و پس از آن، شهر

^۱. М.Г.Сфаргалиев

جدید در محل دیگری بنا گردید که اکنون نیز همانجاست. در حال حاضر، اختلاف نظر بر سر این نکته وجود دارد که آیا این ویرانه‌ها همان آستراخانی است که تیمور در پایان سده چهاردهم میلادی آن را ویران کرده است یا اینکه بقایایی از خرابه‌های شهر اتیل (اتل) سرزمین خزر است. در این باره چند نظر مطرح شده است. یک نظر مبتنی بر این پندار است که مصب رود ولگا تغییر یافته و آب آن از طریق اتل به دریای خزر ریخته است. از این رو از بقایای شهر اتل اثری برجای نمانده و آستراخان نیز در عصر مغول بنا شده است. نظر دیگر حاکی از آن است که شهر آستراخان در همان مکان اتل بنا شده است (بارتولد، ۱۳۷۵: ۱۲۰-۱۱۹).

بر اساس دیدگاه سنتی و به‌ویژه منابع روسی، آستراخان در سده سیزدهم میلادی پدید آمده است. با این حال، در مورد تاریخ دقیق تر آن میان پژوهشگران اتفاق نظر وجود ندارد. به گفته صفارغالیف^۱، این شهر در دهه ۱۲۵۰ م. و هم‌زمان با گرایش بخشی از بزرگان اردوی زرین به اسلام و اعطای امتیازات به روحانیون مسلمان بنیان نهاده شد. واسیلیف^۲ تاریخ دقیق‌تری - سال ۱۲۵۵ م. - را ارائه داده و سارنق بیگ را بنیانگذار آن می‌داند. برخی نیز مدعی شده‌اند که در آن دوره نام شهر "آلان - تاراخان" (به معنای شهر باشکوه، پایتخت) بوده است (Зайцев, 2006: 10). این تاریخ‌گذاری را جومانف^۳ نیز تأیید می‌کند، حال آنکه منبعی قدیمی مانند تاریخ سین‌بی تاریخ قدیمی‌تری - سال ۱۲۳۰ م. - را ذکر می‌نماید. در مقابل، برخی نویسندگان دیگر زمان تأسیس شهر را به دوره حکومت خان اُزبک (۱۳۴۰-۱۳۱۲ م.) و در واقع سده چهاردهم میلادی نسبت می‌دهند. شنی دشتاین^۴ و ایگوروف^۵ نیز زمان پیدایش آن را نیمه دوم سده سیزدهم میلادی می‌دانند. با این حال، به نظر ایگوروف تعیین زمان دقیق پیدایش شهر ممکن نیست و تنها می‌توان با اطمینان گفت که در سده سیزدهم میلادی از قبل وجود داشته است (Зайцев, 2006: 10).

در مورد مکان دقیق شهر اولیه نیز دیدگاه‌های متفاوتی وجود دارد. در دوران معاصر، این فرضیه مطرح شده که شهر حاجی‌ترخان نه‌تنها در ساحل راست، بلکه در ساحل چپ (شرقی) رود ولگا نیز گسترده بوده است. مدودوف^۶ معتقد است که حاجی‌ترخان در فاصله‌ای حدود ۱۳ کیلومتری از شهر آستراخان کنونی قرار داشت و سپس توسط تاتارها به ساحل چپ ولگا منتقل شد (Зайцев, 2006: 8-9). برخی منابع تاریخی قدیمی‌تر، مانند

۱. М. Г. Сфаргалиев

۲. М. Н. Васильев

۳. Р. Джуманов

۴. Е. В. Шнайдер-Шнитцей

۵. Egorov

۶. Медведев

نوشته‌های آمبروزیو کنتارینی و جوزافا باربارو (اواخر سده پانزدهم میلادی) صرفاً موقعیت کلی شهر را در کناره رود ولگا تأیید می‌کنند (باربارو و دیگران، ۱۳۸۱: ۱۷۴-۱۷۳ و ۴۸) اولیا چلبی در قرن هفدهم میلادی این شهر را به عنوان شهری عظیم و بندری و در کنار رود اتل توصیف کرده است (Evliya Çelebi, 1313: 810/7). در منبعی دیگر، نوشته فرانچسکو تیپولو^۱ روایتی دیگر ارائه شده است: به گفته او، این منطقه ابتدا در دست کومان‌ها^۲ بود، حدود سال ۱۲۸۰م. توسط مغولان تصرف شد و پس از دوره‌ای از حکمرانی آنان، توسط توقتمش و سپس نوغایی‌ها اداره گردید تا سرانجام در سال ۱۵۵۶م. توسط ایوان مخوف تصرف شد. برخی تاریخ‌نگاران روس حتی بر این باورند که یک پادشاهی آستراخان حتی پیش از حمله باتو (سده سیزدهم میلادی) وجود داشته و پس از فتح منطقه، مغولان آن را به فرمانروایان نوغایی سپردند که به شیوه کوچ‌نشینی زندگی می‌کردند و شاهزادگان روس خراجگزار آنان بودند و این وضعیت تا آغاز حکومت ایوان سوم ادامه یافت (Зайцев, 2006: 9). پس از انحطاط اردوی زرین، شهر حاجی ترخان به پایتخت خانات حاجی ترخان تبدیل شد (تأسیس حدود ۸۷۱ق./ ۱۴۶۶م.) که توسط خاندانی از چنگیزیان اداره می‌گردید. این شهر در سال‌های ۸۰۱-۷۹۸ق./ ۱۳۹۹-۱۳۹۶م. به فرمان امیر تیمور گورکانی ویران شد، اما بار دیگر رونق خود را بازیافت. با این حال، به دلیل کشمکش‌های داخلی، تغییرات سریع حکمرانان از حدود ۹۱۰ق. به بعد و مداخلات خانات کریمه، حکومت محلی تضعیف شد. در نهایت، خان وقت آستراخان در مقابل این تهدیدات از تزار روسیه استمداد طلبید و این امر بهانه‌ای برای مداخله نظامی روسیه شد. در سال‌های ۹۶۲-۹۶۱ق./ ۱۵۵۶-۱۵۵۴م. نیروهای روسی خانات را فتح کردند. ابتدا حاکمی دست‌نشانده منصوب شد، اما پس از مدتی به اتهام همدستی با خان کریمه، وی را خلع و خانات را در سال ۱۵۵۶م. به طور کامل ضمیمه خاک روسیه کردند. پس از الحاق نهایی، آستراخان در سده یازدهم هجری/ هفدهم میلادی به یکی از استحکامات مهم نظامی- دریایی دولت روسیه تبدیل شد که نقش کلیدی در حفظ امنیت مصب رود ولگا و کنترل دسترسی به دریای خزر ایفاء می‌کرد (مصاحب، ۱۳۸۰: ۸۲۵/۱).

^۱. Франческо Типоло

^۲. نامی است که اروپایی‌ها به منطقه قیچاق می‌دهند.

بر طبق گزارش منابع روسی و ایرانی، مرزهای آستراخان را می‌توان به صورت زیر ترسیم کرد: مرز شرقی، رود بوزان و سپس ولگا به عنوان مرز طبیعی میان خانات آستراخان و اردوی نوغای عمل می‌کرد. مرز شمالی، در نزدیکی ولگاگرد- پروولوکا و نقطه تماس آستراخان با خانات قازان و قلمرو مسکو محسوب می‌شد. مرز جنوبی، دریای خزر و اراضی تا نزدیکی رود کومه و ترک را در برمی‌گرفت. مرز غربی، دن علیا و کرانه راست ولگا در همسایگی با چرکس‌ها و قلمرو کریمه بود (Зайцев, 2006:122-124).

نقش آستراخان در مناسبات ایران و روسیه

سال ۹۵۹ق. / ۱۵۵۲م. سرآغاز روابط ایران و روسیه در دوره صفویه به‌شمار می‌آید. روس‌ها در دوره حکومت ایوان چهارم (مخوف)، قازان را تصرف کردند و به سلطنت خوانین آن خاتمه دادند و مدتی بعد حاجی ترخان (آستراخان) را نیز فتح نمودند (استریکلر، ۱۳۸۲: ۲۴؛ جمالزاده، ۱۳۷۲: ۱۰۸؛ عون‌اللهی، ۱۳۸۸: ۲۱). این اقدام دامنه تسلط روسیه را به سواحل شمالی دریای خزر و مصب رود ولگا رساند و اهمیت استراتژیک آستراخان در تجارت سده شانزدهم میلادی دوچندان شد، زیرا آستراخان در جاده‌ای قرار داشت که از دریای سفید تا خزر کشیده شده و اروپا را به آسیا پیوند می‌داد و خارج از دسترس ناوگان اسپانیا و پرتغال بود. در دوره شاه طهماسب اول، تلاش‌هایی برای برقراری روابط تجاری از مسیر ولگا- خزر صورت گرفت. آنتونی جنکینسون^۱، تاجر انگلیسی نماینده شرکت مسکوی در سال ۹۶۹ق. / ۱۵۶۲م. به ایران فرستاده شد، اما به دلیل عدم آشنایی با آداب ایرانی و نیز ملاحظات سیاسی شاه طهماسب مبنی بر حفظ منافع تجار ترک از راه حلب، این مذاکرات به نتیجه نرسید. در این زمان هدف صفویان از توسعه مسیر ولگا- خزر، کاهش وابستگی به مسیرهای تحت سلطه عثمانی و تغییر جهت تجارت از محور شرقی- غربی به شمالی- جنوبی بود (فریر، ۱۳۸۴: ۲۲۲؛ مهدوی، ۱۳۷۵: ۳۹-۴۰). به طوری که شاه طهماسب صراحتاً ابراز می‌داشت که می‌خواهد بر ونیزیان و ترکان برتری یابد و راه تجاری مدیترانه را تضعیف کند. بنا بر این، آستراخان این پایگاه جنوبی روسیه، منافع عثمانی را در مناطق قفقاز به مخاطره انداخت.

بین سال‌های ۱۵۸۰-۱۵۶۰م. شش سفر به ایران توسط کمپانی روسی انگلیسی‌ها صورت گرفت که تلاشی زودرس، اما پرمنفعت برای تغییر جهت بخشی از تجارت ایران از محور شرقی- غربی به محور شمالی- جنوبی بود (فریر، ۱۳۸۴: ۲۲۳) و این سیاست در دوره

¹. Antony Jenkinson

شاه عباس اول با جدیت بیشتری پیگیری شد. وی در سال ۱۰۰۱ ق. / ۱۵۹۲ م. هیئتی تجاری به ریاست حاج خسرو به مسکو فرستاد تا با اخذ تسهیلاتی مانند معافیت گمرکی و درخواست کشتی‌های تجاری، بستر مبادلات را فراهم آورد (جمالزاده، ۱۳۷۲: ۱۳۳-۱۳۲). سپس طی نامه‌ای از میخائیل رومانف^۱ تزار روس خواست که مسیر تجاری شمال را باز نگه دارد و برای عملی کردن این طرح در نامه‌ای به حاکم هشترخان دستور داد که این مسیر را برای تردد بازرگانان ایران و اروپا مهیا کند (پورمحمدی املشی، ۱۳۸۴: ۶۱-۶۰). در ادامه همچنین طی نامه‌ای به پاپ روم بر ضرورت استفاده از مسیر شمالی (گیلان- دریای خزر- آستراخان- ولگا) و دور زدن قلمرو عثمانی تأکید کرد (ستوده، ۱۳۸۳: ۷۸-۷۷).

در واقع، سیاست شاه عباس در حوزه اقتصادی، ایجاد انحصار صفوی بر صادرات پرارزش ابریشم خام در سال ۹۹۸ ق. / ۱۶۱۹ م. و تلاش در پیدا کردن راه جدید آبی از طریق روسیه برای جایگزینی راه خشکی قدیمی عثمانی بود (فوران، ۱۳۷۷: ۶۸). یکی دیگر از علل اساسی علاقه شاه عباس به تجارت از مسیر شمالی ایران این بود که تقریباً کل محصول ابریشم ایران از ولایات شمالی کشور به دست می‌آمد. بنا بر این، وی می‌خواست بدین وسیله از صرف وقت بیشتر و مخصوصاً از هزینه حمل ابریشم تا اصفهان و یا جنوب کشور جلوگیری کند (پارسادوست، [بی‌تا]: ۱۳۴-۱۳۲).

هم‌زمان با حکومت شاه سلطان حسین صفوی (۱۷۲۲-۱۶۹۴ م.) در ایران، پطر کبیر بر تخت فرمانروایی روسیه تکیه زده بود. پطر کبیر که تجارت را تنها راه کسب ثروت و در نتیجه بنیان عظمت کشور می‌دانست، در پی آن بود تا با اتصال رودخانه‌های ولگا و دن، مسیری آبی میان دریای خزر و دریای سیاه ایجاد کند. او به خوبی آگاه بود که تجارت با آسیا بدون دسترسی آسان به دریای خزر دشوار خواهد بود و از همین‌رو دستور تهیه نقشه‌ای دقیق از این دریا را صادر نمود (هنوی، ۱۳۶۷: ۱۵۸).

موقعیت جغرافیایی شهر آستراخان نیز به گونه‌ای بود که نه تنها کانون حمل‌ونقل کالا و تردد بازرگانان به‌شمار می‌رفت، بلکه اغلب نمایندگان سیاسی و فرستادگان اروپایی عازم دربار ایران نیز ناگزیر از گذر و حتی اقامت موقت در این شهر بودند. رابرت شرلی^۲ در سفرنامه خود به این موضوع اشاره کرده و می‌نویسد: «پس از دو ماه کشتیرانی به مقصد رسیدیم و چون به حاجی‌ترخان وارد شدیم، حاکم شهر از آمدن ما آگاه گشته، فردی به نام سلطان را به همراه گروهی از قراولان به استقبال ما فرستاد تا پذیرایمان باشند و به قصر

^۱. Михаил Романов

^۲. Robert Shirley

حاجی ترخان رهنمون سازند. در آنجا دیدیم که سفیر ایران یک روز پیش از ما به شهر رسیده بود» (شرلی، ۱۳۵۷: ۱۰۳).

همچنین بر طبق گزارش منابع روسی پس از آنکه در سال ۱۵۵۶م. خانات آستراخان سقوط کرد، راه ولگا- خزر به شاهراه اصلی تجاری دولت روسیه تبدیل شد و این دولت امکان دادوستد آزاد با کشورها و سرزمین‌های مجاور دریای خزر را یافت. شریک تجاری اصلی در این مسیر که کاملاً قابل انتظار بود، ایران شد و بازرگانان ایرانی بلافاصله وارد تجارت با روسیه شدند. دولت روسیه در سده شانزدهم میلادی همه تلاش خود را به کار بست تا آستراخان به مرکزی بین‌المللی برای تجارت تبدیل شود. به حاکمان مناطق توصیه شده بود که تجارت خارجی در آستراخان را تشویق کنند و دولت روسیه خود در دهه‌های نخست، عملیات تجاری بین‌المللی را در آستراخان انجام می‌داد. علت اصلی این امر آن بود که بازرگانان روسی در ابتدا در تجارت خارجی آستراخان مشارکت نداشتند. در حالی که مقامات روسی می‌کوشیدند تا به نسبت زیاد، بخش عمده‌ای از تجارت بین‌المللی آستراخان در دست بازرگانان بومی روسی متمرکز شود. اما برای بازرگانان روسی در آستانه سده‌های شانزدهم میلادی سفر به شرق همچنان دور، غیرعادی و پرخطر به نظر می‌رسید. حتی پیش از آن نیز، تجارت خارجی برای آنان با مخاطرات فراوان، فشارها، درخواست‌های بی‌جای مأموران گمرکی و بردگی در کشورهای شرقی همراه بود. واضح است که این شرایط هیچ اشتیاقی در بازرگانان روسی ایجاد نمی‌کرد و چنین وضعیتی باعث شد که تجارت خارجی آستراخان در دست بازرگانان شرقی باقی بماند. بسیاری از آنان به طور دائم در این شهر تجارت می‌کردند و در آن ساکن بودند و با گذشت سال‌ها شمار بازرگان شرقی افزایش یافت (Пирова, 2025: 24).

موقعیت تجاری آستراخان در نظام تجاری منطقه خزر

موقعیت تجاری آستراخان در نظام تجاری منطقه خزر از قرن شانزدهم میلادی به‌عنوان کانون اصلی مبادلات بین ایران و روسیه و نقطه ترانزیتی حیاتی برای کالاهای شرق و غرب تثبیت شد. این شهر با گشودن راه تجاری مستقیم با ایران، جایگزین مسیر عثمانی شد که دیگر از چشم‌انداز مثبت تجاری برخوردار نبود (Chenciner, 1992: 123). مسیر گیلان- هشتراخان- جنوب روسیه، به ویژه هنگامی که عثمانیان و صفویان در جنگ به سر می‌بردند، اهمیت فوق‌العاده‌ای پیدا می‌کرد. تجارت بین‌المللی که از این مسیر به عمل می‌آمد، وسیع و

بسیار متنوع بود. پارچه‌های زربفت، تافته، چرم و بالاتر از همه ابریشم، از طریق گیلان به مسکو و از آنجا به لهستان و کل اروپا صادر می‌شد (سیوری، ۱۳۷۲: ۱۹۴).

در دهه‌های ۱۵۸۰-۱۵۷۰م. نخستین کاروانسراهای بازرگانی ایرانی در آستراخان شکل گرفت. دقیقاً در این دوره است که منابع از ظهور بازرگانان صفوی در شهر گزارش می‌دهند که ابریشم، سلاح، قالی، پارچه‌های گران‌قیمت و مصنوعات از ایران را می‌آوردند. همچنین در همین زمان بود که به بازرگانان ایرانی مکانی برای اسکان اختصاص داده شد و از این زمان تاریخ جامعه ایرانی شهر آستراخان آغاز می‌شود. بدیهی است که این جامعه در نتیجه چندین عامل پدید آمد. نخست: شکل‌گیری‌اش نتیجه استقرار تدریجی بازرگانان ایرانی در آستراخان به واسطه توسعه تجارت روسیه و ایران بود. دوم: تمایل دولت روسیه برای تبدیل آستراخان به مرکز تجارت بین‌المللی و سیاست حمایتی آن در قبال بازرگانان شرقی به این امر کمک کرد. سوم: ضرورت توسعه تعامل تجاری با اتباع روس بود و چهارم: ناکارآمدی ارتباطات حمل‌ونقلی و وابستگی به شرایط آب‌وهوایی که امکان گردش سریع کالا در داخل روسیه را در مدت کوتاهی غیرممکن می‌ساخت.

در سال ۱۶۲۵م. به دستور ویژه تزار میخائیل فئودورویچ^۱ برای اولین بار با هزینه دولتی، کاروانسراهای بازرگانی ایرانی و هندی ساخته شد که جایگزین ساختمان‌ها و دکان‌های چوبی فرسوده گردید. ظاهراً این ساختمان‌ها نیز مستحکم نبوده‌اند، زیرا در سال ۱۶۷۳م. این بناها تخریب و دوباره با هزینه خزانه دولتی، دکان‌های سنگی جدیدی ساخته شدند که شامل فضاهایی برای خرده‌فروشی، انبارها و همچنین اتاق‌های مجزا برای اقامت در زمستان بود. کاروانسرای بازرگانان ایرانی در واقع یک کاروانسرای شرقی با تمام ویژگی‌های ذاتی آن بود؛ حیاطی محصور بود که در آن بازرگانان ایرانی بر اساس سطوح صنفی فعالیت می‌کردند. آنها در این مکان پس از آمدن با کالاهای خود، امکان استراحت و فرصتی برای بررسی وضعیت پیش از شروع تجارت را به دست می‌آوردند. کاروانسرای ایرانی، جایی که بازرگانان ایرانی در آن توقف می‌کردند و زندگی می‌کردند، در منابع با دو نام ذکر شده است: ایرانی یا گیلانی و این امر بدین دلیل بود که کالای اصلی صادراتی ایران، ابریشم خام بود که از طریق دریای خزر و از استان گیلان (رشت) در سواحل جنوبی حمل می‌شد. بر این اساس، بازرگانانی که با کالای ابریشمی به آستراخان می‌آمدند، اغلب گیلانی نامیده می‌شدند (Пирова, 2025: 24-25).

¹. Mikhail Feodorovich

سیاست حمایت از بازرگانان خارجی مقیم توسط تزار آلکسی میخائیلوویچ^۱ نیز ادامه یافت. به عنوان مثال در ۲۰ مه ۱۶۴۷، او فرمانی خطاب به حاکم آستراخان صادر کرد که در آن تأکید شده بود به هر طریق ممکن از بازرگانان شرقی در شهر استقبال گرم به عمل آید، به آنان احترام گذارده شود و مراقبت شود که مکان‌ها و شرایط زندگی و تجارت آنان همیشه در وضعیت مطلوبی باشد. البته عامل مهم در توسعه بازرگانی ایرانی، توسعه روابط تجاری روسیه و ایران بود. از همین دوره، کالاهای ایران به‌ویژه ابریشم خام و سنگ‌های قیمتی، جایگاه ثابتی در ساختار واردات روسیه پیدا کردند، به‌طوری که تقاضا برای آنها در بازار داخلی روسیه روزبه‌روز افزایش می‌یافت. مقامات روسی و ایرانی با حمایت متقابل از تجار، با تمام قوا در پی گسترش این تجارت بودند و با ایجاد یک نظام ترجیحی، بستر قانونی لازم را برای تازه‌واردان فراهم می‌کردند. به تدریج فرآیند اسکان برخی از نمایندگان بازرگان ایرانی در آستراخان به‌طور دائمی آغاز شد. برخی از ایرانیان همانند نمایندگان سایر ملل شرقی در اینجا خانواده تشکیل می‌دادند، با زنان تاتار محلی آستراخان ازدواج می‌کردند و در محدوده قلمرو کاروانسراهای خود صاحب خانه‌های شخصی می‌شدند. خود آستراخان تا پایان قرن هفدهم میلادی به شهری تبدیل شده بود که در آن تعداد ساکنان - اتباع خارجی - در مقایسه با دیگر شهرهای روسیه بیشترین رقم بود. در این زمان، حتی در مسکو خارجی‌های کمتری نسبت به آستراخان زندگی می‌کردند و در دیگر نقطه مهم تجارت بین‌المللی روسیه (با اروپا) یعنی آراخانگلسک، بازرگانان خارجی اصلاً اقامت دائمی نداشتند. آنان تنها به هنگام گشایش بازار به آنجا می‌آمدند و بلافاصله پس از پایان آن برمی‌گشتند (Пирова, 2025: 25-26).

تصویب اقدامات قانونی که در چارچوب تشویق تجارت روسیه و ایران در داخل هر دو دولت و بین آنها انجام می‌گرفت نیز تأثیر مطلوبی بر بازرگانان ایرانی آستراخان داشت. به عنوان مثال، در سال ۱۶۶۴م. شاه عباس دوم فرمانی صادر کرد که بر اساس آن امتیازات استثنایی (مالیات‌گیری تسهیل‌شده و تضمین امنیت شخصی) به بازرگانان روسی در تجارتشان در ایران اعطاء شد. او از طرف روسیه خواستار اجازه تجارت ترانزیت ابریشم برای اتباع خود - ارمنی‌هایی که عضو کمپانی تجاری جلفا بودند - به صورت بلامانع شد. دولت روسیه موافقت کرد و حتی در ازای مبلغی ناچیز حراست از این بازرگانان را در قلمرو خود تضمین نمود. در سال ۱۶۶۷م. دولت روسیه قراردادی تجاری با "شرکت جلفا" منعقد کرد. شهر باستانی جلفا که در ساحل رود ارس بر سر راه تجاری کهن قرار داشت، توسط شاه

¹. Alexei Mikhailovich

عباس اول ویران شد. جلفای نو به فرمان شاه در حومه اصفهان پایتخت جدید ایران بنیان نهاده شد. در دوره مورد بررسی، شهر عمدتاً توسط ارمنیان مسکون بود، اما جزئی از ایران محسوب می‌شد و بر این اساس، اعضای شرکت می‌توانستند مسلمان نیز باشند؛ این مکان بزرگ‌ترین مرکز مبادله ابریشم بین شرق و غرب بود (Пирова, 2025: 27). چینسینر نیز به همین قرارداد اشاره می‌کند که میان ایران و روسیه معاهده‌ای به امضاء رسید که بر طبق آن به ارمنی‌های ایران امتیاز حمل کالاهایی چون پارچه، چرم و ابریشم از آسیا و اروپا از طریق آستراخان و آرخانگل داده شد (Chenciner, 1992: 126).

مرکز تجارت بین شرکت جلفا و روسیه، به طور کاملاً قابل انتظاری آستراخان شد و انعقاد قرارداد با این شرکت منجر به ورود قابل توجهی از بازرگانان ایرانی به آستراخان گردید. پس از فروش ابریشم، اعضای شرکت موظف بودند کالاهای روسی را با پول نقد طلا خریداری کنند تا بعداً در ایران به فروش برسانند. حتی در چنین شرایطی نیز بازرگانان ایرانی سودهای کلانی به دست می‌آوردند و طرف روسی نیز مالیات‌های قابل توجهی به خزانه وارد می‌کرد. به دلیل امر اخیر، دولت روسیه به شدت به توسعه تجارت روسیه و ایران و ترانزیت ایرانی از قلمرو خود علاقه‌مند بود و این هدف را از طریق ایجاد شرایط مساعد برای بازرگانان ایرانی محقق می‌ساخت. مسکو همه شرایط را فراهم می‌کرد تا تجارت بدون وقفه انجام شود و در واقع، از این زمان به بعد، کاروانسراهای ایرانی به مکان‌های دائمی سکونت تجار این ملیت‌ها در آستراخان تبدیل شدند (Пирова, 2025: 27).

به گواهی نویسندگان از سده هفدهم میلادی، کاروانسراهای بازرگانان خارجی شرقی به صورت مشارکتی و به هزینه خود بازرگانان نگهداری می‌شدند. مسئولیت تعمیر ساختمان‌ها، تأمین مایحتاج ساکنان و اقدامات بهداشتی بر دوش آنان نهاده شده بود. همچنین به منظور امنیت و کسب سود بیشتر از عملیات عمده‌فروشی، بازرگانان خرد در قالب شرکت‌هایی متحد می‌شدند و از میان خود یک نماینده انتخاب می‌کردند. در عین حال، عمده‌فروشی عمدتاً در دست ثروتمندترین بازرگانان متمرکز بود و حجم معاملات برخی به ۲۵ هزار روبل در سال می‌رسید. پیوندهای همشهری و منطقه‌ای قوی بود، افراد اهل یک ایالت (از جمله ایرانیان گیلانی، لنکرانی، باکوئی و اصفهانی) معمولاً فعالیت مشترکی انجام می‌دادند و در وطن از حمایت فردی بلندپایه برای انجام تجارت سودآور برخوردار بودند. در خاتمه باید خاطرنشان کرد که جامعه ایرانی ردی قابل توجه در تاریخ، زندگی فرهنگی و نام‌گذاری مکان‌های آستراخان برجای گذاشت. در سده بعدی - هجدهم میلادی - بازرگانان ایرانی به

تدریج جایگاه پیشرو در تجارت بین‌المللی آستراخان را به دست آوردند، صاحب کشتی‌های تجاری شدند که بخش عمده محموله‌ها را در دریای خزر جابه‌جا می‌کردند و کارخانه‌هایی برای تولید منسوجات ابریشمی و پنبه‌ای تأسیس کردند. همه اینها، بی‌تردید به توسعه اقتصادی منطقه پائین ولگا کمک کرد و اساس همزیستی مسالمت‌آمیز بین نمایندگان ملل و ادیان مختلف را در شهری چندملیتی مانند آستراخان تحکیم بخشید (Pirova, 2025: 27).

مسیرهای ترانزیت و کالاهای تجاری آستراخان

با توجه به جنگ‌های متوالی ایران و عثمانی و دشمنی دولت عثمانی با اروپائیان، همراه با تلاش شاهان صفوی برای ایجاد اتحاد با برخی کشورهای اروپایی، رشد مبادلات تجاری میان ایران و روسیه در میانه سده شانزدهم میلادی، ورود روسیه به تجارت با شرق و اروپا، نیاز روسیه به تأمین مواد خامی مانند ابریشم و پنبه برای صنایع خود و نیز علاقه دولت صفوی به گسترش روابط بازرگانی با روسیه و مساعد بودن مسیر ولگا-خزر، ارتباطات تجاری دول غربی از طریق خاک روسیه با ایران و به‌ویژه قفقاز گسترش یافت. در این شبکه، دو مسیر زمینی اصلی مورد استفاده قرار می‌گرفت: مسیر نخست از اصفهان به قزوین، سپس رشت، آستارا، لنکران، دربند و در نهایت هشترخان و مسیر دوم از تبریز به دشت مغان، شماخی، شابران، نیازآباد و هشترخان بود. کالاها از هشترخان که بندر اصلی دریای خزر بود، با کشتی و از طریق رود ولگا به سمت شهرهای داخلی روسیه مانند قازان و مسکو و حتی به صورت ترانزیت تا بندر آرخانگلسک و اروپای غربی فرستاده می‌شدند (عون‌اللهی، ۱۳۸۸: ۱۷۲؛ Pirova, 2025: 26).

باستانی پاریزی در کتاب خود یکی از مسیرهای تجاری فرعی را از راه سمرقند به خوارزم و از خوارزم به هشترخان و از آنجا به کنار شط دن و بنادر دریای آزوف می‌داند (باستانی پاریزی، ۱۳۶۲: ۱۲۰-۱۱۹). تاورنیه نیز در سفرنامه خود مسیر رسیدن به هشترخان را چنین ذکر می‌کند: «از شماخی به دربند هفت روز راه است، از دربند تا تتارک هشت روز راه است و از تتارک تا حاجی ترخان قایق‌های کوچک می‌گیرند تا خود را به حاجی ترخان برسانند. در ورود به حاجی ترخان، بارهای مال‌التجاره‌ها را از کشتی پیاده می‌کنند. گمرکچی‌ها آمده بارها را مهر کرده به هر جا که تاجر میل داشته باشد حمل می‌نمایند و بعد از سه روز آمده بارها را باز و پنج درصد حقوق گمرکی را اخذ می‌کنند. از حاجی ترخان به مسکو از روی رود ولگا با کشتی‌های بزرگ می‌روند» (تاورنیه، ۱۳۶۹: ۳۱۳-۳۱۱). یک مقام تجاری دیگر نیز تأکید می‌کند که: «از آستراخان تا ایران نزدیک‌تر است تا

از عثمانی و به جز از طریق آستراخان، هیچ راه کوتاهی از ایران برای بازرگانان نخواهد بود» (Тихомиров, 1962: 511-512; ЗАЙЦЕВ, 2006: 225). همچنین گزارش‌های تاریخی از رونق این مسیر حکایت دارند؛ به طوری که دلاواله گزارش می‌دهد: همواره تجارت در حوالی دریای خزر برقرار بود و کشتی‌های کوچک در آن دریا بین گیلان و استرabad و آستراخان در رفت‌وآمد بودند و به حمل بار و کالا می‌پرداختند (دلاواله، ۱۳۷۰: ۱۴۵). برای نمونه در سال ۱۵۶۸م. گفته شده است که آستراخان به سبب راه‌های فراوان، روزانه تا هزار سکه طلا درآمد داشته است (Бурдей, 1962, 12; ЗАЙЦЕВ, 2006, 225).

مجموع شواهد و گزارش‌ها، نقش محوری این شهر را به عنوان کانون تجاری، گمرکی و ترانزیتی در شبکه اقتصادی عصر صفوی و ارتباط آن با روسیه و اروپا به وضوح نشان می‌دهد. ایزاک ماسا^۱ تاجر هلندی و سیاحی که هشت سال از ۱۶۰۱ تا ۱۶۰۹م. در مسکو گذرانیده بود، چنین گزارش کرده است که آستراخان «همیشه شهر تجاری بزرگ و پرجمعیتی بود که انبوهی از بازرگانان از ایران، عربستان، هند، ارمنستان، شماخی و ترکیه برای تجارت در آن گرد هم می‌آمدند، از ارمنستان - مروارید، فیروزه و پوست‌های گران قیمت، از شماخی، ایران و ترکیه - پارچه، فرش‌های قیمتی، کالاهای گوناگون می‌آوردند» (Масса, 1937: 23; ЗАЙЦЕВ, 2006: 225).

بر طبق گزارش کاتف، آستراخان در این زمان نقشی مهم در دادوستد با خاور داشت. در سده پانزدهم و شانزدهم میلادی بازرگانانی از ایران، آسیای میانه، ونیز و قفقاز به آستراخان می‌آمدند و آستراخان و راه بازرگانی ولگا اهمیت بسیار پیدا کرد (کاتف، ۱۳۵۵: ۹). با این حال، دیدگاه‌هایی مانند نظر آنتونی جنکینسن و ایتپرسیکوم، حجم مبادلات را در آن مقطع محدود و ناچیز توصیف کرده‌اند. بنا به گزارش ایتپرسیکوم: «شهر هشتراخان نه خیلی بزرگ است و نه خیلی پراهمیت» (تکتاندرفون دریابل، ۱۳۵۱: ۳۹). آنتونی جنکینسن (بازرگان انگلیسی) که در سال ۱۵۵۸م. از آستراخان تحت حاکمیت روسیه دیدن کرده بود، در ارزیابی خود از رونق تجاری این شهر دیدگاهی به شدت بدبینانه ارائه داده است و می‌گوید: «در این جا اگر چه دادوستد جریان دارد، اما حجم آن چنان ناچیز و محدود است که به زحمت ارزش ذکر کردن دارد. کالاهای عمده‌ای که روس‌ها به آستراخان می‌آورند، عبارتند از: چرم‌های رنگی، پوست، ظروف چوبی، افسار، چکمه، چاقو و امثال این اقلام کم‌ارزش، همچنین نان، گوشت و دیگر مایحتاج اولیه. تاتارها نیز کالاهای گوناگونی از جنس

^۱. Исаак Масса

پنبه، پارچه و ابریشم عرضه می‌کنند. از ایران به ویژه از شماخی، نخ‌های تابیده‌شده‌ای می‌آورند که در کلیساها به کار می‌رود. در خود روسیه نیز البته ابریشم‌های رنگارنگ برای کمربند، کلاه‌های پوستی، کمان، شمشیر و نظایر آنها یافت می‌شود» (ЗАЙЦЕВ, 2006, 225).

دوره کشتیرانی در آستراخان به دلیل یخ‌بندان زمستانی، از اوایل آوریل تا پایان نوامبر است و در این بازه معمولاً امکان دو سفر رفت و برگشت در مسیر ولگا- خزر وجود داشت (Пирова, 2025: 26). بر اساس آمار هرزیک تجارت میان ایران و روسیه که در فاصله سال‌های ۱۷۱۶-۱۵۶۶م. بیشتر از طریق آستراخان صورت می‌گرفت، به ترتیب زیر است.

- خرید کمپانی روس از ایران به سال ۱۵۶۶م. / ۱۰۰۰ کیلوگرم
- واردات کمپانی روس به ایران به سال ۱۵۸۰م. / ۵۰۰۰ کیلوگرم
- خرید یک بازرگان روس در گیلان به سال ۱۶۲۴م. / ۱۵۰۰۰ کیلوگرم
- صادرات ایران از طریق آستراخان به سال ۱۶۷۶م. / ۴۱۰۰۰ کیلوگرم
- صادرات ایران از طریق آستراخان به سال ۱۶۹۶م. / ۸۴۰۰۰ کیلوگرم
- صادرات ایران از طریق آستراخان به سال ۱۶۹۷-۱۶۹۶م. / ۱۰۰۰۰۰ کیلوگرم
- صادرات ایران از طریق روسیه به سال ۱۷۰۰م. / ۱۰۰۰۰۰ کیلوگرم
- صادرات ایران از طریق آستراخان به سال ۱۷۱۲م. / ۴۴۰۰۰ کیلوگرم
- صادرات ایران از طریق آستراخان به وسیله یک شرکت خانوادگی که میان آستراخان و آمستردام به کار تجارت اشتغال داشت، به سال ۱۷۱۶م. / ۴۰۰۰ کیلوگرم (herzig, 1992: 73).

همچنین بازرگانان روسی نیز دائماً در دربار اصفهان به سر می‌بردند و انبوه پارچه‌های پنبه‌ای و ابریشمی مانند اطلس، حریر، مخمل، زری و قالی از طریق هسترخان به روسیه صادر می‌کردند و مهم‌ترین کالاهای تجاری که در انحصار دولت روسیه قرار داشت، عبارت بودند از: دخانیات، مس، قلع و منسوجات پشمی اروپای غربی (لوفت، ۱۳۸۰: ۷۰-۶۹). در این زمان تجارت خارجی ایران با روسیه بیشتر توسط تجار ارمنی صورت می‌گرفت، به طوری که در سال ۱۶۷۹م. ارامنه سالانه حدود ۴۸۰۰۰ پوند (۷۶۲۵۰۰ کیلوگرم) ابریشم ایران را به روسیه صادر می‌کردند و روس‌ها نیز در سال ۱۶۸۹م. برای حمایت از بازرگانان ارمنی در تجارت ترانزیت از یک‌سو از حضور بازرگانان غربی در روسیه و از سوی دیگر از حضور بازرگانان هندی و بخارا در آستراخان جلوگیری می‌کردند (Matthee, 1994: 753).

نتیجه‌گیری

بررسی جایگاه راهبردی شهر آستراخان در دوره صفویه نشان می‌دهد که این شهر نقشی محوری در تحول مناسبات اقتصادی و سیاسی ایران و روسیه ایفاء کرده است. فتح آستراخان توسط روسیه در سال ۱۵۵۶م. و گشایش مسیر تجاری ولگا- خزر، نه تنها یک رویداد نظامی، بلکه تغییری ساختاری در جغرافیای تجاری منطقه خزر به‌شمار می‌رفت. این تحول از یک‌سو با هدف راهبردی صفویان برای کاهش وابستگی به مسیرهای تحت سلطه عثمانی و تغییر کانون مبادلات به محور شمال- جنوب هم‌سو بود و از سوی دیگر، خواست روسیه را برای دستیابی پایدار به بازارهای شرق و تثبیت حضور خود در سواحل خزر محقق ساخت.

موقعیت ممتاز جغرافیایی آستراخان در تقاطع رود ولگا و دریای خزر، این شهر را به پایگاهی حیاتی برای ترانزیت کالا میان ایران، روسیه و اروپا تبدیل کرد. همچنین آستراخان به عنوان پایانه شمالی راه‌های تجاری منشعب از مراکز مهم ایران مانند اصفهان، تبریز و گیلان عمل می‌کرد و کالاهای باارزشی چون ابریشم خام، پارچه‌های زربافت و فرش را از ایران دریافت و کالاهای روسی و اروپایی را به سوی جنوب هدایت می‌نمود. رونق این مبادلات تجاری به شکل‌گیری جامعه‌ای پایدار و چندفرهنگی متشکل از بازرگانان ایرانی، ارمنی، هندی و آسیای مرکزی در آستراخان انجامید. حمایت‌های فعال دو دولت از طریق اعطای امتیازات گمرکی، تضمین امنیت و به‌ویژه احداث کاروانسراهای اختصاصی، نه تنها زمینه اسکان دائم بازرگانان را فراهم آورد، بلکه به نهادینه‌شدن و سازمان‌یابی فعالیت‌های تجاری نیز کمک کرد.

کارکرد آستراخان فراتر از حوزه صرفاً اقتصادی بود و به عرصه دیپلماسی و روابط بین‌الملل نیز گسترش یافت. این شهر به کانون عبور و اقامت هیئت‌های سیاسی، فرستادگان اروپایی و نمایندگان تجاری تبدیل شد و خود به عاملی اثرگذار در تنش‌ها و همکاری‌های دو دولت بدل گشت. انعقاد قراردادهایی مهم نظیر قرارداد ۱۶۶۷م. با شرکت جلفای نو که با میانجی‌گری و حمایت دولت روسیه صورت گرفت، گواه آشکاری از این هم‌گرایی منافع و وابستگی مستقیم رونق تجاری شهر به ثبات سیاسی روابط ایران و روسیه است. فرجام سخن اینکه آستراخان در دوره صفوی را می‌توان نمونه موفقی از یک «شهر- بندر مرزی» در نظام تجاری بین‌امپراتوری‌ها دانست که موفقیت آن در گرو تعامل سه‌گانه عوامل جغرافیایی (موقعیت ترانزیتی)، سیاسی (اراده و حمایت دو دولت) و اجتماعی- اقتصادی (شکل‌گیری جامعه تجاری چندفرهنگی و نهادهای پشتیبان) بود.

فهرست منابع و مآخذ

فارسی:

- ابراهیمی، الهه و عبدالله همتی، «مراکز تجاری جنوب و غرب دریای خزر از دوره ایلخانی تا عصر صفوی»، پژوهش در تاریخ، ۱۳۹۸، سال نهم، شماره ۲۴-۲۳، صص. ۶۰-۳۶.
- ابن بطوطه، محمد بن عبدالله (۱۳۷۶)، *سفرنامه ابن بطوطه*، جلد اول، ترجمه: محمدعلی موحد، تهران: سپهر نقش.
- ابن فضلان، احمد (۱۳۵۵)، *سفرنامه ابن فضلان*، ترجمه: ابوالفضل طباطبائی، [بی جا]: شرق.
- استریکلر، جیمز ای (۱۳۸۲)، *روسیه تزاری*، ترجمه: مهدی حقیقت خواه، تهران: ققنوس.
- اولناریوس، آدام (۱۳۶۹)، *سفرنامه آدام اولناریوس*، جلد اول، ترجمه: حسین کردبچه، [بی جا]: کتاب برای همه.
- تکتاندرفون دریابل، گئورگ (۱۳۵۱)، *ایترپرسیکوم (گزارش سفارتی به دربار شاه عباس اول)*، ترجمه: محمود تفضلی، تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- بارتولد، واسیلی ولادیمیر (۱۳۷۵)، *جایگاه مناطق اطراف دریای خزر در تاریخ جهان اسلام*، ترجمه: لیلا رین شه، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.
- باربارو، جوزافا و دیگران (۱۳۸۱)، *سفرنامه های ونیزیان در ایران*، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: خوارزمی.
- باستانی پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۶۲)، *سیاست و اقتصاد عصر صفوی*، تهران: صفی علیشاه.
- بلاذری، احمد (۱۳۶۷)، *فتوح البلدان*، ترجمه: محمد توکل، تهران: نقره.
- پارسادوست، منوچهر [بی تا]، *روابط دیپلماسی شاه عباس اول*، [بی جا]: [بی نا].
- پورمحمدی املشی، نصرالله، «تأملی در کتاب اسناد پادریان کرملی»، *کتاب ماه تاریخ و جغرافیا*، فروردین و اردیبهشت ۱۳۸۴، شماره ۹۱-۹۰، صص. ۶۱-۵۷.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۹)، *سفرنامه تاورنیه*، ترجمه: ابوتراب نوری، [بی جا]: انتشارات سنائی.
- جمالزاده، محمدعلی (۱۳۷۲)، *تاریخ روابط روس و ایران*، تهران: انتشارات ادبی و تاریخی.
- دسیلوا فیگوئروا، دن گارسیا (۱۳۶۳)، *سفرنامه دن گارسیا دسیلوا فیگوئروا*، ترجمه: غلامرضا سمیعی، تهران: نشر نو.
- دلاواله، پیتر (۱۳۷۰)، *سفرنامه پیتر دلاواله*، ترجمه: شجاع الدین شفا، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- رنجبر، محمدعلی و دیگران، «روابط تجاری ایران و روسیه در دوره دوم حکومت صفویه»، *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۱، دوره ۱۳، شماره ۵۱، صص. ۷۸-۵۷.
- روزبهان خنجی، فضل الله (۱۳۵۵)، *مهمان نامه بخارا به اهتمام: منوچهر ستوده*، تهران: نشر کتاب.
- ستوده، منوچهر (۱۳۸۳)، *اسناد پادریان کرملی بازمانده از عصر شاه عباس*، تهران: میراث مکتوب.
- سیوری، راجر (۱۳۷۲)، *ایران عصر صفوی*، ترجمه: کامبیز عزیزی، تهران: مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۳۵)، *سیاحتنامه شاردن*، جلد اول، ترجمه: محمد عباسی، تهران: امیرکبیر.
- شرلی، آنتونی و رابرت (۱۳۵۷)، *سفرنامه برداران شرلی*، ترجمه: آوانس، تهران: منوچهری.
- شورمیچ، محمد، «نقش گیلان در روابط خارجی ایران و روسیه در نیمه نخست حکومت صفویه»، *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۷، دوره ۱۹، شماره ۷۵، صص. ۶۳-۴۵.
- صفت گل، منصور و سید مهدی حسینی تقی آباد، «از تلاش برای ائتلاف تا تیرگی مناسبات: تحول روابط ایران و روسیه در سده هفدهم»، *مطالعات اوراسیای مرکزی*، بهار و تابستان ۱۳۹۹، دوره ۱۳، شماره ۱، صص. ۹۱-۱۱۶.

عون‌اللهی، سید آقا (۱۳۸۸)، *تاریخ پانصد ساله تبریز*، ترجمه: پرویز زارع شاهمرسی، تهران: امیرکبیر.

فریر، رانلند و دیگران (۱۳۸۴)، *تاریخ ایران دوره صفویان از مجموعه تاریخ کمبریج*، ترجمه: یعقوب آژند، تهران: جامی.

فوران، جان (۱۳۷۷)، *مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سال‌های پس از انقلاب اسلامی*، ترجمه: احمد تدین، تهران: مؤسسه خدمات فرهنگی رسا.

کاتف، فدت آفاناس یویچ (۱۳۵۵)، *سفرنامه فدت آفاناس یویچ کاتف*، ترجمه: محمدصادق همایون‌فرد، تهران: کتابخانه ملی ایران.

کریمی، علیرضا، «روابط ایران و روسیه در دوره صفویه طی سال‌های ۱۰۸۰-۱۱۰۰ ق.»، *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۳، سال ۱۵، شماره ۶۰، صص. ۳۵-۲۵.

لوفت، پاول (۱۳۸۰)، *ایران در عهد شاه عباس دوم*، ترجمه: کیکلووس جهاننداری، تهران: وزارت امور خارجه.

مرشدلو، جواد، «مناسبات تجاری ایران و شمال قفقاز در دوره صفویان»، *تاریخ روابط خارجی*، ۱۳۹۹، دوره ۲۲، شماره ۸۵، صص. ۱۴۴-۱۲۵.

مستوفی، حمدالله (۱۳۶۲)، *تاریخ گزیده*، به اهتمام: عبدالحسین نوایی، تهران: امیرکبیر.

مصاحب، غلامحسین (۱۳۸۰)، *دایره‌المعارف فارسی*، جلد اول، تهران: امیرکبیر.

منصوری، فیروز (۱۳۸۷)، *مطالعاتی در باره تاریخ، زبان و فرهنگ آذربایجان*، جلد اول، تهران: هزار کرمان.

موسوی بجنوردی، کاظم (۱۳۷۴)، *دایره‌المعارف بزرگ اسلامی*، جلد اول، تهران: مرکز دایره‌المعارف بزرگ اسلامی.

هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا (۱۳۷۵)، *تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ جهانی دوم*، تهران: امیرکبیر.

هنوی، جونس (۱۳۶۷)، *هجوم افغان‌ها و زوال دولت صفوی*، ترجمه: اسماعیل دولتشاهی، تهران: یزدان.

یزدی، شرف‌الدین علی (۱۸۸۷)، *ظفرنامه*، جلد اول، به تصحیح: مولوی محمد الهداد، کلکته: بیتست مشن پریس.

غیر فارسی:

- Бурдей, Г.Д. (1962), *Русско-турецкая война 1569 года*, Саратов: Издательство Саратовского университета.
- ЗАЙЦЕВ, И.В. , (2006) *АСТРАХАНСКОЕ ХАНСТВО*, Москва: Издательская фирма «Восточная литература» РАН.
- Масса, Исаак (1937), *Краткое известие о Московии в начале XVII в* , Москва: Государственное социально-экономическое издательство.
- Пирова, Р.Н. (2025), «Персидская община Астрахани в XVII в. » , Вестник Владикавказского научного центра РАН, Т. 25. № 2. С. 24–28.
- Тихомиров , Михаил Николаевич. (1962), *Россия в XVI столетии*, Москва: Издательство Академии наук СССР.
- Chenciner,R and M.MagomedKhanov (1992), «Persian exports to Russia from the sixteenth to the nineteenth century», *Iran*, no.30, pp. 123-130.
- Evliya Çelebi (1314), *Evliya Çelebi Seyahatnamesi*, Cilt 7, Tabî Ahmed Cevdet, İstanbul: Matbaa-i İkdâm.
- Herzig, E. (1992), "The volume of Iranian raw silk exports in the Safavid periods". *Iranian studies*, no.24, pp. 61-79.
- Matthee, Rudi. (1994), «Anti-Ottoman politics and Transit Rights :the Seventeen century Trade Silk between safavid Iran and Muscovy», *cahiers Du Monde Russe*, no.35, pp 739-761.

تأثیر روابط و عملکرد گورکانیان هند در تضعیف و سقوط دولت صفویه

کوروش صالحی^۱

چکیده

سقوط دولت صفویه در سال ۱۱۳۵ق./۱۷۲۲م. یکی از دغدغه‌های دیرپای محققان تاریخ ایران بوده است. آشکار است که روابط و عملکرد گورکانیان هند، هر چند در انحطاط نهایی این سلسله نقشی تعیین کننده نداشت، اما از رهگذر چهار سازوکار رقابت استراتژیک بر سر قندهار، فشار بر مسیرهای تجاری، برهم‌ریزی معادلات قدرت منطقه‌ای و تشدید بحران‌های داخلی صفویه فرایند تضعیف آن را تشدید کرد. هم‌زمان، با رونق‌گیری مسیرهای تجاری جایگزین خشکی در قلمرو گورکانی و هدایت مسیر تاریخی جاده ابریشم به سوی بنادر جنوبی، درآمد‌های دولت صفوی با کاهش چشمگیری روبرو شد. حضور گسترده بازرگانان هندی (بانیان) در ایران و فعالیت‌های رباخواری و خروج نقدینه و سکه از کشور، بحران مالی صفویان را تشدید کرد. با تضعیف متقابل دو قدرت (گورکانیان هند و صفویه) در نیمه دوم سده دهم هجری قمری/ هفدهم میلادی، خلاء قدرت در شرق فلات ایران شکل گرفت که زمینه را برای تهاجم هوتکیان و سرانجام سقوط اصفهان فراهم آورد. این تحقیق بر پایه روش تحقیق کتابخانه‌ای و این پرسش که روابط و عملکرد دولت گورکانی هند چگونه بر تضعیف تدریجی و سقوط دولت صفویه تأثیر گذاشت؟ تدوین یافته و با رویکردی توصیفی-تحلیلی نشان می‌دهد رابطه ایران و هند عصر صفوی و گورکانی پیوندی دیالکتیک از رقابت و وابستگی بوده و در نهایت با سرعت بخشی به انحطاط هر دو، راه را برای قدرت‌یابی افشاریان و تسلط استعمار بریتانیا بر هندوستان گشوده است.

واژگان کلیدی:

ایران، صفویه، گورکانیان هند، روابط، دولت، سقوط

مقدمه

دو امپراتوری صفوی و گورکانی، دو ستون اصلی جهان اسلام در اوایل دوران مدرن (به تعبیر مورخان غربی) سرنوشتی شگفت‌آور و به طرز چشمگیری مشابه داشتند. هر دو سلسله که در سده شانزدهم میلادی با تکیه بر نیروی قبایل ترکمان و ایدئولوژی مذهبی قدرتی بی‌نظیر یافته بودند، در سده یازدهم هجری قمری/هجدهم میلادی، یکی پس از دیگری فروپاشیدند. صفویه در سال ۱۳۵ق./۱۷۲۲م. با هجوم افغان‌های غلجایی سقوط کرد، گورکانیان نیز پس از تاراج دهلی به دست نادر شاه افشار در ۱۱۵۲ق./۱۷۳۹م. گرچه رسماً منقرض نشدند، اما به موجودیتی نمادین تنزل یافتند. روند فروپاشی این دو امپراتوری صرفاً محصول عوامل داخلی مانند ضعف جانشینان، فساد اداری، بحران اقتصادی نبود، بلکه تأثیر نیروهای بیرونی و مناسبات متقابل میان آنها نقش مؤثری در این فرایند داشت.

مقاله حاضر با تمرکز بر امپراتوری صفوی استدلال می‌کند که هر چند علل اصلی سقوط آن، ریشه در ساختارها و نهادهای درون‌زا داشت، با این حال، روابط پرتنش و گاه خصمانه با دولت گورکانی هند؛ این بحران‌های درونی را تشدید و تسریع کرد. برای فهم این ادعا باید از کانون مرسوم بررسی روایت‌های محدود و توأم با بزرگ‌نمایی دوره شاه سلطان حسین (۱۱۳۵-۱۱۰۵ق./۱۷۲۲-۱۶۹۳م.) فراتر رفت و چشم‌اندازی درازمدت اتخاذ کرد که در آن تعاملات ایران و هند از آغاز سده یازدهم هجری قمری تا فروپاشی نهایی پیگیری شود.

الگوی روابط ایران و گورکانیان تناوبی از رقابت و همکاری بود، اما از دهه ۱۰۴۰ هجری قمری رقابت بر سر تسلط قندهار بر این روابط غالب شد. قندهار به عنوان کلید هندوستان در کانون این مناسبات قرار داشت و شاه جهان در عصر شاه صفی کوشید تا این شهر را تصرف کند که به شکندگی روابط انجامید. این رقابت دست‌کم دو جنگ بزرگ به همراه داشت: جنگ ۱۰۴۷ق. که با خیانت والی قندهار به تصرف گورکانیان درآمد و جنگ ۱۰۶۲ق. که صفویان به رهبری شاه عباس دوم شهر را بازپس گرفتند و تا سال بعد، سه بار در برابر حملات گورکانیان از آن دفاع کردند (وحیدقزوینی، ۱۳۸۳: ۱۰۲-۹۸). با این حال، اثرگذاری گورکانیان بر روند تضعیف صفویه هرگز محدود به میدان نبرد نبود. تغییر در مسیرهای تجاری خصوصاً جاده ابریشم که ستون فقرات اقتصاد صفوی را تشکیل می‌داد و رقابت‌های سیاسی سنگین بر سر تسلط بر نقطه استراتژیک قندهار و انعقاد قراردادهای تجاری با کمپانی‌های اروپایی، انحصار ایران بر روند ترانزیت کالا از شرق را از بین برد (متی، ۱۳۸۴: ۱۰۵-۱۰۴). البته افزون بر این، اشاره به حضور و فعالیت‌های مخرب بازرگانان هندی

(بانیان) در عرصه صرافیه و رباخواری و خروج نقد و سکه از ایران که بحران پولی اواخر عصر صفوی را تشدید کرد (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۷۷-۷۵) و کاهش ضرب سکه، تضعیف ارتش و افزایش مالیات‌های سنگین بر رعایا که گویای وخامت اوضاع اقتصادی در نیمه دوم سده دهم هجری قمری/ هفدهم میلادی است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۶۵-۶۴) را نیز باید افزود.

در سطح منطقه‌ای، تضعیف متقابل دو قدرت بزرگ شرق اسلامی خلاء قدرتی پدید آورد که قدرت‌های محلی کوچک‌تر (ازبکان در شمال شرق، هوتکیان در قندهار و بلوچ‌ها در جنوب شرق) از آن بهره بردند. این گروه‌ها که در سایه رقابت ایران و هند توانسته بودند خود را از اطاعت هر دو قدرت برهانند، در اوایل سده دوازدهم هجری قمری به نیروهای مهاجم اصلی تبدیل شدند. با تضعیف توان نظامی صفویان و به دنبال درگیری‌های طولانی با گورکانیان و کاهش درآمدهای حاصل از تجارت، دولت مرکزی صفوی دیگر توانایی تأمین امنیت مرزهای شرقی را نداشت. در چنین وضعیتی بود که حملات غلجائیان از ۱۱۳۴ ق. آغاز شد و به سرعت به قلب پایتخت صفوی رسید. جالب آنکه سرانجام این بحران، نه از سوی صفویان، بلکه از جانب نادرقلی افشار رقم خورد؛ سرداری که در همان مرزهای شرقی در میانه رقابت‌های ایران و هند بر سر قندهار به شهرت رسیده بود.

بازسازی این زنجیره علّی، ضرورت پژوهش حاضر را روشن می‌کند. بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های سنتی علت سقوط صفویه را منحصر در عوامل درونی مانند حبس شاهزادگان در حرمسرا از زمان شاه عباس اول، نفوذ روزافزون روحانیون، فساد اداری، زلزله ارتش قزلباش جسته‌اند. این پژوهش با وجود آنکه نقش این عوامل را نفی نمی‌کند، استدلال می‌کند که هیچ‌یک از آنها به تنهایی نمی‌توانست به سقوطی چنان سریع و قریب‌الوقوع منجر شود. مشخص است که آنچه ضعف‌های مزمن را به بحران مهلک تبدیل کرد، فقدان متحدی قوی در شرق و خلاء قدرتی بود که در نتیجه زوال هم‌زمان دو امپراتوری مسلمان پدید آمده بود. از بررسی روابط بین دو قدرت گورکانی و صفوی چنین به نظر می‌رسد که با توجه به حمایت‌های پی در پی صفویان از پادشاهان گورکانی می‌بایست آنان به عنوان متحد بالقوه صفویان در برابر عثمانی و ازبکان ایفای نقش می‌کردند، اما در عمل، با تمرکز گورکانیان بر گسترش قلمرو در جنوب آسیا و رقابت بر سر قندهار، توجه دربار و نیروی نظامی صفویان را به سوی شرق معطوف و مشغول ساختند.

این پژوهش با طرح این پرسش که روابط و عملکرد دولت گورکانی هند چگونه بر تضعیف تدریجی و سقوط دولت صفویه تأثیر گذاشت؟ بررسی خود را آغاز می‌کند و در

پاسخ، فرضیه خود را بر این قرار داده که گورکانیان هند از سه مجرای اصلی به تضعیف تدریجی دولت صفویه کمک کردند. اول: هزینه‌های مستقیم نظامی و دیپلماتیک ناشی از رقابت بر سر قندهار؛ دوم: فشار بر منافع اقتصادی ایران از طریق تغییر مسیرهای تجاری (به‌ویژه تجارت ابریشم) و انعقاد قراردادهای انحصاری با اروپائیان و فعالیت‌های مخرب بازرگانان هندی و سوم: برهم‌ریزی توازن قدرت منطقه‌ای که به ظهور و تقویت قدرت‌های محلی شرقی (مانند هوتکیان و ابدالی‌ها) انجامید. اگر چه این عوامل بیرونی در مقایسه با عوامل ساختاری درون‌زا مانند تزلزل ارتش قزلباش، نفوذ روحانیون در امور سیاسی و بحران جانشینی از درجه دوم برخوردارند، اما در تسریع زمان فروپاشی و تشدید بحران‌های داخلی نقشی تعیین‌کننده و شتاب‌بخش ایفاء کردند.

چهارچوب نظری

بررسی تأثیر مناسبات خارجی بر فروپاشی سلسله‌های بزرگ، نیازمند بهره‌گیری از نظریه‌ای است که بتواند پیوند میان «متغیرهای داخلی» و «فشارهای بیرونی» را تبیین کنند. در این پژوهش از نظریه «وابستگی متقابل نامتقارن»^۱ که از اقتصاد سیاسی بین‌الملل گرفته شده، استفاده می‌شود. بر اساس این نظریه، دو دولت می‌توانند در عین رقابت نظامی از نظر اقتصادی به یکدیگر وابسته باشند. این وابستگی متقابل در مورد صفویان به وابستگی آنان به ترانزیت کالاهای هندی به‌ویژه منسوجات و ادویه و همچنین وابستگی گورکانیان به بازار مصرف ایران و ابریشم ایرانی بسیار مشهود بود. اما تغییر مسیرهای تجاری و انعقاد قرارداد با کمپانی‌های اروپایی و فعالیت شبکه‌های مالی هندیان به سود گورکانیان، این وابستگی را به ضرر صفویه تغییر داد (متی، ۱۳۸۴: ۱۰۸).

پیشینه پژوهش

پژوهش‌های انجام‌شده در باره روابط صفویه و گورکانیان را می‌توان به چهار دسته تقسیم کرد: الف) پژوهش‌های کلاسیک در تاریخ‌نگاری ایران: آثاری همچون نیناویکتور وونا پیگولوسکایا و دیگران (۱۳۶۳) و هانس روبرت رویمر (۱۳۸۰) عمدتاً به عوامل داخلی سقوط صفویه پرداخته‌اند و روابط با گورکانیان را در حاشیه و به عنوان یک موضوع مرزی مطرح کرده‌اند. در این آثار، فتح قندهار توسط شاه عباس اول و بازپس‌گیری آن در زمان شاه

^۱. Asymmetric Interdependence

عباس دوم ذکر شده است، اما تحلیل هزینه‌های این درگیری‌ها و تأثیر آن بر اقتصاد و ارتش صفوی دیده نمی‌شود.

ب) پژوهش‌های تاریخ‌نگاری هندی و پاکستانی: عبدالامیر جورفی (۱۹۹۴) در کتاب *Iran and India Age old Friendship* به رقابت‌های مرزی و تنش‌ها پرداخته و تأثیر سیاست‌های تهاجمی گورکانیان بر کاهش نفوذ صفویه را ارائه نموده است. رضا کریمی‌پور (۲۰۲۲) در کتاب *Perennial Conflict: Mughal-Safavid Rivalry and the Making of the Modern World* با نگاهی نوین به یک دهه رقابت همه‌جانبه این دو امپراتوری در قرن هفدهم میلادی می‌پردازد و آن را در قالب نظریه‌های روابط بین‌الملل تحلیل می‌کند. در مجموع، این آثار با رویکردی «هند محور» و با هدف تبیین سیاست خارجی گورکانیان تدوین یافته و به طور نسبی از تحلیل پیامدهای اقتصادی و ژئوپلیتیک تحولات مربوطه دور است.

ج) پژوهش‌های غربی جدید: رودی متی (۱۳۸۴) در مقاله "تجارت ابریشم و روابط ایران و هند در عصر صفوی" نشان می‌دهد که چگونه رقابت بر سر مسیرهای تجاری به تدریج به نفع گورکانیان تغییر کرد. با این حال، این پژوهش‌ها نیز اغلب تک‌بعدی هستند و کمتر به پیوند میان فشار اقتصادی، تضعیف نظامی و نهایتاً سقوط سیاسی پرداخته‌اند. دیدگاه لارنس لاکهارت (۱۳۶۸) در «انقراض صفویان و ایام استیلای افغانه در ایران» بر این است که رقابت با گورکانیان هند صرفاً زمینه‌ساز و شتاب‌دهنده فروپاشی صفویه بوده است، در حالی که علل ریشه‌ای را باید در درون ساختارهای معیوب ایران (از جمله حبس شاهزادگان، زلزله قزلباش و بحران مالی) جستجو کرد. او هر چند به هزینه جنگ‌های قندهار اشاره می‌کند، اما تحلیلی منسجم از مکانیسم‌های اقتصادی (مانند تغییر مسیر تجارت ابریشم یا فعالیت بانیان) و ژئوپلیتیک (خلاء قدرت شرقی و ظهور هوتکیان) ارائه نمی‌دهد. پژوهش حاضر با توجه به تأکید او بر هزینه‌های نظامی با استفاده از نظریه «وابستگی متقابل نامتقارن» به بررسی پیوند میان رقابت نظامی و فشار اقتصادی، تحلیل چندسطحی از سازوکارها (رقابت بر سر قندهار، تغییر مسیرهای تجاری ابریشم، فعالیت مخرب بانیان و ایجاد خلاء قدرت منطقه‌ای) پرداخته است و ضمن در نظر گرفتن نقش تعیین‌کننده برای گورکانیان، به آنان به عنوان «عامل شتاب‌دهنده» و درجه دوم می‌نگرد و استدلال می‌کند که رقابت با گورکانیان تبدیل «ضعف مزمن» به «بحران مهلک» بوده و نقشی اساسی در تضعیف و سقوط صفویان داشته است.

د) پژوهش‌های فارسی معاصر در ایران، آثار فاخری هستند که از آن جمله‌اند: روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی تألیف جهانبخش ثواقب و دیگران (۱۴۰۲)، تاریخ روابط خارجی ایران از صفویه تا پایان قاجار از عبدالرضا هوشنگ‌مهدوی (۱۴۰۲) و همچنین رضیه رضویان (۱۳۸۴) در مقاله «نقش قندهار در روابط ایران و هند (صفویان و گورکانیان)» به طور خاص به اهمیت استراتژیک قندهار و نقش آن در تنش‌های دو کشور پرداخته است. فاطمه سرخیل (۱۳۸۶) در مقاله «روابط صفویان و گورکانیان هند»، ضمن بررسی روابط سیاسی دو کشور به عوامل مؤثر بر تیرگی روابط گورکانیان با صفویه اشاره کرده است.

روابط دیالکتیک دو امپراتوری در همسایگی یکدیگر

حکومت صفوی (۱۷۳۶-۱۵۰۱ م.) توسط شاه اسماعیل اول و با حمایت گسترده نظام قزلباشی و رسمیت بخشیدن به مذهب تشیع اثنی‌عشری، به عنوان مذهب رسمی ضمن فراز و فرودهای مکرر، بخشی از نقش حیات سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی منطقه جنوب غرب آسیا را ایفاء نمود. دوران اوج این حکومت در زمان شاه عباس اول (۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) و با انتقال پایتخت به اصفهان و شکوفایی تجارت، هنر و دیپلماسی رقم خورد. این حکومت در روابط خود با گورکانیان نوسانات زیادی داشت و برای مثال، صفویان در اوایل کار به بابر یاری رساندند و چندین مرتبه برای حفاظت از قدرت آنان نیرو گسیل نمودند (جهانگشای خاقان، ۱۳۶۴: ۴۱۴-۴۱۳). امپراتوری گورکانی هند (۱۵۲۶-۱۸۵۷ م.) نیز که بنیانگذاری آن توسط بابر از نوادگان تیمور گورکانی بود، پس از پیروزی در جنگ پانی‌پت (۱۵۲۶ م.) به گسترش قلمرو و بعدها تشکیل امپراتوری بزرگ توسط اکبر شاه چینش قدرت شرق صفویان را تغییر داد (Stein, 2010: 159; Streusand, 2011: 255). گورکانیان در دوران اوج خود در زمان شاه جهان (۱۶۵۸-۱۶۲۷ م.) به اوج شکوه و هنر و اقتدار در شبه‌قاره هند رسید (Gilbert, 2017: 62). آنان روابط خود را با صفویان در دوران اکبر شاه و پس از آن تنظیم کردند (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۲: ۲۶)، اما مسئله قندهار عاملی در برهم زدن کلی آن محسوب می‌شد. این درگیری‌ها به صورت مجموعه‌ای از جنگ‌ها در سده‌های شانزدهم، هفدهم و هجدهم میلادی رخ داد و کنترل شهر طی این دوران چندین بار میان طرفین دست به دست شد.

امپراتوری صفوی در اواخر سده یازدهم تا دوازدهم هجری قمری به‌ویژه در دوران شاه عباس اول به اوج اقتدار سیاسی، نظامی و اقتصادی خود رسید. ساختار سه‌گانه سیاسی، نظامی و ایدئولوژیک صفویان در این دوره، الگویی کم‌نظیر از تلفیق مشروعیت دینی، تمرکزگرایی سیاسی و نوآوری نظامی را به نمایش گذاشت. نظام سیاسی صفوی در اوج قدرت خود، سلطنتی مطلقه و متمرکز بود که در رأس آن شاه به عنوان «ظل الله» و «مرشد کامل» پیروان طریقت صفوی از مشروعیتی دنیوی و معنوی برخوردار بود (باربارو، ۱۳۸۱: ۴۵۶). شاه عباس اول (حک. ۱۶۲۹-۱۵۸۷ م.) با سرکوب قدرت قبایل مقتدر قزلباش (اسکندر بیک منشی، ۱۳۵۰: ۴۰۵/۱) و تمرکز امور در دست دیوان‌سالاری فارسی‌زبان موفق شد ساختاری نسبتاً یکپارچه و کارآمد پدید آورد (میرزا رفیع‌ا، ۱۳۸۵: ۱۶۲) و با انتقال پایتخت از قزوین به اصفهان نیز مرکزیت و ارتباط با ولایات را بهبود و این شهر را به نمادی از شکوه و عظمت امپراتوری تبدیل گردانید (اسکندر بیک منشی، ۱۳۵۰: ۵۴۴/۱). یکی از مهم‌ترین ویژگی‌های این ساختار سیاسی، پیوند ناگسستنی میان دین و سیاست بود. مذهب رسمی کشور، تشیع اثنی‌عشری اعلام شد و شاهان صفوی خود را از نوادگان امامان شیعه معرفی می‌کردند. این امر، ضمن مشروعیت‌بخشی به حاکمیت آنان به عنوان یکی از عوامل هویت‌بخش در برابر دو رقیب قدرتمند، یعنی امپراتوری سنی‌مذهب عثمانی در غرب و ازبکان در شمال شرق عمل می‌کرد (دیل، ۱۳۹۵: ۲۴۵) که البته تمرکز و تداوم در ساختار سیاسی و تأکید بر تشیع، صفویه را نسبت به سایر ادوار پیش از آن متمایز ساخته بود. حکومت صفوی از نگاه بسیاری از تاریخ‌نگاری‌های سنتی، سقوطی منحصر به عوامل درونی داشت. حبس شاهزادگان در حرمسرا از زمان شاه عباس اول، نفوذ روزافزون روحانیون، فساد اداری و تزلزل ارتش قزلباش از مهمترین عوامل مورد نظر این دیدگاه بود (میرزا سمیع‌ا، ۱۳۶۸: ۳۷-۳۸؛ سیوری، ۱۳۷۶: ۲۹۰-۲۸۵). اما با بررسی نظام جانشینی معیوب که شاهزادگان را در حرمسرا محبوس می‌ساخت، فساد و ناکارآمدی دیوان‌سالاری در اواخر عصر صفوی، تضعیف نیروی قزلباش به عنوان ستون ارتش، نفوذ بی‌حساب روحانیون در امور سیاسی، بحران‌های مالی ناشی از کاهش تجارت ابریشم و سرانجام ضعف و ناتوانی شاه سلطان حسین در مواجهه با تهدیدات داخلی و خارجی نیز ادامه چنین عوامل تضعیف ساختاری بودند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۰۷-۱۰۶).

ارتش صفویه در این دوره دستخوش تحولاتی بنیادین شد. این نیرو که در آغاز حکومت صفویان ترکیبی از نیروی نظامی قبایل قزلباش و سواره نظام ایلیاتی بود، در دوره شاه عباس

اول با تحولاتی روبرو شد. شاه عباس که به خوبی از خطرات ناشی از قدرت‌یابی قبایل و جناح‌ها متنفع سنتی قزلباش آگاه بود، دست به اصلاحاتی اساسی زد و برای متوازن کردن قدرت قزلباش‌ها و کاهش وابستگی به آنان با تشکیل رسته‌های نظامی جدید، ارتشی منظم و دائمی ایجاد کرد و با دایر کردن رسته تفنگچیان و به خدمت گرفتن غلامان خاصه شریفه که هزاران سرباز مسیحی (گرجی، ارمنی و چرکسی) تربیت‌شده و وفادار به شخص شاه بودند (سیوری، ۱۳۷۶: ۱۸۵-۱۸۰)؛ ارتش صفوی را به اوج قدرت خود رسانید و با استفاده از تاکتیک‌های جنگی جدید و بهره‌گیری از نیروهای زبده موفق شد که ضمن سرکوب شورش‌های داخلی، مناطق از دست رفته‌ای چون بغداد و قندهار را بازپس بگیرد.

در حکومت صفوی ایدئولوژی به طور نسبی شالوده و وجه ممیزه اصلی این ساختار و در برابر رقبای منطقه‌ای بود. تشیع، نقشی فراتر از یک باور دینی ساده در این حکومت ایفاء می‌نمود و به یکی از کارآمدترین ابزارهای مشروعیت‌بخش و هویت‌آفرین در نظام سیاسی صفوی تبدیل شد. از جمله کارکردهای اصلی این ایدئولوژی در تمایز با رقبای سنی مذهب عثمانی و ازبکان؛ مشروعیت الهی دادن به سلطنت و ترویج ایده ظل‌اللهی و نماینده امام غایب بودن برای شاهان صفوی بود که به طور نسبی نوعی همبستگی عمومی نیز ایجاد کرده بود. با این حال، همین پیوند عمیق میان دین و سیاست، بعدها در اواخر عصر صفوی و در شرایط تضعیف قدرت مرکزی به یکی از عوامل بحران‌زا نیز تبدیل شد (دیل، ۱۳۹۵: ۲۵۵-۲۵۰). در یک جمع‌بندی، حکومت صفویه در عصر شاه عباس اول، ساختاری قدرتمند با محوریت ایدئولوژی پیدا کرد که آن را به یکی از سه امپراتوری بزرگ جهان اسلام تبدیل کرده بود. با این حال، همین ساختار در دوران جانشینان ضعیف او به تدریج دچار فرسایش و زوال گردید. چنانکه صفویان بر تشیع اثنی‌عشری تأکید داشتند، عثمانی و ازبکان بر مذهب تسنن و گورکانیان به‌ویژه در عصر اکبر شاه، رویکردی مداراگرانه و جهان‌شمولانه در پیش گرفتند^۱ (مجتبایی و عزیزاده مقدم، ۱۳۸۷: ۶۵-۵۱). مهم‌ترین جلوه این رویکرد را می‌توان در سیاست «صلح کل»^۲ اکبر شاه مشاهده کرد. او با الغای جزیه، برگزاری جلسات بحث با نمایندگان ادیان مختلف و تلاش برای ایجاد «دین الهی»^۳ به دنبال کاهش تنش‌های مذهبی بود (دیل، ۱۳۹۵: ۲۷۲). در نتیجه با این روش حکومتی، امپراتوری گورکانی هند به

^۱. با این حال، این مدارا در زمان اورنگ‌زیب جای خود را به سیاستی متعصبانه‌تر داد که زمینه‌های فروپاشی آینده را فراهم آورد (محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۷۳).

^۲. Sulh-i-kul

^۳. Din-i-Ilahi

راه شکوفایی و گسترش افتاد. گورکانیان که خود با این حال، این مدارا در زمان اورنگ‌زیب (حک. ۱۶۵۸-۱۷۰۷ م.) جای خود را به سیاستی متعصبانه‌تر داد که زمینه‌های فروپاشی آینده را فراهم آورد (محدث دهلوی، ۱۳۸۳: ۷۳).

در سوی دیگر مرزهای شرقی ایران، امپراتوری گورکانی هند در حال شکوفایی و گسترش بود. گورکانیان که خود را از نوادگان تیمور گورکانی می‌دانستند، توانستند در مدت کوتاهی به قدرتی بلامنازع در شبه‌قاره هند تبدیل شوند و با تکیه بر ثروت سرشار، نیروی نظامی عظیم و دعاوی فرامرزی به یکی از رقبای جدی صفویان در منطقه تبدیل گردند. امپراتوری گورکانی پس از نسل‌های اولیه (بابر و همایون)، در زمان اکبر شاه (حک. ۱۶۰۵-۱۵۵۶ م.) به اوج شکوفایی خود رسید. اکبر شاه با فتوحات پیوسته و یک سیاست خارجی تهاجمی، اما هوشمندانه، قلمرو خود را از افغانستان در غرب تا خلیج بنگال در شرق و از کشمیر در شمال تا فلات دکن در جنوب گسترش داد. اکبر شاه همچنین اصلاحات اداری و مالی عمیقی را به اجرا گذاشت و سیستم دیوان‌سالاری منظمی با عنوان «منصب‌داری» ایجاد کرد که بر اساس آن به تمام مقامات نظامی و کشوری رتبه یا منصب اعطاء می‌شد. جانشینان اکبر شاه، یعنی جهانگیر شاه (حک. ۱۶۲۷-۱۶۰۵ م.) و شاه جهان (حک. ۱۶۵۸-۱۶۲۷ م.) نیز سیاست‌های او را ادامه دادند و امپراتوری را در اوج عظمت خود نگه داشتند. در نتیجه، ارتش گورکانیان به یکی از بزرگ‌ترین و مجهزترین ارتش‌های جهان در آن روزگار تبدیل شد. این ارتش دارای ترکیبی از سواره نظام سنگین و سبک، فیل‌های جنگی، پیاده نظام مجهز به تفنگ، توپخانه قدرتمند بود که در نبردهای سرنوشت‌سازی چون نبرد پانی‌پت در ۱۵۲۶ م. نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء کرد (دیل، ۱۳۹۵: ۲۷۰-۲۶۸). اکبر شاه با سازماندهی مجدد ارتش و پیوند آن با سیستم منصب‌داری، انسجام و کارایی آن را افزایش داد و عظمت و توان رزمی ارتش گورکانی، آنها را به رقیبی قدرتمند و غیرقابل انکار در هر گونه درگیری نظامی منطقه‌ای تبدیل کرده بود. البته گفتنی است که مناسبات میان دو امپراتوری صفوی و گورکانی هرگز به یک شکل و ثابت باقی نماند. این روابط که در قرن دهم هجری قمری / شانزدهم میلادی با زمینه‌های مشترک فرهنگی و سیاسی و نسبتاً حمایتی آغاز شد، به تدریج و با تغییر محاسبات راهبردی و منافع ملی دو طرف، از همکاری و اتحاد تا رقابت و رویارویی نظامی در نوسان بود.

در نیمه اول سده دهم هجری قمری روابط صفویان و گورکانیان عمدتاً توأم با احترام متقابل و همکاری بود. مهم‌ترین عامل این همکاری، تهدید مشترک ازبکان در شرق و تا

اندازه‌ای امپراتوری عثمانی در غرب بود. ازبکان که تحت رهبری محمد خان شیبانی، هرات را از صفویان گرفته و به قلمرو گورکانیان نیز تجاوز کرده بودند، دشمن مشترک هر دو سلسله محسوب می‌شدند (خواندمیر، ۱۳۵۳: ۵۹۰/۴). حمایت صفویان از گورکانیان در جریان پناهندگی همایون به ایران و اعاده سلطنت او، یکی از برجسته‌ترین نمونه‌های همکاری بود (علامی، ۱۳۵۶: ۵۹۰؛ بداونی، ۱۳۸۰: ۴۴۴/۱). همایون پس از شکست از شیر شاه سوری، در سال ۹۵۱ ق. به درگاه شاه تهماسب اول پناهنده شد (اسکندر بیک منشی، ۱۳۵۰: ۹۹/۱). شاه تهماسب با اعطای لشکری از قزلباشان و تأمین منابع مالی، زمینه را برای لشکرکشی همایون به هند فراهم ساخت (بداونی، ۱۳۸۰: ۴۵۵/۱). همایون در سال ۹۶۲ ق. دهلی را بازپس گرفت و هر چند عمر سلطنت دوباره او کوتاه بود، اما زمینه را برای قدرت‌گیری پسرش اکبر شاه فراهم ساخت (Majumdar, 1974: 59-62). مبادلات گسترده دیپلماتیک و مهاجرت ایرانیان به هند (سربازان، سرداران، هنرمندان، شاعران و ادیبان) از دیگر ابعاد این همکاری بود (Berndl, 2005: 318).

عامل اصلی که به تدریج روابط نسبتاً دوستانه دو قدرت صفوی و گورکانی را به سمت رقابت و خصومت سوق داد، موقعیت استراتژیک قندهار بود (Chandra, 2005. 218-230). این شهر که بر سر راه‌های تجاری و نظامی شرق به غرب قرار داشت، از دیرباز "کلید هندوستان" نامیده می‌شد. تصاحب قندهار به معنای سلطه بر مسیرهای ارتباطی و تجاری بود (ثواقب و دیگران، ۱۴۰۲: ۳۳-۳۴) و شاه عباس اول موفق شد در فاصله سال‌های ۱۰۳۳-۱۰۳۲ ق. ۱۶۲۳-۱۶۲۲ م. قندهار را بازپس گیرد؛ این نخستین جنگ مستقیم میان دو دولت بود. در زمان شاه صفی و شاه جهان، در سال ۱۰۴۷ ق. ۱۶۳۸ م. علی‌مردان خان حاکم قندهار به دربار گورکانی پناهنده شد و این شهر را به شاه جهان تسلیم کرد (وحید قزوینی، ۱۳۸۳: ۲۹-۳۰). چند سال بعد، شاه عباس دوم در سال ۱۰۶۲ ق. ۱۶۵۲ م. موفق شد که قندهار را بازپس گیرد. به طور مشخص رقابت بر سر قندهار، روابط دو امپراتوری را وارد فاز جدیدی کرد که ویژگی اصلی آن تنش دائمی و بی‌اعتمادی متقابل بود. هزینه‌های این رقابت برای صفویان بسیار سنگین بود: هزینه‌های نظامی و مالی (تجهیز و اعزام لشکرکشی‌های متعدد)، انحراف توجه از مسائل حیاتی غرب (جبهه عثمانی) و شمال (ازبکان)، ایجاد فضای خصمانه و اختلال در روابط دیپلماتیک. در یک جمع‌بندی، الگوی اولیه مناسبات صفویان و گورکانیان از همکاری بر اساس دشمنی مشترک به رقابتی فزاینده بر سر قندهار تبدیل شد (متی، ۱۳۹۸: ۸۷-۹۰).

نخستین جنگ قندهار و تسلط گورکانیان

رقابت نظامی صفویان و گورکانیان بر سر قندهار از اوایل سده یازدهم هجری قمری و با لشکرکشی‌های شاه عباس اول (۱۳۰۲-۱۳۰۱ق.) آغاز شد، اما اوج بحران و تشدید تنش‌ها در روزگار جانشینان او به‌ویژه شاه صفی رخ داد. در عهد شاه صفی (۱۰۵۲-۱۰۳۸ق.) به سبب درگیری‌های مستمر با عثمانیان در جبهه غرب، تمرکز کافی بر جبهه شرق معطوف نمی‌گشت. ژان باتیست تاورنیه، تاجر و جهانگرد فرانسوی علت این اقدام را اهمیت تجاری قندهار و تطمیع مالی علی‌مردان خان دانسته است (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۶۹). قندهار نزدیک به یک دهه (از ۱۰۴۷ تا ۱۰۵۹ق.) در تصرف گورکانیان باقی ماند. شاه جهان گورکانی که فتح این دژ استوار را به منزله در اختیار گرفتن "کلید هندوستان" می‌انگاشت، به اعتراضات دیپلماتیک صفویان وقعی ننهاد. از منظری تحلیلی، قندهار نه تنها شهری مرزی، بلکه کانون اصلی رقابت‌های ژئوپلیتیک دو امپراتوری بزرگ جهان اسلام در سده‌های دهم و یازدهم هجری قمری به‌شمار می‌رفت (باستانی‌پاریزی، ۱۳۵۷: ۲۰۸). از جهت نظامی، از دیرباز قندهار را "کلید مملکت هند" می‌نامیدند و فتح آن را پیش‌شرط هر لشکرکشی موفقی به سوی شبه‌قاره هند می‌دانستند. از منظر اقتصادی، این شهر بر سر راه‌های اصلی تجاری شرق به غرب قرار داشت و عوارض گمرکی آن، تأمین‌کننده بخش قابل‌توجهی از منابع مالی دولت صفوی بود. افزون بر این، تسلط بر قندهار نظارت بر تحرکات ازبکان، قبایل بلوچ و دیگر قبایل افغان را برای ایران تسهیل می‌کرد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۴: ۲۶۴). رقابت بر سر قندهار نزدیک به دو سده به درازا انجامید و به عامل اصلی تنش میان دو حکومت گورکانی و صفوی تبدیل شد.

در تحلیلی می‌توان گفت که نخستین جنگ قندهار در دوره صفوی، در واقع حاصل هم‌زمانی چندین عامل ساختاری و موقعیتی بود. از یک سو، ضعف تاکتیکی صفویه در جبهه شرق ناشی از تمرکز نظامی بر مرزهای غربی در برابر عثمانیان بود و از سوی دیگر، انگیزه‌های شخصی و اقتصادی علی‌مردان خان در تسلیم شهر به گورکانیان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفاء کرد. گزارش تاورنیه به‌عنوان یک شاهد خارجی بر نقش تطمیع مالی تأکید دارد، اما تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که این اقدام به‌تنهایی نمی‌توانست بدون زمینه‌های ضعف نهادی و عدم نظارت کافی از سوی مرکز (اصفهان) امکان‌پذیر شود.

اهمیت ژئوپلیتیک قندهار در این واقعه به روشنی بازتاب یافته است. این شهر علاوه بر کارکرد نظامی به عنوان "دروازه هند"، نقشی محوری در اقتصاد مرزی و تأمین امنیت نواحی جنوب شرقی ایران در برابر قبایل کوچ‌رو داشت. در واقع، قندهار حلقه اتصال سه

حوزه تمدنی ایران، هند و آسیای مرکزی بود و کنترل آن تعادل قدرت در شرق جهان اسلام را رقم می‌زد. گورکانیان با تصرف این شهر، نه تنها راه نفوذ به هند را هموار کردند، بلکه نظارت صفویان بر تجارت ابریشم و مسیرهای کاروانی را مختل ساختند (سرخیل، ۱۳۸۶: ۱۵۰). نخستین جنگ قندهار را باید آغازی بر یک دوره بحران‌زای ده ساله دانست که سرانجام با بازپس‌گیری شهر در سال ۱۰۵۹ق. توسط شاه عباس دوم پایان یافت؛ اما ریشه‌های تنش تا زمان سقوط اصفهان در سال ۱۱۳۵ق. پابرجا ماند. این رویداد به خوبی نشان می‌دهد که چگونه رقابت‌های ژئوپلیتیک در جهان اسلام پیشامدرن، اغلب از مسیر منافع محلی و خیانت کارگزاران مرزی به بحران‌های منطقه‌ای دامن می‌زد.

دومین جنگ قندهار و بازپس‌گیری آن شهر در عصر شاه عباس دوم

شاه عباس دوم در سال ۱۰۶۲ق. / ۱۶۴۸م. مصمم شد تا قندهار را از چنگ گورکانیان خارج سازد (قزوینی، ۱۳۲۹: ۹۳). او با بهره‌گیری از غفلت گورکانیان و گرفتاری آنان در سایر جبهه‌ها، بهترین فرصت را برای اقدام نظامی به دست آورد و در تابستان ۱۶۴۸م. ارتشی به تعداد چهل هزار نفر را به سوی قندهار حرکت داد (شاملو، ۱۳۹۷: ۳۴۵/۱) و پس از تصرف شهر بُست، قندهار را محاصره کرد و بعد از گذشت دو ماه، پادگان هفت هزار نفری گورکانی به فرماندهی دولت‌خان با آتش توپخانه تسلیم شد (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۳: ۸۱). در واکنش به این عملیات، شاه جهان چندین تلاش ناموفق برای بازپس‌گیری قندهار داشت، اما پیروزی صفویان در بازپس‌گیری قندهار به یکی از مهم‌ترین پیروزی‌های نظامی عصر شاه عباس دوم تبدیل شد (بابایی، ۱۳۸۵: ۱۱۷-۱۰۲).^۱

اگر چه بازپس‌گیری قندهار یک پیروزی بزرگ برای صفویان به‌شمار می‌رفت، اما هزینه‌های سنگین این درگیری‌ها و رقابت دیرپا بر سر این منطقه، به‌تدریج بر پیکره دولت صفوی آثار تخریبی عمیقی بر جای نهاد. این پیامدها را می‌توان در سه سطح تحلیل کرد:

۱. منبع تاریخی بسیار ارزشمند برای پژوهش در این زمینه، مقاله‌ای است با عنوان «شاه عباس دوم، فتح قندهار، چهل‌ستون و دیوارنگاره‌های آن» به قلم سوسن بابایی و ترجمه: یعقوب آژند. این مقاله در سال ۱۳۸۵ و در شماره ۵ از فصلنامه علمی- تخصصی گلستان هنر، سال دوم، شماره ۳، پیاپی ۵ به چاپ رسیده است. مقاله با هدف رفع ابهامات تاریخی در مورد تاریخ دقیق خلق دیوارنگاره‌های چهل‌ستون نگاشته شده است. بابایی با انجام یک پژوهش هنری عمیق، این نقاشی‌ها را با وقایع مندرج در منابع مکتوب تاریخی مقایسه می‌کند و فتح قندهار در سال ۱۰۵۹ق. را به‌عنوان الهام‌بخش اصلی آنها معرفی می‌نماید. این پژوهش نشان می‌دهد که لشکرکشی و پیروزی شاه عباس دوم تا چه اندازه برای دستگاه حاکم و فرهنگ آن دوران پراهمیت بوده است.

(۱) تحلیل رفتن منابع نظامی: لشکرکشی‌های مکرر به شرق مستلزم تجهیز و اعزام نیروهای عظیم (به طور نمونه در محاصره ۱۰۶۲ ق. تعداد ۴۰۰۰۰ نیرو) بود و تلفات جانی (به طور نمونه ۲۰۰۰ تن در یک محاصره) توان رزمی ارتش را کاهش داد. (۲) تشدید بحران مالی و کاهش درآمدها: هزینه‌های سرسام‌آور نظامی با کاهش درآمدهای دولت در اواخر عصر صفوی هم‌زمان بود. (۳) انحراف تمرکز استراتژیک و فرسایش تدریجی قدرت: شاید مهم‌ترین پیامد، انحراف توجه شاهان صفوی از مسائل حیاتی غرب (جبهه عثمانی) و شمال شرق (ازبکان) به سوی مرزهای شرقی بود (متی، ۱۳۹۸: ۱۳۴). این انحراف استراتژیک، تهدید عثمانی را به‌عنوان جدی‌ترین خطر برای بقای صفویان در درجات بعدی اهمیت قرار داد.

تجارت ابریشم و مسیرهای تجاری و نقش بازرگانان هندی و تأثیرات اقتصادی آن

اقتصاد دولت صفوی در درجه نخست بر سه پایه: مالیات‌های ارضی، عوارض گمرکی و تجارت ابریشم استوار بود. در این میان، ابریشم ایران که عمدتاً در مناطق گیلان، مازندران و گرگان تولید می‌شد، به عنوان مرغوب‌ترین ماده اولیه برای صنایع نساجی اروپا از ارزشی راهبردی برخوردار بود. شاه عباس اول با درک این اهمیت، تجارت ابریشم را در انحصار دولت درآورد (شاردن، ۱۳۵۰: ۳۶۹). بر اساس برآوردهای تاریخی، در اوایل سده یازدهم هجری قمری/ هفدهم میلادی، سالانه حدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ تن ابریشم خام از ایران به اروپا صادر می‌شد که ارزش آن معادل یک سوم کل درآمدهای گمرکی کشور بود. بنا بر این، هر گونه تغییر در مسیرهای تجارت ابریشم می‌توانست مستقیماً ستون فقرات اقتصاد صفوی را هدف قرار دهد. اما با بروز رقابت بر سر مسیرهای تجاری شرق به غرب در سده دهم و یازدهم هجری قمری، دو مسیر اصلی برای تجارت کالاهای شرقی به اروپا وجود داشت: مسیر شمالی (زمینی: هند- قندهار- هرات- تبریز) تحت کنترل نسبی صفویان و عثمانیان و مسیر جنوبی (دریایی- زمینی: سواحل غربی هند به خلیج فارس) که به بنادر تحت نفوذ گورکانیان نزدیک بود (متی، ۱۳۸۴: ۱۰۴). گورکانیان با اعطای امتیازات ویژه به کمپانی هند شرقی بریتانیا و هلند در سواحل غربی هند، عملاً بخش عمده‌ای از کالاهای شرقی را به سمت بنادر جنوبی هدایت کردند (علیزاده مقدم، ۱۳۹۰: ۹۴). این تغییر مسیر دو پیامد مستقیم برای صفویان داشت: کاهش ترانزیت کالا از خاک ایران و در نتیجه کاهش درآمدهای گمرکی و افزایش قدرت چانه‌زنی گورکانیان.

نقطه‌عطف این رقابت اقتصادی طی دهه‌های ۱۰۶۰-۱۰۴۰ هجری قمری رخ داد. فرمان ۱۶۲۳ م. جهانگیر و فرمان ۱۶۳۰ م. شاه جهان به کمپانی بریتانیا امتیازات ویژه‌ای از جمله

معافیت از عوارض گمرکی اعطاء کرده بود (Matthee, 2012: 189). قرارداد ۱۶۴۵ م. و قرارداد ۱۶۶۵ م. با کمپانی هلند نیز انحصار تجاری صفویان را در هم شکست. نتیجه آن نیز کاهش چشمگیر سهم صفویان از تجارت جهانی و تقلیل صادرات ابریشم از بیش از ۳۰۰ تن در اوایل سده هفدهم میلادی به کمتر از ۱۰۰ تن در اواخر آن سده بود و بازرگانان ارمنی نیز جهت بهره‌مندی از این تجارت مجبور شدند فعالیت خود را به بنادر جنوبی و هند منتقل کنند.

یکی از مهم‌ترین عوامل تشدید بحران مالی در اواخر عصر صفوی، حضور و فعالیت گسترده بازرگانان هندی موسوم به بانیان بود (ثواقب و دیگران، ۱۴۰۲: ۳۵-۳۴؛ نوروزی و رضانی، ۱۳۹۴: ۱۶۱-۱۶۰). بانیان که بیشتر از اهالی گجرات هندوستان بودند، در کنار تجارت به صرافیه و رباخواری اشتغال داشتند (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۵۱۳؛ میرزا سمیعا، ۱۳۶۸: ۳۰-۲۹؛ شاردن، ۱۳۵۰: ۱۳۷/۷). آنان در شهرهایی چون اصفهان و بندرعباس مستقر بودند و شبکه ارتباطی گسترده‌ای از چین تا روسیه داشتند (فلسفی، ۱۳۴۱: ۱۲) و مهم‌ترین نقش مخرب آنان، خروج سکه‌های نقره خالص از ایران بود. آنها از طریق تبانی با حاکمان محلی، سکه‌های نو ضرب شده را جمع‌آوری و به هند می‌فرستادند و پول‌های بی‌عیار را در بازار رواج می‌دادند (سانسون، ۱۳۴۶: ۳۳-۱) و تاورنیه رباخواری بانیان را به طاعون تشبیه کرده است (تاورنیه، ۱۳۶۳: ۷۷). افزون بر این، گزارش‌هایی از جاسوسی بانیان برای دربار گورکانی و ارائه طرح تصرف ایران به اورنگ‌زیب وجود دارد (شاردن، ۱۳۵۰: ۱۵۸).

کاهش درآمدهای تجاری و گمرکی در اواخر عصر صفوی با شواهدی چون کاهش ضرب سکه و بحران مالی و استقراض قابل‌توجه است. مطالعات سکه‌شناسان نشان می‌دهد که تعداد سکه‌های ضرب‌شده در ضربخانه‌های اصلی از دهه ۱۰۶۰ هجری قمری کاهش یافته و پیوسته داشته است (کمپفر، ۱۳۶۳: ۶۵-۶۴) و منابع تاریخی نیز از ورشکستگی تدریجی خزانه و استقراض از بازرگانان خبر می‌دهند (فوران، ۱۳۷۸: ۱۲۰-۱۱۹) که این امر باعث افزایش فشار مالیاتی بر رعایای کل مملکت شده و شاهان اواخر صفوی نیز به جای اصلاح ساختار اقتصادی، مالیات‌های سنگین وضع کرده و به نارضایتی گسترده و قیام‌های محلی کمک شایانی نمودند.

تحلیل ژئوپلیتیک مرزهای شرقی ایران در عصر صفوی

مرزهای شرقی ایران در عصر صفوی برخلاف مرزهای غربی با منطقه‌ای متشکل از قبایل کوچ‌رو، حکومت‌های محلی نیمه‌مستقل و نواحی بیابانی همسایه بود. در این مرزها سه

منطقه استراتژیک به سان اضلاع یک مثلث شامل خراسان بزرگ (هرات، مشهد)، سیستان و قندهار و همچنین بلوچستان و مکران، از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بودند. در اوج قدرت، صفویان با انتصاب والیان قدرتمند این مرزها را امن نگه داشتند، اما از نیمه دوم سده یازدهم هجری قمری به تدریج این مرزها تغییر ماهیت داده و از کنترل خارج شدند (متی، ۱۳۹۸: ۱۵۰). در مورد بلوچستان به دلیل اداره آن از بمپور و بم و دوری از مرکز، دولت صفوی نتوانست نفوذ خود را در مرزهای شرقی بلوچستان گسترش دهد و قدرت به حکومت‌های محلی مستقل رسید (ریاض‌الاسلام، ۱۳۷۴: ۲۶۴).

یکی از مهم‌ترین پیامدهای رقابت طولانی و هزینه‌بر صفویان و گورکانیان، تضعیف متقابل و ایجاد خلاء قدرت در شرق فلات ایران بود (متی، ۱۳۹۸: ۱۵۶) و در سطح محلی نیز جنگ‌های مکرر، منابع مالی و انسانی هر دو دولت را در این مناطق تحلیل برد. همچنین لشکرکشی‌های نافرجام شاه جهان برای بازپس‌گیری قندهار، خزانه گورکانی را تهی ساخت و صفویان نیز برای حفظ این مناطق هزینه‌های سنگینی متحمل شدند و در سایه این تضعیف متقابل، قبایل و حکومت‌های محلی نظیر ازبکان در شمال شرق، بلوچ‌ها در جنوب شرق و هوتکیان در قندهار که پیشتر تحت فشار دو امپراتوری باقی مانده بودند، فرصت یافتند تا خود را از هر نوع قید و بندی آزاد کنند.

در سطح دو قدرت همسایه، نقش‌آفرینی عامل بیرونی یعنی همسایه شرقی (دولت گورکانی هند) در فرایند تضعیف تدریجی روابط مثبت با صفویه ضربات شدیدی به آینده هر دو قدرت وارد آورد. به هر حال، غفلت تاریخی به‌وجود آمده در ثبت این تحولات مهم که ریشه در دو رویکرد غالب: اول، نگاه درون‌نگر تاریخ‌نگاری سنتی ایران که سقوط سلسله‌ها را معلول "انحطاط اخلاقی" یا "خشم الهی" می‌دانست و کمتر به مناسبات منطقه‌ای به‌عنوان متغیری مستقل توجه می‌کرد و دوم: تمرکز پژوهش‌های جدید بر روابط صفویه با دو رقیب غربی و شمالی، یعنی امپراتوری عثمانی و ازبکان؛ گورکانیان هند را در جبهه شرقی به مثابه حاشیه‌ای کم‌اهمیت تلقی نموده (متی، ۱۳۹۸: ۱۲) و نقش آن را به عنوان قسمتی مهم از عامل خارجی سقوط صفویه در نظر نگرفته است. این در حالی است که اسناد و منابع دست اول عصر صفوی از جمله جهانگشای خاقان، احسن‌التواریخ و تواریخ محلی قندهار و هرات سرشار از گزارش‌هایی در باره درگیری‌های نظامی، رقابت‌های تجاری و دسیسه‌های دیپلماتیک میان این دو دولت خاصه بیشتر از طرف گورکانیان است که نشان از تأثیر عمیق این مناسبات بر سرنوشت صفویه دارد (استرآبادی، ۱۳۷۱: ۱۵۵-۱۵۰). در تحلیلی می‌توان

گفت که از برآمدن هوتکیان غلجایی و تشکیل اتحادیه با اقوام مختلف منطقه برای فتح اصفهان، بدون سابقه‌ای در خور چندان منطقی به نظر نمی‌رسد؛ این در حالی است که حداقل زمانی هفتاد تا هشتاد ساله لازم بوده تا چنین فرآیندی شکل گرفته و قندهار را به کانون آشوب تبدیل کند. مشخص است که اوج‌گیری رقابت‌های صفویان و گورکانیان هند بر سر تسلط بر قندهار و فشار اقتصادی حاصله از آن به عنوان متغیری بزرگ می‌تواند تصویر خطی و تک‌عاملی قیام هوتکیان و متحدانشان را به تصویری درست از این تحول مبدل سازد (متی، ۱۳۹۸: ۲۱۰).

هوتکیان یا غلجائیان افغان مهم‌ترین طایفه هوتکی در منطقه قندهار بود. میرویس هوتکی که والی قندهار از سوی صفویان بود، در سال ۱۱۲۱ ق. / ۱۷۰۹ م. قندهار را مستقل اعلام کرد و با حمایت ضمنی گورکانیان و قبایل همسایه، نیروی نظامی سازماندهی کرد (لاکه‌هارت، ۱۳۶۸: ۹۸-۹۵). پس از مرگ او، پسرش محمود هوتکی در ۱۱۳۴ ق. به اصفهان لشکر کشید و پس از هفت ماه محاصره، پایتخت را تصرف کرد. در این میان، قبایل ابدالی (قزوینی، ۱۳۶۷: ۱۵۹) و بلوچ نیز در اواخر سده یازدهم هجری قمری به رهبری خاندان رند و لاشار بر مناطق وسیعی از بلوچستان مسلط شدند و با حمله به کاروان‌های تجاری بر بحران اقتصادی افزودند. در سال ۱۱۱۵ ق. حمله بلوچ‌ها به رهبری میرسمندر، شاه سلطان حسین را وادار به اعزام گرگین خان به شرق کرد (مرعشی، ۱۳۶۲، ۷۹-۷۸)؛ اما رفتار ستمگرانه گرگین خان طوایف افغان را به شورش واداشت (طهرانی، ۱۳۸۳: ۱۶۷/۱). از سویی، ازبکان در خانات بخارا در اواخر سده یازدهم هجری قمری بار دیگر جان گرفتند و با تاخت‌وتاز به خراسان، بخشی از توان نظامی صفویان را مشغول داشتند. داغ شدن این کانون‌ها باعث تضعیف مرزهای شرقی صفویان شده و غلجائیان را به سوی پایتخت صفویه روان ساخت (هنوی، ۱۳۶۷: ۱۰۰-۹۴). این تحولات زنجیره‌ای از علل چهارگانه‌ای را موجب شد. اول: تحلیل رفتن توان نظامی و مالی صفویان در اثر جنگ‌های مکرر با شرق (۱۰۶۴-۱۰۴۷ ق.)، دوم: کاهش نظارت و کنترل بر مناطق شرقی از دهه ۱۰۷۰ هجری قمری، سوم: استقلال‌یابی هوتکیان در قندهار (۱۱۲۱ ق.). چهارم: لشکرکشی محمود هوتکی به اصفهان (۱۱۳۵-۱۱۳۴ ق.) و سقوط پایتخت (حزین، ۱۳۳۲: ۵۵/۱-۵۳).

در این تحولات، رقابت با گورکانیان نقش عامل زمینه‌ساز و شتاب‌دهنده را ایفاء کرد (لاکه‌هارت، ۱۳۶۸: ۱۰۵-۱۰۲). دولتمردان هندی که توسط تجار و کارگزاران کمپانی هند شرقی از اوضاع داخلی ایران آگاه بودند، از این شرایط برای تحریک افغان‌ها علیه ایران

استفاده کردند (نظری‌هاشمی، ۱۳۷۷: ۳۸). گورکانیان با کارکرد مستقیم نظامی و دیپلماتیک که شامل هزینه جنگ‌های قندهار، تلفات، تجهیز لشکرکشی‌های شرق و انحراف توجه از جبهه غرب بود، همراه با کارکرد غیرمستقیم اقتصادی و ژئوپلیتیک که شامل تغییر مسیرهای تجاری ابریشم، قراردادهای انحصاری با کمپانی‌های اروپایی (Asher and Talbot, 2006: 186)، فعالیت‌های مخرب بانیان با خروج سکه و رباخواری بود، باعث کاهش درآمدهای گمرکی، بحران مالی، ایجاد خلاء قدرت در شرق و ظهور قدرت محلی هوتکیان در قندهار شدند (متی، ۱۳۹۸: ۲۱۰). به طوری که صفویان در جبران خلاء قدرت به وجود آمده در شرق ناتوان شده و به دلیل تمرکز بر تهدیدات دشمن خطرناک غربی (عثمانی) و بروز بحران مالی و کاهش درآمدهای گمرکی که امکان حمایت و تجهیز لشکرکشی‌های شرقی را کاهش داد، همراه با ضعف والیان منصوب در قندهار و هرات (مانند علی‌مردان خان) و فقدان ارتش دائمی و منسجم در اواخر عصر صفوی، شرایط را برای صحنه‌گردانی گورکانیان و عوامل ایلیاتی و شورشی فراهم ساخت. به طوری که در سال ۱۱۳۴ق. محمود هوتکی با سپاهی از افغانان غلجایی به سوی اصفهان حرکت کرد و با توجه به مشغول بودن نیروهای صفوی در غرب و شمال، مقاومت چندانی در برابر آنان صورت نگرفت. فضای سیاسی آکنده از بی‌میلی در حمایت از صفویه همراه با محاصره اصفهان از اواخر ۱۱۳۴ق. تا محرم ۱۱۳۵ق. به گسترش قحطی، بیماری، فرار درباریان و از همه مهم‌تر تسلیم شاه سلطان حسین انجامید (لاکه‌هات، ۱۳۶۸: ۱۱۰). در این بین، توجه به این نکته که اگر صفویان موفق می‌شدند با گورکانیان به توافقی پایدار بر سر قندهار دست یابند و از هزینه‌های سرسام‌آور بکاهند، احتمال بسیار وجود داشت که توانایی بیشتری برای عبور از بحران داشته و بتوانند هوتکیان را در تصرف اصفهان ناکام بگذارند. البته واقعیت آن بود که گورکانیان گرچه در مقاطعی متحد بالقوه صفویان در برابر عثمانی و ازبکان بودند، اما در مقاطعی نیز با دنبال کردن سیاست گسترش قلمرو خود و خاصه رقابت بر سر تسلط بر قندهار، توجه و توان نیروی نظامی ایران را به سوی شرق معطوف ساخت؛ عاملی که در نهایت، منفعتی پایدار برای آنان به ارمغان نیاورد و از سویی باعث ورشکستگی و فروپاشی صفویان گردید (لاکه‌هات، ۱۳۶۸: ۴۵-۴۲).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر کوشید تا با اتخاذ چشم‌اندازی درازمدت و فراتر از تحلیل‌های تک‌عاملی مرسوم مستند بر منابع تاریخی، تأثیر روابط و عملکرد گورکانیان هند را بر فرایند تضعیف و

سقوط دولت صفویه مورد بررسی قرار دهد. یافته‌های این پژوهش نشان می‌دهد که گرچه علل ریشه‌ای فروپاشی صفویان را باید در ساختارهای درونی آنان همچون نظام معیوب جانشینی و حبس شاهزادگان، تزلزل ارتش قزلباش، نفوذ روزافزون روحانیون در امور سیاسی و بحران‌های مالی مزمن جستجو کرد، اما نقش‌آفرینی همسایه شرقی در تشدید و تسریع این بحران‌ها نقشی تعیین‌کننده و غیرقابل اغماض بوده است. این پژوهش از رهگذر تحلیل چهار سازوکار اصلی، استدلال خود را سازماندهی کرده است. نخست: رقابت استراتژیک بر سر قندهار که در قالب دو جنگ بزرگ (۱۰۴۷ و ۱۰۶۲ ق.) متجلی شد، افزون بر هزینه‌های مستقیم انسانی و مالی، تمرکز دولت صفوی را از جبهه‌های حیاتی غرب (عثمانی) و شمال (ازبکان) به سوی مرزهای شرقی معطوف ساخت و منابع نظامی و مالی کشور را تحلیل برد. دوم: فشار بر کریدورهای تجاری و تجارت ابریشم که ستون فقرات اقتصاد صفوی را تشکیل می‌داد؛ گورکانیان با هدایت مسیرهای تجاری به سمت بنادر جنوبی و اعطای امتیازات انحصاری به کمپانی‌های اروپایی، سهم صفویان از تجارت جهانی را به شدت کاهش دادند و درآمدهای گمرکی را با افت چشمگیری مواجه ساختند. سوم: فعالیت‌های مخرب شبکه‌های تجاری و مالی بازرگانان هندی (بانیان) که از طریق رباخواری، خروج سکه‌های نقره خالص از کشور و رواج پول‌های بی‌عیار، بحران پولی و مالی اواخر عصر صفوی را به حد نهایت انفجار خود رساندند. چهارم: تضعیف متقابل دو امپراتوری که به ایجاد خلاء قدرت در شرق فلات ایران انجامید؛ در این خلاء، قدرت‌های محلی پیش‌تر حاشیه‌ای به‌ویژه هوتکیان غلجایی در قندهار فرصت یافتند تا خود را از سلطه مرکزی برهانند و نهایتاً در سال ۱۱۳۵ ق. با لشکرکشی به قلب پایتخت منجر به سقوط اصفهان شوند. بازسازی زنجیره‌ای از علل و عوامل دخیل نشان می‌دهد که رابطه ایران و هند در عصر صفوی و گورکانی، پیوندی دیالکتیک از رقابت و وابستگی بود. همان‌گونه که صفویان در اوایل کار به بابر و همایون یاری رساندند، در واپسین دهه‌های حیات خود نیز هزینه‌های یک رقابت فرسایشی را پرداختند. گورکانیان به طور مستقیم عامل اصلی سقوط صفویه نبودند، اما با سرعت بخشی به فرایند انحطاط، زمینه را برای فروپاشی سریع‌تر آن فراهم آوردند. به عبارت دیگر، اگر صفویان موفق می‌شدند با گورکانیان به توافقی پایدار بر سر قندهار دست یابند و از هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و پیامدهای اقتصادی ناشی از این رقابت بکاهند، احتمالاً توانایی بیشتری برای عبور از بحران‌های داخلی و مقابله با تهدید هوتکیان داشتند. فرجام سخن اینکه پژوهش حاضر بیان می‌کند که فروپاشی دولت صفوی را نمی‌توان صرفاً معلول

ضعف شاه سلطان حسین یا فساد اداری دانست؛ بلکه این رویداد، حاصل تعامل پیچیده‌ای از علل درونی و فشارهای بیرونی بود که در میان آنها رقابت با گورکانیان هند نقش عامل تشدیدکننده و شتاببخش را ایفاء کرد.

فهرست منابع و مآخذ

فارسی:

- استرآبادی، میرزا مهدی خان (۱۳۷۱)، جهان‌گشای نادری، به‌کوشش: سید عبدالله انوار. تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- اسکندر بیگ منشی (۱۳۵۰)، تاریخ عالم‌آرای عباسی، به‌تصحیح: محمداسماعیل رضوانی. تهران: دنیای کتاب.
- اولثاریوس، آدام (۱۳۶۳)، سفرنامه اولثاریوس، ترجمه: حسین کردبچه. تهران: نشر نقره.
- بابایی، سوسن، «شاه عباس دوم، فتح قندهار، چهل‌ستون و دیوارنگاره‌های آن»، ترجمه: یعقوب آژند. گلستان هنر، ۱۳۸۵، ش ۵، صص. ۱۱۷-۱۰۲.
- باربارو، جوزافا، آمبروزیو کنتارینی، کاترینو زنو، آنجللو، یک بازرگان ونیزی و وینچنتو دالساندری (۱۳۸۱)، سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه: منوچهر امیری، تهران: انتشارات خوارزمی.
- باستانی‌پاریزی، محمدابراهیم (۱۳۵۷)، سیاست و اقتصاد عصر صفوی، تهران: نشر علم.
- بداونی، عبدالقادر (۱۳۸۰)، منتخب‌التواریخ، ترجمه: محمدتقی دانش‌پژوه، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- بداونی، عبدالقادر بن ملوک‌شاه (۱۳۸۰)، منتخب‌التواریخ. تحقیق: احمد علی صاحب، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.
- پیگولوسکایا، نیناویکتوروونا و دیگران (۱۳۶۳)، تاریخ ایران (از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی) ترجمه: کریم کشاورز، تهران: پیام.
- تاورنیه، ژان باتیست (۱۳۶۳)، سفرنامه تاورنیه، ترجمه: حمید ارباب‌شیرانی. تهران: نشر نیلوفر.
- ثواقب، جهانبخش، فریده مروتی و پروین رستمی، "روابط سیاسی صفویه و گورکانیان هند در عصر شاه صفی"، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۴۰۲، دوره ۲۵، شماره ۹۷، صص. ۶۲-۲۷.
- جهانگشای خاقان، [بی‌نا] (۱۳۶۴)، جلد ۱. مقدمه و پیوست‌ها: الله‌داتا مضطر، اسلام‌آباد: مرکز تحقیقات فارسی ایران و پاکستان.
- حزین، محمدعلی بن ابی‌طالب (۱۳۳۲)، تاریخ حزین: شامل اواخر صفویه، فتنه افغان، سلطنت نادر شاه و احوال جمعی از بزرگان، جلد ۱، اصفهان: کتابفروشی تأیید.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۵۳)، تاریخ حبیب‌السیر. تهران: کتابخانه خیام.
- دیل، استیون (۱۳۹۵)، امپراتوری‌های مسلمان: عثمانیان، صفویان و گورکانیان، ترجمه: حسن افشار، تهران: نشر مرکز.
- رضویان، رضیه، نقش قندهار در روابط ایران و هند (صفویان و گورکانیان)، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۳۸۳، شماره ۱۸، صص. ۲۴-۵.

- روملو، حسن بیگ (۱۳۷۵)، احسن التواریخ، به تصحیح: عبدالحسین نوایی، تهران: بابک.
- رویمر، هانس روبرت (۱۳۸۰)، دوره صفویان، مجموعه تاریخ ایران صفوی دانشگاه کمبریج، ترجمه یعقوب آژند. تهران: جامی.
- ریاض الاسلام (۱۳۷۳)، روابط ایران و هند در عصر گورکانیان، ترجمه: محمدباقر آرام و عباسعلی غفاری فرد. تهران: امیرکبیر.
- سانسون (۱۳۴۶)، سفرنامه سانسون، ترجمه: تقی تفضلی. تهران: نشر ابن سینا.
- سرخیل، فاطمه، "روابط صفویان و گورکانیان هند"، مجله تاریخ اسلام، ۱۳۸۶، ش. ۳۰ (پیاپی ۳۰)، صص. ۱۶۲-۱۳۳.
- سیوری، راجر (۱۳۷۶)، ایران عصر صفوی، ترجمه: کامبیز عزیزی. تهران: نشر مرکز.
- شاردن، ژان (۱۳۵۰)، سیاحتنامه شاردن، ترجمه: محمد عباسی. تهران: امیرکبیر (شرکت کتابهای جیبی فرانکلین).
- شاملو، ولی قلی خان (۱۳۸۷)، کتاب قصص الخاقانی تاریخ صفویه از آغاز تا پایان عصر شاه عباس دوم، به تصحیح و مقدمه: سعید میرمحمدصادق، تهران: نگارستان اندیشه.
- طهرانی (وارد)، محمدشفیع (۱۳۸۳)، مرآت واردات یا تاریخ سقوط صفویان، پیامدهای آن و فرمانروایی ملک محمود سیستانی، جلد ۱، به کوشش: منصور صفت گل، تهران: مرکز نشر میراث مکتوب.
- علامی، ابوالفضل بن مبارک (۱۳۸۵ ش)، اکبرنامه تاریخ گورکانیان هند، تحقیق: غلامرضا طباطبایی مجد، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب.
- علیزاده مقدم، بدرالسادات، "تأثیر مسایل قندهار بر چالش‌های سیاسی میان صفویان و بابریان (۹۳۲-۱۱۰۸ ه. ق.)"، مجله تاریخ اسلام و ایران، ۱۳۹۰، دوره ۲۱، شماره ۱۱، صص. ۹۸-۸۱.
- فلسفی، نصرالله (۱۳۴۱)، زندگانی شاه عباس اول. تهران: دانشگاه تهران.
- فوران، جان (۱۳۷۸)، مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران از صفویه تا سالهای پس از انقلاب اسلامی، ترجمه: احمد تدین. تهران: نشر رسا.
- قزوینی، محمدحسین بن طاهر (۱۳۲۹)، عباسنامه، به تصحیح و تحشیه: ابراهیم دهگان، اراک: داودی.
- قزوینی، ابوالحسن بن ابراهیم (۱۳۶۷)، فوایدالصفویه: تاریخ سلاطین و امرای صفوی پس از سقوط دولت صفویه، به کوشش: مریم میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- کمپفر، انگلبرت (۱۳۶۳)، سفرنامه کمپفر، ترجمه: کیکاووس جهانداری، تهران: خوارزمی.
- لاکهارت، لارنس (۱۳۶۸)، انقراض صفویان و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه: مصطفی قلی‌زاده. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- متی، رودی (۱۳۹۸)، ایران در بحران: انحطاط صفوی و سقوط اصفهان، ترجمه: خسرو خواجه‌نوری. تهران: امیرکبیر (شرکت کتابهای جیبی فرانکلین).
- ، "تجار در عصر صفوی ۱ (شرکا و دیدگاه‌ها)"، ترجمه: حسن زندیه، مجله تاریخ پژوهان، ۱۳۸۴، سال اول، شماره ۱، صص. ۱۲۵-۱۰۰.
- مجتبایی، فتح‌اله و بدرالسادات علیزاده مقدم، "سیاست دینی حکومت‌های اسلامی در شبه قاره هند (از آغاز تا تأسیس حکومت بابریان)"، فصلنامه علمی و پژوهشی علوم انسانی، ۱۳۸۷، ش. ۷۱، صص. ۶۵-۵۱.
- محدث دهلوی، عبدالحق، ۱۳۸۳، اخبار الاخیار فی اسرار الابرار، تهران: انجمن آثار و مفاخر فرهنگی.

تأثیر روابط و عملکرد گورکانیان هند در تضعیف و سقوط دولت صفویه □ ۸۱

مرعشی صفوی میرزا محمدخلیل (۱۳۶۲)، مجمع‌التواریخ در تاریخ انقراض صفویه و وقایع بعد تا سال ۱۲۰۷ هجری قمری، به تصحیح و اهتمام: عباس اقبال آشتیانی، تهران: کتابخانه سنایی و کتابخانه طهوری.

میرزا رفیعا، محمدرفیع بن حسن (۱۳۸۵)، دستورالملوک، به تصحیح: محمداسماعیل مارچینکوفسکی، ترجمه: علی کردآبادی، تهران: وزارت امور خارجه.

میرزا سمیعا، محمدسمیع (۱۳۶۸)، تذکره‌الملوک و سازمان اداری حکومت صفوی، یا تعلیقات مینورسکی بر تذکره‌الملوک، به کوشش: محمد دبیرسیاقی، ترجمه: مسعود رجب‌نیا، تهران: امیرکبیر (شرکت کتابهای جیبی فرانکلین).

لاتین

- Asher, Catherine B.; Talbot, Cynthia (2006). India before Europe. Cambridge University Press.
- Berndl, Klaus (2005). National Geographic Visual History of the World. National Geographic Society.
- Chandra, Satish (2005). Medieval India: From Sultanat to the Mughals Part II. Har-Anand Publications.
- Gilbert, Marc Jason (2017), South Asia in World History, Oxford University Press.
- Jorfi, Abdul Amir. (1994) Iran and India: Age old Friendship, INSA Publication, New Delhi, India.
- Majumdar, R.C. (1974). The Mughul Empire. Bharatiya Vidya Bhavan.
- Matthee, Rudi (2012). Persia in Crisis: Safavid Decline and the Fall of Isfahan. London: I.B.Tauris.
- Stein, Burton (2010), A History of India, John Wiley & Sons.
- Streusand, Douglas E. (2011). Islamic Gunpowder Empires: Ottomans, Safavids, and Mughals. Philadelphia: Westview Press.

بررسی تجربه قرنطینه و پیامدهای آن از منظر زائران ایرانی عتبات در دوره قاجار

شهبلا بختیاری^۱

مژگان صلائی^۲

چکیده

سفر زیارتی ایرانیان به عتبات عالیات در عراق که تحت حاکمیت عثمانی قرار داشت، همواره با چالش‌هایی همراه بوده است. در دوره قاجار با وجود بهبود نسبی روابط سیاسی میان دو دولت، رفت‌وآمد زائران به عتبات ادامه یافت. اما شیوع بیماری‌های واگیردار، لزوم برقراری قرنطینه‌های مرزی را از سوی عثمانی ایجاب می‌کرد که در برخی موارد موجبات تشفی خاطر زائران ایرانی می‌شد. پژوهش حاضر با استفاده از روش توصیفی - تحلیلی و بهره‌گیری از اسناد و منابع کتابخانه‌ای و اسناد وزارت امور خارجه به بررسی تجربه قرنطینه و پیامدهای آن از منظر زائران ایرانی عتبات در دوره قاجار می‌پردازد. یافته‌های پژوهش که بر پایه تحلیل روایت‌های برجای مانده از تجربه این زائران شکل گرفته، نشان می‌دهد که قرنطینه برخلاف هدف اولیه خود که حفظ بهداشت و سلامت عمومی بود، در عمل به صحنه‌ای برای اعمال سلیقه‌ها و سوءاستفاده‌های متعدد تبدیل شد. فقدان قوانین مدون و کارآمد و نیز رفتار خودسرانه مأموران قرنطینه (قرنطینه‌چی‌ها) در دو سوی مرز، تجربه‌ای توأم با آزرده‌گی، تحقیر و دشواری برای زائران رقم زد. این پیامدها نه تنها جنبه مالی و اقتصادی داشت، بلکه ابعاد سیاسی و نظامی نیز یافت و بر نحوه تعامل و نگاه زائران ایرانی به حاکمیت‌های وقت تأثیرگذار بود.

واژگان کلیدی:

ایران، قاجار، عثمانی، عتبات عالیات، زائران ایرانی، قرنطینه

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۲/۱۲

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵

^۱. دانشیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات، تاریخ و زبان‌های دانشگاه الزهرا (س)، تهران - ایران (توبسند مسؤل) sh.bakhtiani@alzahra.ac.ir

^۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ اسلام دانشکده ادبیات، تاریخ و زبان‌های دانشگاه الزهرا (س)، تهران - ایران

mozghan.salay@org.ikiu.ac.ir



مقدمه

اشتیاق به زیارت حج و اماکن مقدسه به ویژه بقاع متبرک امامان شیعه در عراق یکی از آرزوهای ایرانیان بود. وجود این مکان‌های مقدس در سرزمین‌های عثمانی، سفرهای زیارتی ایرانی‌ها را به موضوع سیاسی تبدیل کرد که نقشی تعیین‌کننده و مهم در روابط ایران و عثمانی داشت. به طور خاص در آغاز حکومت قاجار، جنگ‌های ایران و عثمانی مانعی برای سفرهای زیارتی محسوب می‌شد، اما بعد از برقراری صلح میان حکومت ایران و عثمانی و همچنین سفر ناصرالدین شاه به عتبات عالیات روابط نوینی بین دو کشور آغاز گردید و مذاکرات آنها با مدحت پاشا صدراعظم عثمانی، افزون بر ابعاد سیاسی، به ائتلاف‌هایی منتهی شد که بر مبنای آن شرایط سفر زیارتی ایرانیان را به عتبات و مکه بهبود می‌بخشید و امنیت بیشتری برای مسافران به وجود می‌آورد (Elton, 2002: 227).

از دوره ناصری به بعد و با توجه به تغییر و تحولات در دنیای سیاست، این سفرها با وسعت بیشتری به عتبات و حج ادامه پیدا کرد. با اینکه این دو سفر مذهبی به طور معمول با هم انجام می‌شد، اما زائران عتبات راهی سخت را در پیش رو داشتند. آنها با پیش‌بینی و اطمینان از سختی‌های فراوان راه، عازم این سفر مقدس شده و مسائل زیادی را از سر می‌گذراندند. علاوه بر مشکلات سیاسی و معضلاتی مانند ناامنی راه‌ها، دردسرهایی نیز بر اثر پدیده‌های طبیعی مانند گرمای هوا و کم‌آبی، شیوع بیماری‌ها، سلامتی زائران عتبات و حجاج را تهدید می‌کرد. در تدبیر برای حل این مشکلات، قرنطینه‌هایی برای پیشگیری از این بیماری‌ها راه‌اندازی شد که اغلب نه‌تنها از بیماری‌ها جلوگیری نمی‌کرد، بلکه در مواردی به گسترش آنها منجر می‌شد (بختیاری و صلائی، ۱۴۰۰: ۲۴).

در حقیقت، شیوع بیماری‌های همه‌گیر در دوره قاجار یکی از نگرانی‌ها در میان عموم مردم بود و پیشگیری از این بیماری‌ها و کنترل و جلوگیری از سرایت بیشتر آنها نیز دغدغه‌ای برای حاکمان محسوب می‌شد. باید اذعان کرد که یکی از مهم‌ترین راهکارها برای مقابله با این تهدید در آن عصر، استفاده از قرنطینه بود.

در تعریفی، قرنطینه^۱ به مکانی اطلاق می‌شود که در آن عابران و مسافران را بررسی و از ورود افرادی که نشانه بیماری دارند، جلوگیری می‌کنند. این کلمه از واژه "کاران تن" فرانسوی گرفته شده است (دهخدا، ۱۳۷۱: ۲۳۴). در تعریفی دیگر، قرنطینه «جایی که در آن مسافرانی را که از سر زمینی وارد می‌شوند که در آن‌جا بیماری مانند وبا و طاعون شیوع

^۱. Quarantaine

دارد، مدت چند روز نگهداری می‌کنند» (معین، ۱۳۷۱: ۲۶۶۶). در فرهنگ لغت آکسفورد، قرنطینه به معنای «محدودیت اجباری در رفت‌وآمد افراد یا حیوانات به منظور جلوگیری از شیوع بیماری» آمده است. این واژه به طور خاص به دوره‌ای از زمان (معمولاً ۴۰ روز) اشاره دارد که طی آن افراد یا حیوانات مشکوک به ابتلاء به یک بیماری عفونی در مکانی جداگانه نگهداری می‌شوند تا از انتقال بیماری به دیگران جلوگیری شود (Oxford English Dictionary, 2000:1233).

واژه "اعمال محدودیت" در تعریف‌های فوق برای ممانعت از افزایش بیماری‌ها و گسترده‌تر شدن فضاهای آلوده بوده است و سابقه‌ای بسیار طولانی دارد و به دوران کهن بازمی‌گردد. همانطور که مارکوپولو در سفرنامه خود گزارش داده که وقتی به دروازه شهر تبریز رسیدند، بیماری طاعون در شهر شیوع پیدا کرده و در نتیجه این حادثه دروازه‌های شهر را بسته بودند و او ناچار شد چهل شبانه روز را در این شهر بگذراند (پولو، ۱۳۵۰: ۲۰۰). اولین قانون قرنطینه در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۳۷۷م. در شهر راگوسا آغاز شد (The Republic of Ragusa, 2021:2) و گزارش‌های رسمی استفاده از سیستم قرنطینه در مرزهای ایران عصر قاجار را تأیید می‌کنند.

از منظر روایت‌شناسی، "روایت" و "تجربه" کنشگران اصلی این فرآیند یعنی زائران بسیار مهم است. تجربه و خاطرات حضور در قرنطینه‌های مرزهای ایران و عثمانی و ذکر تأسیسات و چالش‌های آن، دریچه‌ای نو برای پژوهشگران می‌گشاید. این روایت‌ها صرفاً گزارشی از یک رخداد بهداشتی نیستند، بلکه به مثابه "سند زیسته"^۱ و منبعی برای فهم کیفیت مواجهه زائر ایرانی با ساختارهای قدرت دیگری (دولت عثمانی) و فرآیندهای مدرن دیپلماتیک و بهداشتی عمل می‌کنند. بنا بر این، پرسش اصلی پژوهش حاضر نه معطوف به کارکرد پزشکی قرنطینه، بلکه معطوف به کیفیت تجربه زائران در این مکان‌هاست. تصویرسازی تجربه‌ای زائران، امکان بررسی کارکرد قرنطینه‌های مستقر در مرزها و کارآمدی آنها را از طریق تجربه زیسته ناشی از انباشت دانسته‌ها فراهم می‌کند که می‌تواند در مطالعات تاریخی جوامع بااهمیت تلقی شود.

با توجه به اسناد و روایت‌های برجای‌مانده از راویان حاضر در قرنطینه‌ها که شامل زائران ایرانی عتبات می‌شد و با تکیه بر شرح چالش‌ها و مشکلاتی که از نگاه و زبان زوآر به صورت مفصل و گاه با جزئیات مطرح گردیده است، این فرضیه تقویت می‌شود که قرنطینه در تجربه زائران ایرانی، پوسته‌ای ظاهری با هدف بهره‌برداری سیاسی، نظامی و سوءاستفاده‌های مالی و اقتصادی بوده است. این پژوهش با تمرکز بر "منظر زائر" و با استفاده از ظرفیت

¹. Lived Document

"تاریخ‌نگاری خُرد"^۱ در پی آن است که نشان دهد چگونه تجربه قرنطینه به مثابه یک "آزمایشگاه اجتماعی"، نه تنها بر زیست‌جهان زائران تأثیر گذاشت، بلکه بازتابی از مناسبات قدرت، دیپلماسی عمومی و فرهنگ مرزی در دوره قاجار نیز محسوب می‌شود.

پیشینه پژوهش

علی‌رغم اهمیت شرح چالش‌ها و مشکلات زائران ایرانی عتبات در قرنطینه‌های دوره قاجار، این امر در پژوهش‌های تاریخی کمتر مورد توجه قرار گرفته است. هر چند نگاشته‌هایی در باره قرنطینه و بیماری‌های همه‌گیر وجود دارد، اما غفلت از منظر کنشگران اصلی یعنی زائران و روایت تجربه‌های برجای‌مانده از آنان موجب شده که این پژوهش‌ها نتوانند تصویری تمام‌نما از پدیده قرنطینه ارائه دهند. برای نمونه، مقاله زهرا عامری و سید احمد حبیب‌نژاد (۱۴۰۰) با عنوان «عمال قرنطینه برای کنترل بیماری‌های واگیردار با نگاهی به نظام حقوقی ایران»، خلاصه قانونی در نظام حقوقی ایران در باره قرنطینه را مورد بررسی قرار داده است. همچنین در مورد رابطه قرنطینه با راهکارهای بهداشتی و نحوه مواجهه با بیماری‌های واگیردار در رخدادهای متعدد تاریخ ایران آثاری نگاشته شده است. مقاله مشترک داریوش رحمانیان و آفرین توکلی (۱۳۸۹) با نام «بهداشت و سیاست در دوره رضا شاه (مطالعه موردی: قرنطینه جنوب)» و نیز مقاله مشترک آفرین توکلی و لیلا مرادی‌والینی (۱۳۸۹) «قرنطینه‌ی جنوب و تأثیر آن بر رقابت‌های جهانی در جنگ جهانی اول» و مقاله امیرعلی حسنلو (۱۳۹۹) «سیر تاریخی بیماری‌های واگیردار در ممالک اسلامی و نوع مواجهه با آن» مطالب خوبی ارائه می‌دهند. پژوهش‌های مسعود کثیری و مرتضی دهقان‌نژاد (۱۳۹۰) با نام «قرنطینه‌های ایران در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی» و شهرزاد ماشینچی ماهر (۱۳۹۲) با نام «تأثیر کاروان‌های زیارتی و دفن مردگان در عتبات عالیات بر مناسبات ایران و عثمانی» در موضوع دفن مردگان و داریوش رحمانیان و ثریا شهنساری (۱۳۹۱) با نام «جایگاه عتبات عالیات در مناسبات ایران و عثمانی عصر قاجار، زوار و حمل‌جناز» نیز در این مجموعه هستند. در مقاله شهلا بختیاری و مژگان صلائی (۱۴۰۰) با عنوان: «مشکلات سفرهای زیارتی زنان مطالعه موردی: زیارت کربلا در دوره دوم قاجار» در بحث مشکلات سفرهای زیارتی زنان، قرنطینه‌ی ایزاری برای آزار زائران تلقی شده است.

پژوهش پیش رو بر "تجربه" به عنوان یک منبع تاریخی و مفهومی در زیست‌زائران تمرکز دارد. راینهارت کوزلک (۱۹۷۹) در مقاله «فضای تجربه و افق انتظار: دو مقوله تاریخی»، تجربه را به عنوان مقوله‌ای معرفتی برای فهم تاریخ معرفی می‌کند. وی در این

^۱. Microhistory

مقاله مطرح می‌کند که هیچ تاریخی وجود ندارد که با میانجیگری تجربه‌ها و انتظاراتی انسان‌ها ساخته نشده باشد. ایده این مورخ شهر برای پژوهش پیش‌رو که بر تجربه از منظر زائر تمرکز دارد، یک چارچوب نظری مناسبی فراهم می‌کند. کوزلک "تجربه"^۱ و "انتظار"^۲ را به مثابه دو مقوله فراتاریخی^۳ معرفی می‌کند که پیش‌شرط‌های انسان‌شناختی امکان وقوع تاریخ را فراهم می‌آورند. از دیدگاه او، هر کنش تاریخی در میانه "فضای تجربه" (مجموعه دانسته‌ها و دریافته‌های انباشته از گذشته) و "افق انتظار" (پیش‌بینی‌ها و آرزوهای معطوف به آینده) شکل می‌گیرد. وی تأکید می‌کند که تجربه اساساً فضامند^۴ است، زیرا از لایه‌های مختلف زمان‌های پیشین در کلیتی هم‌زمان گرد آمده است. این مفهوم‌پردازی برای پژوهش حاضر که بر "منظر زائر" و "تجربه زیسته" او در قرنطینه متمرکز است، اهمیت بنیادین دارد، زیرا امکان تحلیل روایت‌های زائران را نه صرفاً به عنوان گزارش‌های پراکنده، بلکه به مثابه "فضای تجربه"^۵ فراهم می‌کند که در میانه ساختارهای قدرت (دولت‌ها) و افق‌های انتظار (زیارت) شکل گرفته است.^۵

در پژوهش حاضر قرار بر خرق عادت در نگاه به قرنطینه است، زیرا نویسندگان آن را نه به عنوان قانون حاکمیت‌های سیاسی، حقوقی یا صرفاً بهداشتی، بلکه به مثابه پدیده‌ای انسانی و چند لایه می‌نگرند که با روایت حاضرین صحنه از درون قرنطینه‌ها و تحلیل تجربه زیسته زائران که قرنطینه را از نزدیک مشاهده و درک کرده‌اند، مسیر تحقیق را طی کرده‌اند.

توجه ایران و عثمانی به قرنطینه

مرزها در طول تاریخ همواره در پیشگیری از بیماری‌های مسری مانند طاعون و وبا نقشی کلیدی داشتند. در دوره قاجار، حکومت ایران گاه به دلیل نیاز دولت‌های همسایه، گاه به دلیل ایجاب شرایط و یا به اراده و نیاز خود در مناطق مرزی اقدام به ایجاد قرنطینه می‌کرد. اگر چه قرنطینه در برخی موارد برای پیشگیری یا کنترل بیماری در مسیر زائران به عتبات ضروری می‌نمود، اما نکته قابل تأمل آنکه این تأسیسات منافع مالی، سیاسی و نظامی فراوانی برای دولت‌ها به همراه داشت و نوعی فرصت‌آفرینی برای آنان محسوب می‌شد.

^۱. Erfahrung

^۲. Erwartung

^۳. metahistorical

^۴. spatial

^۵. برای مطالعه بیشتر بنگرید به: راینهارت کوزلک، «فضای تجربه و افق انتظار: دو مقوله‌ی تاریخی»، مجله نقد اقتصاد سیاسی، شهریور ۱۴۰۳، ترجمه: امیر صفری.

الف - مهم‌ترین دلیل برپایی قرنطینه

مهم‌ترین دلیل برپایی قرنطینه، مقابله با شیوع بیماری بود. گزارش‌های متعدد در منابع تاریخی نشان می‌دهد که دو حکومت قاجار در ایران و عثمانی در عراق از این شیوه برای حفظ سلامت مردم سرزمین خود بهره می‌گرفتند. کلنل چریکف^۱، افسر روسی که در اوایل سلطنت ناصرالدین شاه در ایران حضور داشت، به شیوع وبا در کرمانشاه اشاره می‌کند که وبا از بصره به کربلا سرایت کرد و سپس در بغداد و خانیقین در حوالی رودخانه کارون و کرمانشاه شیوع یافت و تلفات بسیاری بر جای گذاشت (چریکف، ۱۳۷۹: ۱۸۰). در چنین شرایطی، ایران با برقراری قرنطینه می‌کوشید از ورود بیماری از عراق به خاک خود جلوگیری کند.

گاه چند بیماری واگیر با فاصله زمانی اندک و به مدت چند سال مردم را درگیر می‌کرد و مشکلات فراوانی را از قبیل تلفات بالای انسانی به وجود می‌آورد و شرایط اقتصادی و اجتماعی را تحت تأثیر قرار می‌داد. ویلم فلور پژوهشگر تاریخ ایران در گزارشی اعلام می‌دارد که در دوره قاجار حدود سال‌های ۱۸۲۰ تا ۱۹۰۳ م. هفت همه‌گیری عمده وبا در ایران رخ داد که دوبار آن در سال‌های ۱۸۶۹-۱۸۶۸ م. و ۱۹۰۳ م. از عراق وارد ایران شده و تلفات سنگینی بر جای گذاشت. به گفته وی، وبا معمولاً از طریق هند، روسیه و عراق وارد ایران می‌شد (فلور، ۱۳۸۶: ۱۷-۱۶). در واقع قرنطینه برای جلوگیری از سرایت بیشتر بیماری، کنترل و مدیریت مناطق آلوده به کار گرفته می‌شد.

سیریل الگود^۲، پزشک سابق سفارت انگلستان در ایران و مؤلف کتاب تاریخ پزشکی ایران معتقد بود که شهرهای ایران به دلیل قرارگیری در ارتفاعات، هرگز منشأ بیماری‌هایی چون وبا و طاعون نبودند، اما هر بار که یکی از این بیماری‌ها به ویژه وبا در کشورهای همسایه شیوع می‌یافت، تمام شهرهای ایران به آن آلوده می‌شدند. به گفته وی در سال ۱۸۳۱ م. وبا از بغداد به کرمانشاه رسید، در حالی که تلفات آن در بغداد و بصره بسیار وحشتناک بود (الگود، ۱۳۵۲: ۶۵۹-۶۵۸). پولاک^۳ نیز بر همین نکته تأکید کرده و معتقد بود که طاعون هیچگاه در ایران پایدار نمی‌شد (پولاک، ۱۳۶۱: ۵۰۲).

مطابق نکات ذکرشده، مهم‌ترین دلیل برپایی قرنطینه جلوگیری از شیوع بیماری مسری و کنترل آن بود، اما راستی‌آزمایی این دلیل را باید از آنچه که در قرنطینه‌ها اجراء می‌شد و از دل روایت افراد حاضر در آنها مورد بررسی قرار داد تا میزان موفقیت یا عدم موفقیت

^۱. Cherikof

^۲. Cyril Elgood

^۳. Polak

قرنطینه‌ها و پایبندی به دلیل برگزاری آن که در جهت سلامتی زائران عتبات ایرانی بوده است، روشن شود.

ب- قرنطینه بهانه‌ای برای تقویت مواضع نظامی

در برخی موارد قرنطینه بهانه‌ای بود تا حکومت‌ها مواضع نظامی یا سیاسی خود را تقویت کنند. اسنادی وجود دارد که نشان‌دهنده استفاده ابزاری حکومت همسایه ایران به‌ویژه در مرزهای زیارتی دوره قاجار از قرنطینه است. بر اساس این اسناد، مأموران عثمانی به بهانه ایجاد قرنطینه در شهر مرزی قزل دیزیج، شصت عراده توپ و تعداد زیادی نظامی به این منطقه آوردند و به سرحدات ایران تجاوز کردند (کاووسی‌عراقی، ۱۳۸۱: ۳۶۳-۳۶۲). روشن است که ایجاد قرنطینه نیازی به توپ و گلوله نداشت و حتی اگر تأمین امنیت قرنطینه نیز مد نظر بود، حجم تجهیزات و کاربرد بی‌مورد آن برای اشغالگری و تجاوز به مرزها، نیت واقعی استفاده‌کنندگان را آشکار می‌ساخت.

قوانین، امکانات و مؤسسات بهداشتی برای برپایی قرنطینه

تلفات انسانی که بر اثر بیماری‌های مسری به وجود می‌آمد، باعث شد تا حاکمان نسبت به وضع قوانین برای قرنطینه‌ها و تعیین مکان‌هایی برای استقرار امکانات بهداشتی اقدام کنند. چنانکه در سال ۱۲۴۷ق. ایران شاهد شیوع بیماری طاعون بود که از طریق عثمانی وارد ایران شد و بخش‌های مختلفی از کشور را درگیر کرد. این بیماری که به عنوان یکی از مرگبارترین بیماری‌های تاریخ شناخته می‌شود، تلفات قابل توجهی در برخی مناطق به جای گذاشت. تهران نیز از این بیماری در امان نماند، هر چند خسارات آن در این شهر نسبت به سایر مناطق کمتر بود: «و این بلا در اکثر بلاد ایران سرایت کرد هم‌چنانکه [این بلا] سال‌ها در نهبوند و کرمانشاهان، بروجرد، همدان و آذربایجان و سایر [مناطق ایران] بود و نیمی از مردم را از بین برد. در طهران زیان کمی کرد و کاشان و قم و یزد و اصفهان محفوظ ماند» (ناسخ‌التواریخ، ۱۳۵۱: ۶۱).

در منابع دیگر نیز به شیوع این بیماری اشاره شده است، چنانکه رابینو^۱ نماینده سیاسی انگلستان در شهر رشت نوشته: «در حدود سال ۱۸۳۰م. طاعون در گیلان شیوع یافت و طی چند هفته نصف جمعیت رشت که بالغ بر چهل هزار نفر می‌شدند هلاک شدند و بقیه به هر طرف که پیش آمد گریختند. در مدت کوتاه جز تعدادی از اجساد

^۱. Rabino

مردگان در این شهر چیزی نماند و به شکل شهری مرده درآمد» (رابینو، ۱۳۷۴: ۵۵۱). همچنین حدود ۶۰ سال پس از این اتفاق، دکتر فووریه^۱ پزشک مخصوص ناصرالدین شاه در سفرنامه خود از شیوع وبا در ایران یاد کرده است. او در یادداشت ۱۱ اکتبر ۱۸۸۹م. نوشته: «بر طبق اخبار واصله وبا از طریق بغداد در حدود غربی ایران ظاهر شده و گویا به شهر کرمانشاه هم رسیده است» (فووریه، ۱۳۶۸: ۱۶۰).

فووریه چندی بعد در نامه‌ای به طبیب وزیر جنگ، میرزا علیخان که فرانسوی و ساکن کردستان بود، نوشت: «این مشقت و بلا مشابه همان وبایی است که پیدایش آن را در شهر کرمانشاه به ما اطلاع داده بودند. این وبا بعد از وارد کردن تلفات بسیار زیاد در عراق عرب، از طریق کاروان که به شوشتر و از راه دیاله عراق به کرمانشاه رسیده و فی الحال از آنجا به سنج و ملایر و همدان در قسمت شرقی تهران سر برآورده است» (فووریه، ۱۳۶۸: ۲۱۵). بیماری‌هایی که به مرزها و داخل ایران نفوذ کرده بود، حکومت قاجار را بر آن داشت قرنطینه در مرزها را به شکل محیط بهداشتی صحرایی با امکانات روز آن زمان برای زائران عتبات و حج فراهم آورد تا بیماری به این حد گسترش نیابد. دولت عثمانی نیز این موضوع را بر ذمه خود می‌دانست. بنا بر این، استفاده صحیح از قرنطینه و به کارگیری به موقع آن، وظیفه دولت‌ها برای حفظ جامعه خود از بلایا بوده است.

در پی شیوع وبا در سال ۱۲۶۷ق. / ۱۸۵۱م. امیرکبیر دستور قرنطینه بین مرزهای دو کشور ایران و عراق را صادر کرد (فلور، ۱۳۸۹: ۲۹۹). علت این امر گزارش‌های رسیده پیرو بروز بیماری وبا در عتبات عالیات و مخاطرات شیوع آن در ایران بود (آدمیت، ۱۳۹۲: ۳۳۴). دستور امیرکبیر از این قرار بود: «بسیار لازم است که برای محافظت ممالک محروسه از ناخوشی و آلودگی مزبور (وبا) و نشر و سرایت آن به ممالک محروسه در مرزها قاعده گراختین (قرنطینه) که منفعت آن به کرات به تجربه رسیده است گذاشته شود تا مسافران را چند روزی در آنجا نگه دارند» (آدمیت، ۱۳۹۲: ۳۳۴). آدمیت در باره حکم امیرکبیر و در احداث قرنطینه نوشته است: فرمان میرزا تقی خان در این موضوع، خصوصاً حاشیه‌ای که با دستخط خود بدان مرقوم اضافه کرده، قابل توجه است. امیرکبیر برای مدیریت قرنطینه و جلوگیری از سودجویی و سوءاستفاده مأموران مرزی از قانون مذکور در حاشیه مکاتبه مزبور افزود: «مواظب باشید که این اقدام مایه مداخل مستحفظین نشود و بنیاد آزار و اذیت را نداشته، مترددین را به مشقت نیندازند، بلکه مایه نظم گردد» (آدمیت، ۱۳۹۲: ۳۳۴).

^۱. Dr Feuvrier

شیوع بیماری در کشور همسایه باعث می‌شد تا حاکمان به محض اطلاع، امکاناتی را برای ایجاد قرنطینه فراهم کنند تا مانع از ورود بیماری به کشور شوند و سفراء و سفارت‌ها نقشی مهم در این زمینه ایفاء می‌کردند. برای نمونه، نامه‌ای در تاریخ ۵ ربیع‌الثانی ۱۲۹۳ ق. از کارپرداز بغداد به وزارت خارجه ارسال می‌شود با این مضمون که در پی شیوع بیماری همه‌گیر در حله و نجف و برای جلوگیری از رخنه بیماری به داخل کشور در شهرهای خانقین، یعقوبیه و شهربان که سر مرز با عثمانی قرار گرفته‌اند پست قرنطینه احداث کنند (کاووسی عراقی، ۱۳۸۱: ۳۶۲).

قرنطینه در تمام موقعیت‌ها یک‌دست نبود، بلکه از جمله بسته به شرایط خاص بیماری و نیز گسترش در مناطق خاص جغرافیایی مدیریت می‌شد. در واقع، حکومت‌ها قوانین یکسانی برای قرنطینه در نظر نمی‌گرفتند و به طور مثال گنجایش این قرنطینه‌ها مختلف و با عنایت به تعداد زوآر قابلیت افزایش داشت. در متن گزارشی به تاریخ بیست‌ونهم محرم ۱۳۰۷ ق. / ۱۸۸۹ م. از شهر قصرشیرین چنین به دست آمده که: «نزدیک به چهار هزار نفر در قرانتین متوقف شده‌اند. چون تعداد زوآر افزایش یافته، از ایالت فرمان داده شده که مجدداً سی باب چادر برای اقامت زائران بسازند. پول نقد هم از طرف ایالت به فقرا و پیادگان زوآر می‌دهند. سه روز تخفیف داده‌اند، از موعده روز توقف و از جهت آذوقه نهایت آسایش را دارند» (عباسی و بدیعی، ۱۳۷۲: ۸۳). در گزارشی دیگر اشاره شده است که دولت عثمانی تا سال ۱۲۹۲ ق. / ۱۸۷۵ م. در ورودی‌های اصلی در خانقین، قصرشیرین و بصره چهار ایستگاه قرنطینه ساخت (Ates, 2010: 81).

در هنگامه شیوع بیماری جان هزاران نفر از مردم به طور مستقیم مورد تهدید قرار می‌گرفت، حتی افرادی که فرسنگ‌ها از محل انتشار بیماری فاصله داشتند نیز در معرض آسیب و خطر بودند. بنا بر این، حاکمان برای جلوگیری از چنین فجایی که بر اثر بیماری همه‌گیر به وجود می‌آمد، اقدام به ایجاد قرنطینه، وضع قوانین و اجرای آن و تهیه امکانات بهداشتی لازم می‌کردند. امروزه میزان تأثیر قرنطینه‌ها محل بررسی است که از روایت "تجربه" مردمان حاضر در آنها و نیز از طریق اسناد و منابع تاریخی، مورد پژوهش قرار خواهند گرفت. همچنین سنجش میزان موفقیت قرنطینه‌ها، حاصل بررسی روایت تجربه زائران و انتظاری که از انباشت آن تجربه‌ها به دست آمده، فضای پژوهش را رقم خواهد زد.

وادی نخست: تجربه زیسته زائران در قرنطینه و دریافت‌ها از گذشته

۱: ورود به قرنطینه (تجربه آغازین)

بخشی از روایت قرنطینه را می‌توان از زبان زائرانی شنید که تجربه زیسته اقامت در آن را ثبت و ضبط کرده‌اند. مردم به عنوان کنشگران اصلی و یا هدف قرنطینه، گزارش‌هایی از قرنطینه‌های دوران قاجار ارائه داده‌اند که می‌توان آنها را گونه دوم روایت و یا روایتی متفاوت از جنس روایات حاکمیت‌ها دانست. افراد حاضر در ماجرا، شاهد اتفاقات درون قرنطینه‌ها و سفرکرده‌هایی بودند که با حضور و گرفتار شدن در مشکلات آنجا در نوشته‌ها و سخنان خود نشانه‌ها و دلایل متفاوت از برگزاری قرنطینه و چالش‌های آن را در قالب تجربه زیسته ارائه می‌دهند. طبق برخی گزارش‌های برجای مانده، گاه شرایط قرنطینه بسیار فاجعه‌بار بود تا جایی که توسط زائران و حجاج به زندان تعبیر می‌شده است، چنانکه ناظم‌الملک گفته: «قایقی آورده همه را سوار کرده، به محل قرانتینه بردند. ترتیبات قرانتینه نبود. فقط به ازادی (کذا) حبس بود هفت روز نگهداشتن [...] بعد از هفت روز، سی و پنج روپیه و چهار قروش کرایه قرانتینه از ما گرفتند» (ناظم‌الملک، ۱۳۳۲ق. / ۱۲۹۳ش. : ۱۰۵).

۲: تشریفات، بازرسی‌ها و زمان انتظار

بازرسی‌ها و تشریفات ورود به قرنطینه، اغلب با رفتار تحقیرآمیز مأموران همراه بود. به گفته فراهانی: «عسکرها نمی‌گذارند متفرق شوند همین که همگی اهل یک واپور در جلوخان عمارت جمع شدند، اطلاع می‌دهند که بایند و بلیت بگیرند و داخل قرانطین شوند [...] اگر ناخوش مسری نباشد مدت توقف در قرانطین چهل و هشت ساعت است و اگر در بین چهل و هشت ساعت کسی در خشکی مرد دوباره تجدید مدت خواهد شد» (فراهانی، ۱۳۶۲: ۲۴۷-۲۴۵). طولانی شدن مدت قرنطینه که گاه تا پانزده روز نیز می‌رسید، موجبات اعتراض زائران را فراهم می‌آورد (Ates, 2010: 81).

وادی دوم: زیستن در قرنطینه: انباشت دانسته‌ها و تجربه استمرار

۱- نامناسب بودن شرایط بهداشتی قرنطینه

اسناد برجای‌مانده از دوره قاجار، تصویری آشفته از شرایط بهداشتی قرنطینه‌ها ارائه می‌دهند. در بررسی این اسناد با سندی روبرو شدیم که محمد یزدی از شهر طبس آن را نگاشته است. وی از یک خانواده به نام عبدالغفور به همراه همسر و دخترش که بر اثر

شکمروی^۱ در قرنطینه مرده بودند، یاد می‌کند. البته از بیماری آنها که احتمالاً وبا بوده، نام نمی‌برد. اما از شرایط بهداشتی قرنطینه‌ها شکایت می‌کند که انسان‌ها در میان فضولات خود در یک اتاق زندگی می‌کردند (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: س ۱۶- پ ۵- ک ۲۰- ۱۳۱۸ق). این گزارش و گزارش‌های مشابه از درون قرنطینه که در زمان وقوع اتفاقات روایت شده و جزو منابع دست اول است، نشان می‌دهد که شرایط بهداشتی در قرنطینه‌ها اوضاع مناسبی نداشته و باعث آزدگی حجاج و زائران ایرانی می‌شده است. چنین گزارش‌هایی سبب شد تا دولت قاجار مذاکراتی را برای کاستن مدت زمان قرنطینه زائران و حجاج ایرانی انجام دهد تا رنج کمتری را متحمل شوند.

در منابع دیگر نیز بر این مسئله صحه گذاشته شده و چنین آمده: «اوضاع بهداشتی نامناسب نیز بر مسائل و مشکلات زائران اضافه شده و گاهی باعث می‌شد کاروان‌های زیارتی روزهای پی‌درپی در این قرنطینه‌ها متوقف و نگاه داشته شوند» (درینگل، ۱۳۸۴: ۹۲). به احتمال، برنامه زمانبندی مدونی در حوزه بهداشت و حضور در قرنطینه‌ها برای زائران وجود نداشت و بنا به شرایط هر قرنطینه تعیین می‌شده است؛ از تعداد روزها تا شکننده بودن همان قانون که مهلتی را برای تمدید زمان قرنطینه تعیین می‌کردند، شاهد بر این مدعاست. همین مسئله فرضیه داشتن برنامه بهداشتی منسجم برای مبارزه با بیماری و یا عدم شیوع آن در قرنطینه‌ها را زیر سؤال می‌برد.

۲- قرنطینه اجباری و غیرضروری و کوشش برای رهایی از آن

زمانی که در مسیر زائران ایرانی عتبات قرنطینه ایجاد می‌شد، همه افراد باید بدون قید و شرط در محل‌های تعیین شده حاضر می‌شدند و شرط عبور از راه به طور الزامی گذراندن دوره اجباری قرنطینه بود. گاه این مکان‌ها در فواصل کوتاهی از هم قرار داشت و هزینه‌های آن نیز از زائران عتبات گرفته می‌شد. تهدید جان و مال زائران در پس قرنطینه‌های اجباری و غیرضروری و رنج‌هایی که برای زائران در پی داشت، باعث می‌شد تا افراد حاضر در مرزهای زیارتی تمام تلاش خود را برای عبور از قرنطینه‌ها و متوقف‌نشدن انجام دهند و یا در صورت اقامت اجباری در پی راه فرار باشند.

اسناد موجود نشان می‌دهد که قصد عدم‌توقف و یا گریختن سبب درگیری و بروز گرفتاری برای مأموران می‌شد. حاج سیاح محلاتی نقل می‌کند که: «در جریان یکی از

۱. به معنی اسهال

همه‌گیری‌های وبا در عتبات، در مرز کرمانشاه قرنطینه برقرار شد و هنگامی که یکی از علما و همراهانش و بخشی از مردم و زائران وارد کرمانشاه شده و مأموران قصد داشتند آنان را در قرنطینه نگه دارند بعضی از ملتزمین از مطاوعت این کار خودداری کردند و کار به مناقشه رسید» (سیاح، ۱۳۵۹: ۵۳۵).

یکی دیگر از مواردی که اعتراض زائران را در پس قرنطینه‌های اجباری برمی‌انگیخت، این است که گاهی مأموران عثمانی نه تنها نفرات مشکوک به بیماری، بلکه تمام افراد یک کاروان را به اجبار چندین روز در قرنطینه نگه می‌داشتند.

سوءاستفاده مالی: قرنطینه دروازه‌ای برای فساد مالی و رشوه‌خواری

گاهی قرنطینه بستری برای سوءاستفاده‌های مالی و رشوه‌خواری بود و برای زائرانی که راه عبور موفق را نمی‌یافتند، روش‌های دیگری از جمله مسائل مالی مطرح می‌شد. برای نمونه، در گزارشی که ۱۵ صفر ۱۳۰۷ / ۱۱ اکتبر ۱۸۸۹ در باره وبایی که در کرمانشاهان منتشر شده بود، به تهران خبر رسید که دلیل شیوع را گذر چند تن از بیماران از قرنطینه با پرداخت رشوه و پیشکش و تعارف دانسته‌اند و چنین آورده است که: «در کردستان چنین شهره است که دلیل ظهور عارضه در کرمانشاهان این بود که تعدادی از یهودیان بغداد گریخته، به سمت ایران می‌آمدند. در خانقین قراولان حسام‌الملک مانع ورود شدند، هر نفر بیست لیره تعارف و رشوه دادند و به اجازه و اذن حسام‌الملک به کرمانشاهان آمده و به محض ورود آنان ناخوشی بروز کرد. دیگر صدق و کذب این خبر معلوم نیست» (عباسی و بدیعی، ۱۳۷۲: ۸۱).

گذراندن دوره قرنطینه برای زائران ایرانی رایگان نبود، بلکه می‌بایست هزینه اقامت این دوره را تقبل می‌کردند که در برابر هر پنج روز یک‌بار سه هزار و یک عباسی ثبت شده است (سفرنامه کربلای معلی، ۱۳۸۹: ۳۱-۳۲؛ ادیب‌الملک، ۱۳۶۴: ۷۳)؛ البته تعداد زیادی از زائران قادر به پرداخت آن نبودند. جمع این هزینه‌ها بهای گزافی برای ایرانیان عازم عتبات می‌شد و گاه مبلغ به قدری بالا بود که اغلب در پایان سفر دچار مشکل مالی می‌شدند. علویه خانم کرمانی در بخشی از سفرنامه عتبات خود مطرح می‌کند که خرج سفرشان تمام شده «سر زمستان سرما، بی‌خرج و مخارج، دو ماه راه، نه کسی به قرض می‌دهد، نه پول دارم، مانده‌ام متحیر که چه بکنم» (علویه خانم کرمانی، ۱۳۸۹: ۹۷).

در اسناد دیگری به گرفتن وجوه و اخاذی از زائران ایرانی تحت عناوین مختلف اشاره شده است. در ابتدای کار موضوع دریافت پول از زائران و مسافران جریانی قانونی انگاشته می‌شد و هر دو کشور آن را اجراء می‌کردند. با افزایش تعداد شکایت‌های مردمی از این روال، کارگزاران به فکر حل و فصل این مشکل افتادند و قرار را بر ترک این امر گذاشتند. فؤاد پاشا، ناظر امور خارجه عثمانی در ۶ رجب ۱۲۷۹ / ۲۸ دسامبر ۱۸۶۲ رقعته‌ای به سفارت ایران در اسلامبول نوشت که در آن ضمن برشمردن آسیب‌های دریافت پول به وسیله دو دولت ایران و عثمانی و همچنین عدم وجود امکانات کافی برای زائران و مسافران، از دولت ایران درخواست کرد تا پزشکی از جانب دولت ایران و پزشکی هم از سوی دولت عثمانی مأمور به تأسیس بیمارستان و امکانات کافی در سر مرزها شده و ایجاد قرنطینه صرفاً مشروط به درخواست آنها باشد (کاووسی‌عراقی، ۱۳۸۱: ۳۶۶). پس از پیگیری‌های پی در پی و بعد از گذشت مدت زمانی، دریافت وجه از زائران تحت عنوان قرنطینه ممنوع گردید. اما به علت فقدان نظارت لازم، گرفتن وجه همچنان به شکل غیرقانونی و با بهانه‌های مختلف ادامه پیدا کرد و این مسأله سبب شکایت و گلایه مردم می‌شد. به عنوان مثال، گاه مسافران و زائران را در نقطه‌ای اسکان می‌دادند و تحت عنوان "کرایه محل" مبالغی از آنان دریافت می‌کردند یا با ارباب و تهدیدات متفاوت آنها را سرکیسه و چپاول می‌کردند (کاووسی‌عراقی، ۱۳۸۱: ۳۶۹).

عدم نظارت بر قرنطینه‌ها از سمت حکام، فقدان قوانین مشخص و خودسری مأموران قرنطینه‌ها سه عاملی بودند که سبب شده بود تا زائران ایرانی عتبات به روش‌های مختلف و به شرح ذیل مورد سوءاستفاده قرار گیرند.

الف - مطالبه انواع مالیات‌ها و دریافتی‌های قانونی و غیر قانونی از زوَّار

در مرزهای ایران و عثمانی دوره قاجار هزینه‌هایی که تحت عنوان «مالیات بهداشتی» از حجاج و زائران ایرانی دریافت می‌شد، بسیار قابل توجه بود تا جایی که اعتراض مردم و دولتمردان ایرانی را برانگیخت.

دولت عثمانی هزینه‌های تحمیلی برای ساخت ایستگاه‌های قرنطینه و نگهداری از آن و نیز پرداخت حقوق پزشکان و کارکنان اداری و گمرکی را دلیل وضع این مالیات‌ها می‌دانست (نفیسی، ۱۳۶۴: ۶۳)؛ که باید از زائران اخذ می‌شد، اما سخت‌گیری کارگزاران و مأموران دولت عثمانی، در ظاهر به دلیل حفظ سلامت و بهداشت و پیشگیری از سرایت بیماری‌های وبا و

طاعون بود و عایدی خزانه دولت از این روبه در این سخت گیری ها بی تأثیر نبود (نفیسی، ۱۳۶۴: ۶۴). این دریافتی ها تحت عنوان هزینه اجباری و شامل تمام هزینه های قرنطینه بود.

ب- ضبط اموال در قرنطینه ها

همانطور که اشاره شد، برخی از زائران ایرانی مجبور بودند در مقاطع مختلف سفر خود، مدتی را در قرنطینه بگذرانند. اما در صورت فوت در این قرنطینه ها، اموال آنان توسط مأموران عثمانی ضبط می شد که اسباب نارضایتی را فراهم می کرد. نایب الصدر شیرازی در سفرنامه عتبات خود گزارش این اتفاق را چنین می نویسد: «هر کس پیوسته در توقف قرنطینه مُردی اموال و ستورش را ضبط کرده و به غارت می بردند و افزون بر پنج روز مستمری ده روز دیگر این گروه از زائران را نگه داشته و در وادی سرگشتگی می گذاشتند [...] چنان کار به زوَّار تنگ آمده بود که در روزی صد نفر از ایشان تلف می شدند» (نایب الصدر شیرازی، ۱۳۸۹: ۱۲۶).

رفتار مأموران مرزی با زائران ایرانی عتبات

رفتار مأموران مرزی بنا به شرایط و جایگاه سیاسی زوَّار متفاوت بود، اما غلبه بدرفتاری مأموران عثمانی با زائران ایرانی گاه به حدی زیاد بود که سبب شد تا در سال ۱۳۲۹ ق. ایرانیان مقیم عتبات نامه ای برای دومین دوره مجلس شورای ملی بنویسند و از این موضوع گلایه کنند. در این نامه مشکلات زوَّار اعم از تعداد زیاد قرنطینه ها (نمودار شماره ۱)، آسیب های مسیر راه، دریافت پول های بی حساب، صدمه و ضربه به زوَّار و حتی قتل آنان مطرح شده است. متن نامه بدین شرح است: «[...] آیا به سمع مبارک نرسید که در ناخوشی سال گذشته در بلاد عثمانی چه بر سر زوَّار بیچاره آوردند؟ در خانقین قرنطینه، در قزل آباد قرنطینه، در شهربان قرنطینه، در بغداد قرنطینه [...] در محمودیه قرنطینه، در مصیب قرنطینه، در کربلا قرنطینه، در اثنای راه نجف قرنطینه، در نجف اشرف قرنطینه، مراجعت از نجف اشرف قرنطینه، باز در کربلای معلی قرنطینه، از کربلا تا کاظمین منزل بمنزل قرنطینه، در کاظمین (علیه السلام) قرنطینه، از کاظمین تا سامرا را قرنطینه، مراجعت از سامرا را به کاظمین قرنطینه، از کاظمین (علیه السلام) تا به خانقین باز منزل بمنزل قرنطینه و در هر قرنطینه چند گونی پر از قِران می شد که خرجی آن بیچاره ها بود. بسیاری از این بیچاره ها از بی خرجی و گرسنگی می مردند و بسیاری از آنها به ضرب گلوله مأمورین عثمانی کشته می شدند و بعضی را به زهر و دوا مقتول می ساختند، تمام این قرنطین ها و مردن و مقتول شدن و پول دادن که به سمع

مبارک رسید همه مخصوص زوار بیچاره بی کس بی صاحب ایرانی بود، نه برای رعایای اجانب بود. چنان معلوم می نمود که از روز ازل ایجاد و اختراع قرنطینه مخصوص عجم ها شد نه برای دیگران، نمی دانیم این عجم ها چه کردند که باید به چنین عقوبت ها دچار شوند؟ نمی دانیم [...] چه شدند آن شاهان عالی مقدار که از تمام سلاطین روی زمین باج می گرفتند؟ [...]» (کتابخانه و موزه مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام): س ۱۶۰، ۶۱، ۲۹، ۴، ۲-۳۲۹ق).

نمودار ۱: تعداد قرنطینه های مسیر زیارتی بر اساس نامه ایرانیان مقیم عتبات (۱۳۲۹ق).

مسیر رفت:

خانقین ← قزل آباد ← شهربان ← بغداد ← محمودیه ← مصیب ← کربلا ← نجف

مسیر برگشت:

نجف ← کربلا ← کاظمین ← سامرا ← (بازگشت به کاظمین) ← خانقین

تعداد کل قرنطینه ها در یک سفر کامل: حداقل ۱۵ قرنطینه

آنچه از این نامه می توان دریافت کرد، تعدّی گسترده به اتباع ایرانی در عثمانی است که به دلایلی از قبیل هویت مذهبی متفاوت، تابعیت سیاسی و رقابت مرزی بود؛ اینکه به بهانه بیماری فقط ایرانیان مورد سخت گیری قرار گیرند و این قوانین شامل حال همه افراد نشود، فرضیه تبعیض مذهبی- سیاسی در مرزهای عثمانی دوره قاجار را پررنگ می کند.

این بدرفتاری ها سبب شده بود که حتی اعتراضاتی از بدنه حکومت هم به مسئولان حاضر در ایران بشود. نامه کنسولگری ایران در بغداد به وزارت امور خارجه که از نظارت پی در پی مأموران عثمانی بر کاروان های زائران ایرانی و مطالبه مکرر عوارض گمرکی از آنان شکایت دارد و تأکید می کند و می نویسد: «از جمله خواری های بزرگ زائران ایران آن است که به هنگام ورود به خانقین، کالاها و اموال آنان را گمرکی ثبت نموده و رسید دریافت می کنند؛ مع الوصف بار دیگر در شهربان و قزل رباط نیز به بهانه بازرسی و به منظور پیشگیری از فرار مال از چشم گمرک در بدو ورود مانع پیشروی آنان شده و بار و بنه را بر روی هم می ریزند تا بدان جا که حتی درون کجاوه ها و بقچه ها و جامه های زنان و مردان را نیز بررسی می کنند که این فقره، مشقتی عظیم برای زائران و مایه رسوایی است. بار دیگر

نیز در ورود به کاظمین، در سر پل معظم، بازرسی‌ها را انجام داده و عوارض دریافت می‌کنند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: س ۱۰۹-ک ۱۴-۱۳۱۶ق.).

لازم به ذکر است که دولتمردان و شاهزادگان قاجاری از این قاعده مستثنی بودند و با تکریم و پذیرایی دولتمردان عثمانی به این دیار وارد می‌شدند. در واقع، قسمتی از سفرنامه‌های رجالی مانند ناصرالدین شاه، فخرالملک، حسام‌السلطنه، عضدالملک و فراهانی به وصف مراسم استقبال مقامات عثمانی از این بزرگان اختصاص یافته است. حتی اشخاصی نظیر علویه خانم کرمانی، وقارالدوله بیوه ناصرالدین شاه و مهرماه خانم عصمت‌السلطنه دختر فرهاد میرزا نیز از این عنایات و توجهات بی‌بهره نماندند. اما این خوش‌آمدگویی‌ها تنها به بزرگان و اشراف محدود می‌شد و عامه مردم همانگونه که پیش‌تر ذکر شد، به بهانه‌های گوناگون از جمله قرنطینه، مورد آزار و گزند مأموران عثمانی قرار می‌گرفتند؛ چنانکه حتی اعیان و اشراف نیز بر این رنج‌ها گواهی داده‌اند. عصمت‌السلطنه با اظهار ناخشنودی از این واقعه چنین نگاشته است: «بسیار شگفت است که دولت این‌گونه تسلیم و تمکین کرده است که این همه ذلت و خواری بر سر زائران و حجاج آوار کنند» (عصمت‌السلطنه، ۱۳۸۹: ۳۰۵). علویه خانم کرمانی هم می‌نویسد: همین‌گونه برخوردها موجب گشته تا سفرنامه‌نویسان، عرب‌ها را بدتر از شمر و یهودی و لئیم، رذل و بی‌حیا بدانند (علویه خانم کرمانی، ۱۳۸۹: ۶۶-۶۵).

هنگامی که توده‌های عظیم جمعیت وارد قرنطینه می‌شدند، بدرفتاری و گزند مأموران مرزی نسبت به زائران ایرانی جلوه‌ای دیگر به خود می‌گرفت. چنانکه برخی از مأموران عثمانی هم به فکر سوءاستفاده از شرایط می‌افتادند؛ مسأله‌ای که طی زمان‌های کوتاهی باعث بروز مناقشه‌های مختلف می‌شد و در نهایت منجر به مکاتباتی در این خصوص می‌گردید. به عنوان مثال، در نامه‌ای به تاریخ ۲۴ شعبان ۱۲۹۶ق. از کارپرداز بغداد به وزارت امور خارجه وضعیت اسفبار قرنطینه در کربلا را گزارش می‌دهد و از تعدیات مأمورین قرانتین شکایت می‌کند. در نامه‌ای دیگر نیز فردی به نام حاج محمدحسن قزوینی از اذیت و آزار مأموران قرنطینه شکوه و شکایت کرده و از دولت درخواست رسیدگی به احوال آنان که در قرنطینه محصور گشته‌اند را دارد (کاووسی عراقی، ۱۳۸۱: ۳۸۰-۳۷۹).

قرنطینه و بی‌توجهی به مسائل شرعی

اسنادی در دست است که گواهی می‌دهد مأموران قرنطینه در مواجهه با زائران، موازین و مسائل شرعی را رعایت نمی‌کردند و همین بی‌اعتنایی، موجب بروز نزاع و درگیری میان آنان

و مردم می‌گشت (کاووسی‌عراقی، ۱۳۸۱: ۳۹۸). گاهی نیز دولتمردان عثمانی به قصد تحقیق زوار و دیپلمات‌های ایرانی اقدام به ایجاد قرنطینه می‌کردند. میرزا حسین خان مشیرالدوله سفیر دولت ایران در اسلامبول، مکتوبی به دولت علیّه نگاشته و در آن از رفتار ناشایست، خلاف شرع و غیراخلاقی و بی‌مروت مأموران عثمانی با زائران ایرانی پرده برمی‌دارد و چنین می‌نویسد: «چون زوار که اکثرشان اهل شأن و مردمان آبرومندند به گمرک داخل می‌شوند، چندان هتک حرمت بر ایشان می‌رود که تصوّر مافوق بر آن متعذّر است. مثلاً جامه‌های نسوان را که در میان مسلمانان اصل ناموس و کانون حیا شمرده می‌شود، در برابر دیدگان عام به بی‌اعتنایی می‌گشایند و انواع خفت و تحقیر بر آنان وارد می‌آورند و به همین مقدار اکتفا نکرده، عمده گمرک‌خانه به زعم خود از برای احتیاط دست در زیر چادر بانوان محترم برده سینه و پشت ایشان را تفحص می‌کنند و نام این فعل رکیک و رذیله را "حفظ انتظام منافع گمرک" می‌نهند. پس از آن بر جنازه‌های مسلمین و مسلمات که برای نقل به مشاهد مشرقه عراق عرب آورده می‌شود نیز به قصد استحصال منفعت، ستمی دیگر روا می‌دارند: میخ‌های آهنین برگرفته، بر بالین جنازه آمده نخست از تابوت ایراد می‌گیرند، سپس میت را از تابوت بیرون کشیده، از کفن جدا می‌سازند و چندین بار آن میخ‌ها را به بدن بی‌جان او فرو می‌کنند، به بهانه آنکه معلوم گردد از امراض مسریّه مرده یا از علل عادی. اگر صاحبان جنازه حاضر باشند، پنهانی وجهی ستانده، اجازه حمل می‌دهند؛ و گرنه سی چهل جسد را در گودالی فرو ریخته، مشتی خاک بر سر آنان می‌ریزند. و این‌گونه حرکات است که دل یک ملت را از محبت فطری برمی‌کند و آن را بدل به دعوا و دشمنی می‌نماید (معتمد، ۱۳۲۶: ۶۹-۶۸).

پس از این تعرضات پیاپی مأموران عثمانی نسبت به زائران ایرانی، دولت ایران ناچار شد که به مدت چهار سال، آمد و شد کاروان‌های زیارتی به عتبات عالیات را ممنوع و مسدود اعلام بدارد (معتمد، ۱۳۲۶: ۱۶۹). تجربه بی‌توجهی به احکام شرعی در این قرنطینه‌ها به قدری انباشتگی دارد که حکومت ایران را مجبور به توقف چهار ساله زیارت می‌کند؛ امری که در میان جامعه ایرانی مشتاق زیارت بارگاه امامان مدفون در عراق اندوهی بزرگ بوده است.

وادی سوم: خروج از قرنطینه و آرزوهای معطوف به آینده

در این بخش می‌توان رابطه تجربه و انتظار را مطابق ایده کوزلک در فضای قرنطینه بررسی کرد. تجربه زیسته آنان در خاطرات دوران فوق حکایت‌هایی از انتظار و بهبودی در آینده دارد و این تجربه پسینی در بخش‌های زیر طرح شده است.

پایان قرنطینه: رهایی یا انتقال رنج

خروج از قرنطینه برای بسیاری از زائران، پایان رنج‌ها نبود. ابتلاء به بیماری‌ها در قرنطینه، تلفات مالی و آسیب‌های روحی ناشی از تحقیرها تا مدت‌ها همراه آنان باقی می‌ماند، چنانکه در برخی از موارد به آنها اشاره شد.

۱- ارزیابی کارآمدی قرنطینه‌ها: موفقیت یا شکست

موفقیت یا شکست قرنطینه در رسیدن به اهداف، صرف نظر از اغراض مختلف برگزاری و مسائل پیرامون آن قابل توجه بوده که از دو منظر مورد بررسی قرار گرفته است.

الف - موفقیت نسبی و مقابله با شیوع بیماری‌ها

چنانکه گذشت، مهم‌ترین دلیل برگزاری قرنطینه جلوگیری از شیوع بیماری و مقابله با آن بود. در سال ۱۳۱۸ق. معتمدالسلطان احتشام‌الحکماء از جانب دولت ایران مأمور گردید تا برای رسیدگی به اوضاع بهداشتی زائران و کیفیت حمل‌ونقل جناز به قصرشیرین عزیمت نماید که وضعیت را چنین گزارش می‌دهد: «در سنه ۱۲۹۴ق. / ۱۸۷۷م. در بلاد عراق به سبب آلوده شدن آب فرات مرض مُسری وبا پدید آمد و شیوع یافت. از آن‌جا که جماعتی از ایرانیان پیوسته در رفت و آمد آن دیار بودند، برخی از ایشان به آن بلا مبتلا گشتند. بدین جهت از جانب هر دو دولت، اطبایی برای انجام خدمات صحّیه و معاینه زائران ایرانی مأمور گردیدند» (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه، پ ۸- ک ۱۳۱۸ق.). در رابطه با اینکه حضور پزشکان در جهت جلوگیری از بیماری مؤثر بوده یا خیر؟ گزارشی در اسناد و خاطرات ثبت نشده است. میزان موفقیت قرنطینه را در چند امر مهم زمان، مکان و شرایط می‌توان سنجید. این امور ناشی از تجربه زیسته است و انتظار در آینده را رقم می‌زند. محدودیت منابع، مانع دستیابی به نتایج قطعی سنجش فوق است، اما می‌توان از خلال خاطرات، اسناد و نوشته‌های افراد به چند نتیجه‌گیری کلی دست یافت.

ب - شکست ساختاری و فاصله هدف با کارکرد واقعی

هدف نهایی برگزاری قرنطینه کاستن از مرگ‌ومیر انسان‌ها بود، اما شرایط قرنطینه‌ها طوری بود که نه تنها از بیماری‌ها جلوگیری نمی‌کرد و از کارکرد واقعی فاصله می‌گرفت، بلکه افراد سالم را به بیماری دچار می‌کرد. سوءمدیریت در قرنطینه فقط منجر به گسترش بیماری نمی‌شد و کمبود و یا نرساندن دارو به بیماران و کمبود غذا نیز به مشکلات زائران

دامن می‌زد. عبدالغفار خان منجم‌باشی در سفرنامه خود به این موضوع اشاره داشته و چنین گفته است: «بسیاری از زائران و حُجّاج درمانده را در فضای تنگ انبارها و بر سطح کشتی‌ها گرد آوردند؛ چه توان گفت از مشقّت و رنجی که بر آن جماعت بی‌پناه رفت! گروهی کثیر از عفونت هوای انبارها و فقدان تدبیر در دارو و غذا بیمار شدند و جمعی نیز جان باختند و در آب دریا در بطن ماهیان مدفون گشتند» (قاضی عسگر، ۱۳۸۲: ۱۰۱). اما طبق اسناد و اطلاعات باقی مانده آنچه که در قرنطینه‌ها رخ می‌داد، متفاوت از هدف برگزاری آن بود و در جهت عکس اتفاق می‌افتاد و آن افزایش بیماری و به تبع، فزونی مرگ‌ومیرها بود. عضدالملک حامل خشت‌های طلا نیز از شیوع بیماری طاعون در کربلا خبر داده، به طوری که در بازگشت از آنجا مجبور به گذراندن دوره قرنطینه می‌شود و می‌گوید دوره‌ای که افراد سالم و دولتمردان «مانند شخصی که از شعله آتش احتراز نمایند از ما دور می‌نمودند» (عضدالملک، ۱۳۷۰: ۱۷۵-۱۷۴)؛ این سخنان نمایانگر شرایط وخیم قرنطینه‌های زائران و حجاج بوده است.

همان‌طور که گذشت، قانون قرنطینه برای تمام زائران به شکل برابر و یکسان اعمال نمی‌شد و ملاحظات و استثنائاتی را در باب اشخاص خاص به‌ویژه زنان زائر ملحوظ می‌داشتند. سندی در آرشیو اسناد وزارت امور خارجه در تأیید این موضوع وجود داشت که ژنرال قنصل ایران در بغداد^۱ نگاشته و ارسال کرده است که: «در باب عزیمت حجت‌الاسلام مامقانی و همراهان ایشان به عتبات عالیات و درگذشت یکی از بانوان همراه بر اثر وبا در شهر خانقین و اجرای قرنطینه از جانب عثمانی‌ها و ممانعت از عبور زائران و همچنین تلگراف نظام‌العلماء و محمدتقی مجتهد در خصوص این واقعه است» که ملاحظات خاص نسبت به محدودیت حضور برخی از افراد در قرنطینه را نشان می‌دهد (آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: س ۴۳- پ ۶- ک ۶- ۱۳۲۲ ق.).

نگهداشتن هم‌زمان افراد بیمار و یا مردگانی که بر اثر بیماری همه‌گیر از دنیا می‌رفتند با افراد سالم در قرنطینه و عدم رعایت بهداشت باعث افزایش مرگ‌ومیر زائران ایرانی حاضر در مرزهای ایران و عثمانی می‌شد. با توجه به اینکه قرنطینه یک راهکار بدون جایگزین برای کنترل بیماری و پیشگیری از آن بود، اگر با رعایت جوانب بهداشت و عدم دخالت مسائل مالی و به صورت کاملاً دولتی و نه به شکل خصوصی (که هزینه آن از زائران دریافت می‌شد و زمینه تعدی به حقوق زائران را فراهم می‌کرد) و با نظارت‌های بهداشتی دقیق و امکانات

^۱. ژنرال کنسولگری در بغداد نقش سفارت را داشته و به وزیر امور خارجه گزارش ارسال می‌کند.

آن روز اجراء می‌شد، می‌توانست تأثیر به‌سزایی در عدم اشاعه بیماری و کاستن از مرگ‌ومیر زائران داشته باشد. هر چند که قرنطینه در برخی مقاطع به صورت محدود می‌توانست اثرگذار باشد و هدف آن جلوگیری از بیماری و شیوع آن بود، اما تأخیر در برقراری قرنطینه پس از گسترش بیماری، استاندارد نبودن محل و رعایت نشدن شرایط بهداشتی و وجود اهداف پنهان دیگر از موفقیت آن می‌کاست.

نتیجه‌گیری

مرزهای زیارتی ایران و عثمانی در دوره قاجار موقع شیوع بیماری شاهد برقراری قرنطینه‌ها بود و انتظار می‌رفت که کارکرد واقعی آنها کنترل برای عدم اشاعه بیماری‌ها باشد. اما تجربه زیسته حاضران در این قرنطینه‌ها یعنی زائران ایرانی عتبات عراق، نکات تاریخی مهم و وجوه دیگری از قرنطینه را به ثبت رسانده که می‌توان مانند یک منبع معتبر تاریخی و اجتماعی بدان نگریست که در پی بازخوانی اتفاقاتی است که از دیدگاه تاریخ‌پژوهان مغفول مانده است؛ تجربیاتی که به صورت جزئی سوء استفاده‌های مالی، دریافت وجوه زیاد و بدون حساب و کتاب از زائران، ضبط اموال و تعدی به حقوق آنها را مطرح می‌کند.

یافته‌های پژوهش حاضر نشان می‌دهد که تجربه قرنطینه برای زائران ایرانی، صرفاً یک رویداد بهداشتی نبوده، بلکه به مثابه یک آزمایشگاه اجتماعی عمل کرده که در آن انباشتی از دانسته‌ها و تجربه‌های ناموفق گزارش شده است. خاطرات نگاشته‌شده و روایت ضبط‌شده در اسناد رسمی حکومتی کنسولگری‌های ایران در عثمانی و وزارت امور خارجه از آسیب‌هایی حکایت دارد که در جریان قرنطینه‌ها رخ داده‌اند؛ مسائلی مانند بدرفتاری مأموران مرزی و عدم رعایت مسائل شرعی از جانب آنها که اعتراض زواری و حتی کارگزاران ایرانی را در پی داشته است. این تجربه زیسته افقی از انتظارات را برای اصلاح در آینده می‌تواند شکل داده باشد که در قالب روایت فردی به شکل گلیه و یا اعتراض با ارسال عریضه و نامه و یا ثبت به صورت سفرنامه بوده که در عین حال یک آگاهی ملی را به وجود آورده بود. اما مسئله مهم از دیدگاه ایرانیان حاضر در این قرنطینه‌ها، ناکارآمدی آن برای حفظ سلامتی زائران و بیمار شدن افراد سالم در قرنطینه‌های غیربهداشتی بود؛ چالشی که زائران ایرانی در جریان سفر به عتبات با آن مواجه بودند و کوشش می‌کردند به روش‌های مختلفی آن را مدیریت کنند.

تجربه قرنطینه زائران ایرانی عتبات ممکن است برخلاف تصور رایج که آنها را صرفاً روایت‌هایی از جنس رنج و شکایت می‌پندارد، در واقع لایه‌های عمیقی از آگاهی تاریخی، دیپلماسی عمومی و فرهنگ مرزی را بازنمایی کند. این تجربیات می‌تواند به عنوان حلقه مفقوده در مطالعات تاریخی و روابط بین‌الملل، فهم ما را از پیامدهای انسانی توافقات سیاسی و نحوه شکل‌گیری هویت ملی در مواجهه با دیگری تکمیل کند و از کنار تجربیات افراد (زائران عتبات در این مقاله) به راحتی عبور نکنند.



مجلس شورای ملی

سواد
اداره
نمره
دوره

متن در دست خط کمال پاشا در روز هفتم از کتب خطی در کتابخانه مجلس شورای ملی
عمر قرآن میگردید بهل حکایتی بر سر بود که سابقاً میفرمودند در بارگاه و در صحن
قیمت یکصد و شصت و شش گریه در محراب قرئین در محراب قرئین در محراب قرئین در محراب
قرئین در محراب قرئین در محراب قرئین در محراب قرئین در محراب قرئین در محراب قرئین
تا کافین منزل بمنزل قرئین در کافین علیهم قرئین از کافین تا شرف را قرئین
مراحت از شرف را کافین قرئین منزل قرئین از کافین علیهم تا کافین منزل
بمنزل قرئین و در هر قرئین خطی که بر از قرآن میشد که حرجی آن بجای کافین
بجای از به حرجی و کافین میزدند و بسیار از آنها نظر میکردند و موبین شفا میزدند
و بعضی از آنها و در ا مقول میساختند تمام این قرئینها و مردن و مقول شدن و دیدن
که بیع بارک سید همه خدمت زوار بجای کافین به صاحب ایرانی بودند و از این اجازت
خفا معلوم نمیداد که از روز ازل بجای و حشر قرئین خدمت مخصوص عجب شده بود و کافین
نمیدانم این عجب چه کردند که باید بخین عقوبت و در روز نمیدانم حلت و سلطنت به
شهر زار نام چه شده نمیدانم مردان عقوبت کافین نمیدانم شجاعان شیر مردان
حیر بر سرش که آن نمیدانم این شیر مردان که شیر مردان از عتبات ازنا زهرش انباشت
بجای آمدی چه شده اند آن عالی مقام که از کافین کافین روز نمیدانم

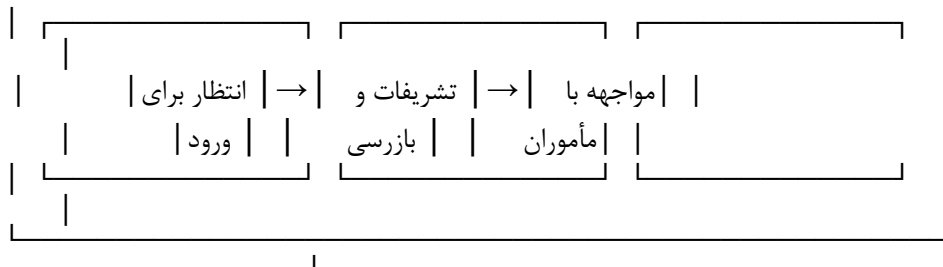
نامه ایرانیان مقیم عتبات به دومین دوره مجلس شورای ملی و طرح مشکلات زوار اعم از تعداد زیاد قرنطینه‌ها

کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام): شناسه سند: ۱۶۰، ۶۱، ۲۹، ۴۰ - سال ۱۳۲۹ ق.

بررسی تجربه قرنطینه و پیامدهای آن از منظر زائران ایرانی عتبات در دوره قاجار □ ۱۰۷

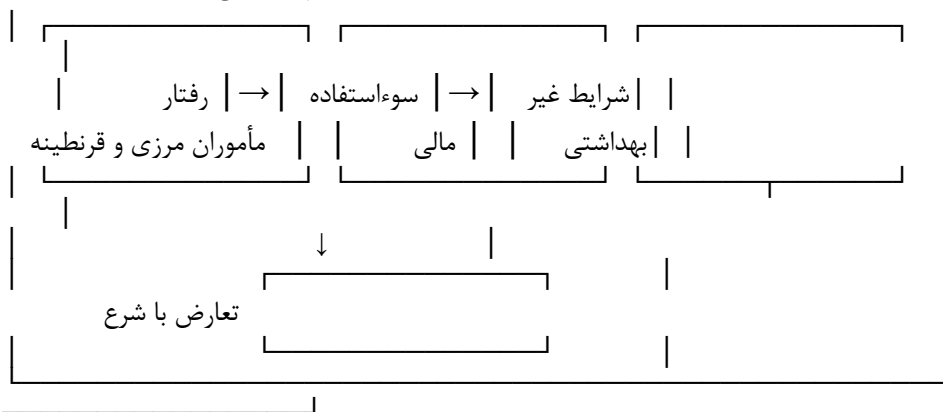
نمودار ۲: فرآیند تجربه زائر از ورود تا خروج قرنطینه

واادی اول: ورود



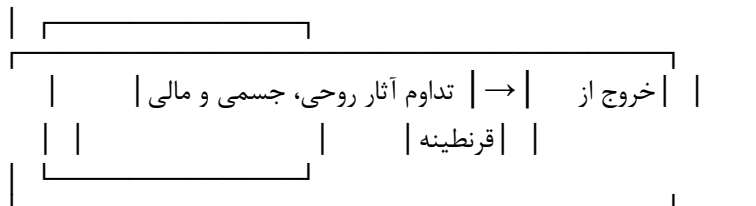
↓

واادی دوم: زیستن



↓

واادی سوم: خروج



فهرست منابع و مآخذ

اسناد:

- آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران: سند ۱۶-پرونده ۵-کارتن ۲۰- سال ۱۳۱۸ق.
 ----- سند ۱۰۹-کارتن ۱۴- سال ۱۳۱۶ق.
 ----- پرونده ۸-کارتن ۱- سال ۱۳۱۸ق.
 ----- سند ۴۳-پرونده ۶-کارتن ۶- سال ۱۳۲۲ق.
 کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی (کمام): شناسه سند: ۱۶۰، ۶۱، ۴، ۲- سال ۱۳۲۹ق.

فارسی:

- آدمیت، فریدون (۱۳۶۲)، *امیرکبیر و ایران*، چاپ هفتم، تهران: خوارزمی.
 ادیب‌الملک، عبدالعلی بن علی (۱۳۶۴)، *سفرنامه ادیب‌الملک به عتبات (دلیل‌الزیرین) ۱۲۷۳ق.*، به تصحیح: مسعود گلزاری، تهران: انتشارات دادجو.
 الگود، سیریل (۱۳۵۲)، *تاریخ پزشکی ایران*، ترجمه: محسن جاویدان، تهران: اقبال.
 بختیاری، شهلا و مؤگان صلائی، «مشکلات سفرهای زیارتی زنان مطالعه موردی: زیارت کربلا در دوره دوم قاجار»، *فصلنامه مطالعات تاریخ اسلام*، بهار ۱۴۰۰، سال ۱۳، شماره ۴۸، صص. ۳۷-۱۱.
 پولاک، یاکوب ادوارد (۱۳۶۱)، *ایران و ایرانیان*، جلد ۱، ترجمه: کیکاووس جهاننداری، تهران: خوارزمی.
 توکلی، آفرین و لیلا مرادی والینی، «قرنطینه‌ی جنوب و تأثیر آن بر رقابت‌های جهانی در جنگ جهانی اول»، *مجموعه مقالات همایش بین‌المللی فارس در جنگ جهانی اول*، ۱۳۸۹، صص. ۲۳۶-۲۲۵.
 جعفریان، رسول (به‌کوشش [بی‌نا] (۱۳۸۹)، *سفرنامه‌های حج قاجاری سفرنامه عتبات و حج ۱۳۱۷ق.*، جلد ۶، تهران: علم.
 چریکف، (۱۳۷۹)، *سیاحتنامه مسیو چریکف*، چاپ دوم، ترجمه: آبکار مسیحی، به‌کوشش: علی‌اصغر عمران، تهران: امیرکبیر.
 حسنلو، امیرعلی، «سیر تاریخی بیماری‌های واگیردار در ممالک اسلامی و نوع مواجهه با آن»، *نشریه پاسخ*، ۱۳۹۹، شماره ۱۸، صص. ۵۰-۲۹.
 درینگل، سلیم، «مبارزه با تشیع در عراق دوران عبدالحمید دوم»، *نامه تاریخ پژوهان*، ۱۳۸۴، ترجمه: نصرالله صالحی، سال ۱، شماره ۲، صص. ۳۳-۱۱.
 رابینو، یاست لویی (۱۳۷۴)، *ولایت دارالمرز ایران گیلان*، ترجمه: جعفر خمایی‌زاده، رشت: طاعتی.
 رحمانیان، داریوش و آفرین توکلی، «بهداشت و سیاست در دوره رضا شاه (مطالعه موردی: قرنطینه جنوب)»، *مطالعات تاریخ فرهنگی، زمستان ۱۳۸۹*، سال ۲، شماره ۶، صص. ۷۶-۶۱.

بررسی تجربه قرنطینه و پیامدهای آن از منظر زائران ایرانی عتبات در دوره قاجار □ ۱۰۹

رحمانیان، داریوش و ثریا شهنساری، «جایگاه عتبات عالیات در مناسبات ایران و عثمانی عصر قاجار مطالعه موردی: زوار و حمل جناز»، *مطالعات تاریخ فرهنگی*، پژوهشنامه انجمن ایرانی تاریخ، پائیز ۱۳۹۱، دوره ۴، شماره ۱۳، صص. ۲۰-۱.

سپهرکاشانی، محمدتقی لسان‌الملک (۱۳۵۱)، *ناسخ‌التواریخ سلاطین قاجاریه*، جلد ۲، به تصحیح: محمدباقر بهبودی، قم: مؤسسه مطبوعاتی دینی.

سیاح، محمدعلی (۱۳۵۹)، *خاطرات حاج سیاح یا دوره خوف و وحشت*، به تصحیح: سیف‌الله گلکار، به کوشش: حمید سیاح، زیر نظر: ایرج افشار، تهران: امیرکبیر.

طباطبایی مجد، غلامرضا (۱۳۷۳)، *معاهدات و قراردادهای تاریخی در دوره قاجاریه*، تهران: موقوفات محمود افشار.

عامری، زهرا و سید احمد حبیب‌نژاد، «اعمال قرنطینه برای کنترل بیماری‌های واگیردار با نگاهی به نظام حقوقی ایران»، *مطالعات حقوق عمومی*، بهار ۱۴۰۰، دوره ۵۱، شماره ۱، صص. ۱۹۰-۱۷۱.

عباسی، محمدرضا و پرویز بدیعی (۱۳۷۲)، *گزارش‌های اوضاع سیاسی، اجتماعی و ولایات عهد ناصری (۱۳۰۷ ق.)*، تهران: پژوهشکده اسناد سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

عصمت‌السلطنه، مهرماه (۱۳۸۹)، *سفرنامه‌های حج قاجاری: سفرنامه مکه*، جلد ۴، به کوشش: رسول جعفریان، تهران: علم.

عضدالملک، علی‌رضا خان (۱۳۷۰)، *سفرنامه عضدالملک به عتبات*، به کوشش: حسن مرسلوند، تهران: مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی.

علویه کرمانی، حاجیه خانم (۱۳۸۹)، *سفرنامه‌های حج قاجاری: روزنامه سفر حج*، جلد ۵، به کوشش: رسول جعفریان، تهران: علم.

فراهانی، میرزا محمدحسین (۱۳۶۲)، *سفرنامه میرزا محمدحسین فراهانی*، به کوشش: مسعود گلزاری، تهران: فردوسی.

فهادمعمتمد، محمود (۱۳۲۶)، *تاریخ روابط سیاسی ایران و عثمانی*، تهران: کتابخانه ابن‌سینا.

فووریه، ژان باتیست (۱۳۶۸)، *سه سال در دربار ایران*، ترجمه: عباس اقبال آشتیانی، به کوشش: همایون شهیدی، تهران: دنیای کتاب.

قاضی عسگر، سید علی (۱۳۸۲)، *حدیث قافله‌ها سفرنامه‌ای شیرین و پرماجرا (۱۲۹۶ ق.)*، میرزا عبدالغفار خان منجم‌باشی، تهران: مشعر.

کاووسی عراقی، محمدحسن (۱۳۸۱)، *فهرست اسناد مکمل قاجاریه (جلدهای ۲۳-۱۵)*، تهران: وزارت امور خارجه. کثیری، مسعود و مرتضی دهقان‌نژاد، «قرنطینه‌های ایران در اواخر دوره قاجار و اوایل دوره پهلوی»، *مجله اخلاق و تاریخ پزشکی ایران*، آذر ۱۳۹۰، دوره ۴، شماره ۶، صص. ۶۲-۵۰.

کوزلک، راینهارت، «فضای تجربه و افق انتظار: دو مقوله‌ی تاریخی»، *مجله نقد اقتصاد سیاسی*، شهریور ۱۴۰۳، ترجمه: امیر صفری.

ماشینچی ماهری، شهروز، «تأثیر کاروان‌های زیارتی و دفن مردگان در عتبات عالیات بر مناسبات ایران و عثمانی (۱۳۴۳-۱۲۶۴ ق.)»، *پژوهشنامه تاریخ تمدن اسلامی*، خرداد ۱۳۹۲، دوره ۴۶، شماره ۱، صص. ۹۳-۱۰۸.

معین، محمد (۱۳۷۱)، *فرهنگ فارسی*، جلد دوم، تهران: امیرکبیر.

ناظم‌الملک، میرزا محمد خان، «خاطرات: گزارشی از مشکلات راه حج، شرکت لنج و قرنطینه طور سینا (از سال ۱۹۱۴ م. / ۱۳۳۲ ق. / ۱۲۹۳ ش.)»، به‌کوشش: رسول جعفریان، میقات حج، زمستان ۱۳۹۴، دوره ۲۴، شماره ۹۴، صص. ۹۸-۱۱۲.

نائب‌الصدر شیرازی، محمدمعصوم (۱۳۸۹)، *سفرنامه مکه تحفه‌الحرمین و سعادة‌الدارین ۱۳۰۵ ق.*، جلد پنجم، به‌کوشش: رسول جعفریان، تهران: علم.

نفیسی، عبدالله فهد (۱۳۶۴)، *نهضت شیعیان در انقلاب اسلامی عراق*، ترجمه: کاظم چایچیان، تهران: امیرکبیر.

ویلم، فلور (۱۳۸۶)، *سلامت مردم در ایران قاجار*، ترجمه: ایرج نبی‌پور، بوشهر: مرکز پژوهش‌های سلامت خلیج فارس.

لاتین:

Ates, Saberi (2010) Bones of contention: Corpse Traffic and Ottoman-Iranian Rivalry in Nineteenth Century Iraq: Comparative studies of south Asia, Africa and the Middle East, 30: 3, 512-532.

Elton, Daniel (2002), *Society and Culture in Qajar Iran: Studies in Honor of Hafez Farmayan*. Costa Mesa, CA: Mazda Publishers.

Oxford English Dictionary, 2000:Q.

Koselleck, Reinhard (1979) *Vergangene Zukunft: Zur Semantik geschichtlicher Zeiten*, Suhrkamp Verlag, Frankfurt am Main.

The Republic of Ragusa (2021), *Orbis Tertius*.

بازتاب سیاست‌های نظامی و دیپلماتیک انگلیس در ایران از دیدگاه روزنامه جنگل (۱۲۹۹-۱۲۹۶ش.)

علی اصغر رجبی^۱

علیرضا اکبری^۲

چکیده

دوره قاجار در تاریخ ایران آمیزه‌ای از نوآوری، تحولات سیاسی شگرف و حضور پررنگ نیروهای خارجی بود. در میان قدرت‌های بیگانه، انگلیس نقشی به‌سزا در رویدادهای معاصر ایران ایفاء کرد و مناسبات این کشور با ایران در فضای سیاسی آن دوران به‌طور کامل مشهود بود. در چنین بستری، جراید به عنوان پدیده‌ای نوظهور در عصر قاجار به سرعت فراگیر شده و نقشی حیاتی در اطلاع‌رسانی داشتند. روزنامه جنگل، نشریه رسمی نهضت جنگل، یکی از این جراید تأثیرگذار بود که وظیفه انعکاس وقایع و بیان افکار رهبران جنبش را برعهده داشت. این پژوهش با بهره‌گیری از شیوه توصیفی-تحلیلی و با محوریت بررسی محتوای روزنامه جنگل در پی آن است که ضمن معرفی و واکاوی مختصر این نشریه، مواضع نظامی و دیپلماتیک انگلستان در ایران را از دیدگاه روزنامه جنگل مورد کنکاش قرار دهد. نتایج پژوهش حاضر نشان می‌دهد که روزنامه جنگل در بازتاب سیاست‌های نظامی و دیپلماتیک بریتانیا در ایران به عنوان یک رسانه آگاهی‌بخش و منتقد نقشی مهم ایفاء کرده است. این روزنامه در شماره‌های مختلف، به طور مداوم به اوضاع سیاسی ایران پرداخته و سیاست خارجی کشورها به‌ویژه بریتانیا را مورد بررسی قرار داده است.

واژگان کلیدی:

ایران، قاجاریه، انگلیس، گیلان، روزنامه جنگل، سیاست‌های نظامی، سیاست‌های دیپلماتیک

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۵/۰۱/۳۰

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۵/۰۳/۲۵

^۱. استادیار گروه تاریخ دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه خوارزمی، تهران- ایران (نویسنده مسئول)

aliasghar.rajabi@khu.ac.ir

^۲. دانش‌آموخته کارشناسی ارشد تاریخ انقلاب اسلامی دانشگاه خوارزمی، تهران- ایران

alirezaakbari80khu@gmail.com



مقدمه

آغاز روابط ایران و انگلیس به تشکیل شرکت تجاری مسکووی در سال ۱۵۵۳م. بازمی‌گردد. با تأسیس این شرکت و سفر آنتونی جنکینسون^۱ و پس از او آرتور ادواردز^۲ و ریچارد ویلز^۳، باب روابط ایران و انگلیس در عهد شاه تهماسب صفوی گشوده شد. این روابط در ابتدا ماهیتی تجاری داشت و بر مبنای توسعه مناسبات بازرگانی میان دو کشور شکل گرفت (هوشنگ‌مهدوی، ۱۴۰۲: ۵۵-۵۴) و در دوران افشاریه و زندیه به مرحله‌ای نوین و برجسته‌تر گام نهاد و با ظهور سلسله قاجار به نقطه اوج خود دست یافت.

مطبوعات که در تاریخ ایران ایفاء‌گر نقشی مؤثر در تحولات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی بودند، پس از مدتی به گیلان راه یافتند. نخستین گام روزنامه‌نگاری در گیلان به تاریخ ۲۴ ربیع‌الثانی ۱۳۲۵ق. / ۱۲ مرداد ۱۲۸۶ش. با انتشار روزنامه "خیرالکلام" به نویسندگی شیخ ابوالقاسم افصح‌المتکلمین برداشته شد (صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۲۶۰/۲؛ نوزاد، ۱۳۷۹: ۹؛ عظیمی، ۱۳۹۶: ۲۹۰؛ رایینو، ۱۳۷۳: ۳۱). روزنامه جنگل یکی از جراید گیلان بود که دیدگاه‌ها و آرمان‌های نهضت جنگل را منتشر می‌کرد (کسمایی، ۱۳۸۳: ۵۳) و بالنسبه اطلاعاتی جامع از سیاست جهان ارائه می‌داد (شاگری، ۱۴۰۲: ۹۹). این روزنامه با توجه به انتشار افکار جنگلی‌ها، حول سه محور اصلی شامل: اخراج نیروهای بیگانه، برقراری امنیت و رفع بی‌عدالتی، مبارزه با خودکامگی و استبداد فعالیت می‌کرد (فخرائی، ۱۳۵۷: ۵۱). از آنجا که انگلیس در سیاست خارجی ایران دوران قاجار نقشی فعال داشت، روزنامه مذکور در بیشتر شماره‌های خود به گزارش سیاست‌ها، مداخلات و کارشکنی‌های آن کشور در قبال ایران می‌پرداخت و در برخی موارد نیز آنها را تجزیه و تحلیل می‌کرد.

سؤال اصلی پژوهش حاضر این است که فعالیت‌های نظامی و دیپلماتیک انگلیس در ایران چگونه در روزنامه جنگل بازنمایی شده است؟ در این پژوهش با تحلیل محتوای روزنامه جنگل به بررسی حضور نظامی و سیاست‌های انگلیس در ایران پرداخته شده است. روزنامه جنگل، انگلیس را به عنوان یکی از عوامل اصلی ناامنی و خرابی در ایران معرفی می‌کند؛ کشوری که با مداخلات نظامی و سیاسی خود در امور ایران، سیاست‌های استعماری‌اش را دنبال می‌کند و در این مسیر از هیچ تلاشی فروگذاری نمی‌کند. روزنامه جنگل، افزون بر افشای نقش مخرب انگلستان در ایران بر ضرورت آگاهی‌بخشی و مقابله با نفوذ این کشور

1. Anthony Jenkinson

2. Arthur Edwards

3. Richard Wills

تأکید دارد و ضمن دعوت از مردم و مسئولان به هوشیاری و مقاومت، می‌کوشد تا همه اقشار جامعه را فارغ از جایگاه و طبقه اجتماعی نسبت به مخاطرات ناشی از حضور و مداخلات انگلستان آگاه ساخته و آنان را به مقابله با این اقدامات ترغیب کند.

پیشینه پژوهش

در رابطه با عنوان پژوهش باید به منابعی مانند آرشیو روزنامه جنگل و کتاب‌هایی مرتبط با این روزنامه توجه شود. از جمله این منابع می‌توان به کتاب مجموعه روزنامه جنگل نوشته امیر نعمتی لیمائی (۱۳۸۹) اشاره کرد که به حروف‌نگاری، مقدمه‌نویسی و تحلیل روزنامه پرداخته است. همچنین کتاب روزنامه جنگل اثر هادی میرزائزاد موحد (۱۳۹۶) در جمع‌آوری، توضیح و حروف‌نگاری شماره‌های این روزنامه نقش دارد. از مقالات پژوهشی در باره روزنامه جنگل که به موضوعاتی نزدیک به موضوع پژوهش حاضر می‌پردازند، مقاله‌ای با عنوان «رویکرد و نگرش‌های اساسی در روزنامه جنگل» نوشته عبدالله متولی (۱۳۹۰) است که ضمن اشاره به اوضاع سیاسی ایران از دوره مشروطه تا ظهور نهضت جنگل، روزنامه جنگل را به عنوان ابزاری برای اشاعه تفکرات و آرمان‌های جنگلی‌ها مورد بررسی قرار داده است. از دیگر مقالات پراکنده در باره روزنامه جنگل می‌توان به مقاله «استقلال و حفظ هویت ملی در بررسی تحلیل محتوای روزنامه جنگل و ارگان جنبش میرزا کوچک خان نوشته علی کریم‌حدیثی (۱۳۹۳) اشاره کرد. وی در این پژوهش با بررسی سیر تاریخی حرکت میرزا کوچک خان و با اتکاء به منابع تاریخی و محتوای روزنامه جنگل، به این نتیجه رسیده است که حرکت میرزا کوچک خان نوعی همبستگی ملی در ایران به‌شمار می‌رود که ذیل دو مؤلفه اصلی استقلال و هویت ملی قابل تحلیل است. از دیگر پژوهشگرانی که به بررسی روزنامه جنگل پرداخته‌اند، قربانعلی کناررودی (۱۳۹۴) است. وی در مقاله‌ای با عنوان «روزنامه جنگل و قانون مطبوعات؛ تحلیلی بر محتوا و مضامین روزنامه جنگل در سال‌های ۱۲۹۴-۱۳۰۰ش» با بهره‌گیری از روش تحلیل محتوا، روزنامه جنگل را سخنگوی رسمی نهضت جنگل دانسته و مؤلفه‌های اصلی آن را در مفاهیمی چون عدالت‌طلبی، وطن‌خواهی و بیگانه‌ستیزی جستجو کرده است. در میان پژوهش‌های انجام‌شده در حوزه مرتبط با موضوع این مقاله می‌توان به مقاله «بازتاب اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه در ایران از منظر روزنامه جنگل (طی سال‌های ۱۲۹۹-۱۲۹۶ش)» نوشته علی‌اصغر رجبی و علیرضا اکبری (۱۴۰۴) اشاره نمود که با واکاوی مطالب منتشرشده در این روزنامه به رفتار

دوگانه آن در قبال روسیه تزاری و بلشویکی پرداخته است تمایز مقاله حاضر با پژوهش‌های پیشین را می‌توان در موضوع و رویکرد آن جستجو کرد. بررسی سیاست‌های انگلستان در روزنامه جنگل تا آنجا که بررسی‌های انجام‌شده نشان می‌دهد، تاکنون به‌طور مستقل مورد توجه پژوهشگران قرار نگرفته است. از این رو، نویسندگان این مقاله با واکاوی بازتاب و تحلیل سیاست‌های انگلستان در روزنامه جنگل کوشیده‌اند تا جنبه‌های کمتر مطالعه‌شده از این نشریه را مورد بررسی قرار دهند. این پژوهش می‌تواند زمینه را برای مطالعات تکمیلی و گسترش تحقیقات آتی در حوزه تاریخ مطبوعات و نهضت جنگل فراهم سازد.

روزنامه جنگل

روزنامه جنگل نخستین بار در تاریخ ۱۹ شعبان ۱۳۳۵ ق. / ۲۰ خرداد ۱۲۹۶ ش. آغاز به کار کرد (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱: ص ۱) و در تاریخ ۱۰ ذی‌قعدة ۱۳۳۸ ق. / ۴ مرداد ۱۲۹۹ ش. به فعالیت خود پایان داد (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۵: ص ۱). این روزنامه در دوره‌های انتشار خود دو رویکرد متفاوت داشت؛ در آغاز، خود را فقط نگاهبان حقوق ایرانیان و منور افکار اسلامیان معرفی می‌کرد، اما با گذشت زمان و تغییر ایدئولوژی، خودش را ناشر افکار کمیته انقلاب سرخ و ارگان حکومت جمهوری شوروی ایران نامید. البته این بخش از روزنامه بازتاب‌دهنده دیدگاه افرادی است که راه خود را از میرزا کوچک خان جدا کرده بودند (میرزائزاد موحد، ۱۳۹۶: ۱۹).

در شماره اول روزنامه جنگل در باره زمان چاپ چنین نوشته شده است: «در ایام هفته بقدر امکان طبع و نشر می‌گردد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱: ص ۱) و در شماره دوم آن نوشته شده که: «هفته دو نمره طبع می‌شود» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲: ص ۱-۸). اما دست‌اندرکاران روزنامه جنگل از پس چاپ برنیامدند و عذر تقصیر آوردند: «کارکنان اداره روزنامه جنگل با آنکه می‌خواستند از کلمه اعتذار فراری باشند متأسفانه این کلمه منحوسه دامنگیر ما شده مجبوریم از قارئین محترم خود عذر بخواهیم. ما در شماره دو به قارئین گرام وعده دادیم که هفته‌ای دو نمره خواهیم انتشار داد. به واسطه موانعی که در میانست، خاصه موانع مطبوعه تا یک مدت خیلی به ایفای وعده خود موفق نتوانیم شد. عجالتاً به همان هفته‌ای یک نمره قناعت می‌کنیم و عنقریب در بعضی از شمارات یک صفحه کاریکاتور هم ضمیمه می‌شود» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳: ص ۸). در شماره پنجم عنوان «هفته دو نمره طبع می‌شود» از روزنامه پاک شده (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۵: ص ۱) و از شماره ششم

عنوان «هر ماه چهار نمره طبع و توزیع خواهد شد» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۶: ص ۱) به صفحه اول این روزنامه اضافه شده و تا شماره سی‌ویکم این عنوان پابرجا مانده است؛ با نگاه به تاریخ چاپ روزنامه جنگل آشکار می‌شود که این روزنامه به صورت منظم چاپ نشده است. از اعضای هیئت تحریریه روزنامه جنگل می‌توان به حسین کسمایی، غلامحسین نویدی کسمایی، میرزا محمدی انشایی، اسماعیل دهقان و علی حبیبی اشاره کرد که از فاضلان گیلان بودند و مدیر آن در اکثر شماره‌های روزنامه، آقای غلامحسین نویدی کسمایی بوده است (فخرائی، ۱۳۵۷: ۱۴۱؛ نوزاد، ۱۳۷۹: ۹۹؛ سهیل‌نقشی، ۱۳۸۱: ۱۱۹؛ صدرهاشمی، ۱۳۶۳: ۱۷۲/۲؛ روح‌الامینی، ۱۴۰۴: ۱۱۷). روزنامه جنگل بیشتر تحت نفوذ جناح زمین‌دار-مذهبی بوده است (آبراهامیان، ۱۴۰۱: ۱۴۱) و عمده مطالبش از نظر موضوعی، حول محور سیاست‌های استعماری دولت‌های خارجی، اوضاع سیاسی ایران، بازتاب وضعیت گیلان، شرح مواضع و اهداف هیئت اتحاد اسلام، حکومت شوروی و نیز موضوعات اجتماعی، اخلاقی و تاریخی شکل گرفته است (میرزائزاد موحد، ۱۳۹۶: ۴۰-۳۹؛ گودرزی، ۱۳۹۴: ۸۲). روزنامه جنگل در دوره‌های مختلف خود به مسئله انگلیس پرداخته و در سال اول انتشار به صورت تقریبی ۲۶ درصد، در سال دوم ۵۲ درصد و در آخرین سال انتشار خود ۳۰ الی ۴۰ درصد به مسئله انگلیس پرداخته است (عباسی، ۱۳۹۴: ۱۱۷-۱۱۶).

بازتاب اقدامات دیپلماتیک انگلیس در ایران

یکی از اهداف روزنامه جنگل بیدار کردن مردم برای بازپس‌گیری هویت ایرانی-اسلامی و مبارزه با استبداد است. این روزنامه با آنکه انگلستان را تنها دشمن ایران و ایرانی می‌داند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۶: ص ۳)، می‌کوشد با بیدار ساختن حافظه تاریخی ایرانیان و یادآوری بلایایی که بر کشور تحمیل شده است، افکار عمومی را آگاه سازد. از جمله این موارد می‌توان به مداخلات روسیه و حمایت از بقایای نظامی آنها در ایران، تحمیل قرارداد ۱۹۰۷ م. و گسترش نفوذ در ایران، ایجاد منطقه حائل به منظور جلوگیری از نفوذ دیگر کشورها به هند از طریق ایران، انعقاد پیمان با ایلات و عشایر بدون اجازه دولت ایران، از دست رفتن بخش‌هایی از خاک ایران، نقش‌آفرینی در اولتیماتوم و تعطیلی مجلس دوم ایران توسط روسیه و نیز تأسیس پلیس جنوب اشاره کرد. اینها تنها بخشی از مسائلی است که روزنامه جنگل برای بیداری مردم ایران بدان‌ها پرداخته است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۳: ص ۳-۱؛ ش ۲۶: ص ۵-۳).

روزنامه جنگل پس از یادآوری چکیده‌ای از روابط ایران و انگلستان می‌کوشد افکار و نگرشی را که از دل جنگل و هیئت اتحاد اسلام برمی‌آید، در مخالفت با انگلستان منتشر کند تا بدین وسیله دست‌کم رسالت خود را در آگاه‌سازی مردم ایفاء کند. در گام نخست، نویسندگان روزنامه جنگل در پی بیداری پایتخت‌نشینان اند و این بیداری را در روشن ساختن اقدامات انگلستان می‌دانند. از این رو، سیاست‌های انگلستان را در دو سطح بررسی می‌کنند. نخست: اقدامات مستقیم آن کشور و دوم: سیاست‌های پنهان و پشت پرده‌اش در ایران

در بخش اقدامات مستقیم، روزنامه جنگل مطالب خود را حول محور تأسیس و عملکرد پلیس جنوب سامان می‌دهد. نویسندگان این روزنامه بر این باورند که جنوب ایران از آن رو برای انگلستان اهمیت دارد که دارای نفت، معادن و فلزاتی است که گرداننده چرخ صنعت آن کشور به‌شمار می‌روند. افزون بر آن، اهمیت سوق‌الجیشی خلیج فارس برای مقاصد تجاری و نظامی نیز بر این جایگاه می‌افزاید. از دیدگاه آنان، انگلستان در اصول سیاسی خود بیش و پیش از هر چیز در پی تأمین منافع خویش است، نه احترام به حقوق دیگر دولت‌ها؛ از این رو می‌کوشد با توجه به اهمیت جنوب ایران، آن منطقه را تحت‌الحمايه خود درآورد و سرنوشت ایران را همانند هندوستان سازد (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۹: ص ۷-۵؛ ش ۱۰: ص ۱).

ایران که در آغاز بی‌طرفی خود را اعلام کرده بود، با نقض این بی‌طرفی از سوی انگلیس مواجه شد و بدین‌سان موجودیت ملت ایران به خطر افتاد و اموال و آذوقه آن چپاول گردید. انگلیس از دیدگاه روزنامه جنگل، دولتی حق‌کُش و عدالت‌ستیز است که همچون مرضی مهلک در جنوب ایران رسوخ کرده و آذوقه مردم را به یغما برده است و اکنون کرمان را به ویرانی کشانده؛ اما این مرض، دیر یا زود سراسر کشور را فرا خواهد گرفت (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۲: ص ۲؛ ش ۱۶: ص ۲؛ ش ۱۸: ص ۳-۱؛ ش ۲۴: ص ۵).

روزنامه جنگل در تحلیل‌های سیاسی خود، دولت انگلستان را از عوامل اصلی تهدید استقلال ایران معرفی می‌کند. از نگاه نویسندگان این روزنامه، انگلیس کشوری دروغگو و تهمت‌زن است که ضمن معرفی اعضای جنبش جنگل به عنوان "استقلال‌طلبان" تلاش دارد از طریق گروهی وطن‌فروش میان مردم ایران تفرقه و نفاق ایجاد کند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۲: ص ۴-۳). این نشریه همچنین انگلستان را محرک و پشتیبان باقی‌مانده نیروهای روسیه‌تزاری در ایران می‌داند؛ نیروهایی که به باور نویسندگان، ماه‌های خونینی را در کشور رقم زدند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۳: ص ۱). همچنین با اشاره به عملکرد سیاسی و اقتصادی انگلستان در شمال ایران می‌نویسد که این دولت در شهر رشت با بهره‌گیری از نفوذ

رئیس بانک انگلیس، مردم را به مخالفت با دولت مرکزی تحریک می‌کند و نسبت به شهرهای همدان، قزوین و تهران نیز برخوردی جسورانه و مداخله‌جویانه دارد. هدف اصلی این اقدامات، ایجاد مسیری از جنوب تا شمال ایران برای رساندن پول و سلاح به چریک‌های وابسته به انگلستان در منطقه قفقاز و همچنین گسترش نفوذ پلیس جنوب تا تهران عنوان شده است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۷: ص ۷؛ ش ۳۱: ص ۲-۱). در مجموع، روزنامه جنگل با رویکردی انتقادی تأکید می‌کند که ایرانیان باید از خلاء قدرت ناشی از خروج نیروهای روسیه تزاری بهره می‌بردند؛ اما غفلت و درنگ بیش از اندازه موجب شد تا انگلستان از فرصت استفاده کرده و جای خالی آن نیروها را پر کند.

این روزنامه در بخش مربوط به سیاست‌های غیرمستقیم، بیش از هر چیز بر نقش خرابکارانه انگلستان در پیشبرد اهداف و مقاصد استعمارگرانه‌اش تأکید دارد. نویسندگان روزنامه معتقدند که انگلستان با جذب و تحریک عناصر خائن در دربار، مملکت را به سوی ویرانی سوق می‌دهد. شخصیت‌هایی چون وثوق‌الدوله و قوام‌السلطنه که از طریق دریافت رشوه و خیانت، امتیازات کشور را به بیگانگان می‌فروشتند، در این روزنامه به عنوان مصادیق بارز "وطن‌فروشان" معرفی شده‌اند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۰: ص ۳-۴). البته انتقادات روزنامه صرفاً به افراد خائن محدود نمی‌شود، بلکه نقش انگلستان در هدایت و تخریب احزاب و گروه‌های سیاسی نیز مورد توجه قرار گرفته است. نویسندگان بر این باورند که در شرایطی که ایران با قحطی، گرسنگی، فقر و تنگدستی دست‌وپنجه نرم می‌کند، هیچ حزبی نمی‌تواند خارج از اراده انگلستان فعالیت کند. این روزنامه معتقد است که انگلستان با فاسد کردن احزاب، مانع اقدامات در راستای منافع ملی می‌شود (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳۱: ص ۶-۷).

روزنامه جنگل، انگلستان را عاملی کلیدی در بی‌ثباتی کابینه‌های ایران معرفی می‌کند و از جمله به دسیسه‌چینی‌های لندن برای سقوط کابینه مستوفی‌الممالک اشاره دارد که در نهایت منجر به سرنگونی دولت وی شد (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳۱: ص ۸). سقوط کابینه علاءالسلطنه نیز به همین دلایل و با دخالت انگلستان رخ داد. با این حال، اقدامات انگلستان فراتر از سقوط کابینه‌هاست؛ این کشور با تشکیل کابینه‌هایی متشکل از «اعضاء متباین‌العقیده و اشخاص متخالف‌السلیقه»، همچون کابینه عین‌الدوله تلاش می‌کرد تا از بروز اقدامات احتمالی مثبت جلوگیری کرده و کابینه را در جهت اهداف خود مهار نماید. روزنامه این رویکرد را یکی از ترفندهای اصلی سیاست انگلستان در ایران می‌داند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۹: ص ۶-۱؛ ش ۱۸: ص ۵-۶). علاوه بر موارد پیشین، روزنامه جنگل انگلستان

را به سرکوب مشروطیت ایران متهم می‌کند؛ هدفی که به یاری روسیه تزاری و خائن داخلی محقق شده است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۶: ص ۵-۳). نویسندگان این نشریه صرفاً به شرح اقدامات انگلستان بسنده نکرده، بلکه راهکاری مشخص یعنی مقابله با این قدرت استعماری را پیش روی مخاطبان قرار می‌دهند و برای بیداری مردم و جلب همراهی آنان، روزنامه از رویکردهای چندگانه‌ای بهره می‌برد. نخست: شرح دقیق اقدامات مداخله‌جویانه انگلستان، دوم: تلاش برای برانگیختن حس ضد استعماری در میان جامعه و سوم: رویارویی با طرفداران داخلی انگلستان. در کنار این موارد، روزنامه با هدف هدایت احمد شاه قاجار به سمت اتخاذ سیاست‌های مستقل، وی را نیز مورد نصیحت قرار می‌داد.

روزنامه جنگل پس از یادآوری خاطرات تاریخی و بازنمایی سیاست‌ها و جنایات انگلستان، مخاطبان خود را به صحنه عمل فرامی‌خواند. این نشریه با خطاب قرار دادن مردم، آنان را به قیام و مقاومت در برابر سلطه انگلستان دعوت می‌کند و باور دارد تا زمانی که این استعمارگر از ایران بیرون رانده نشود، رنگ خوشی دیده نخواهد شد. از نگاه نویسندگان، تحقق این هدف جز با فداکاری ممکن نیست (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۹: ص ۳-۲؛ ش ۲۱: ص ۱؛ ش ۳۱: ص ۴). در کنار نثر شورانگیز سیاسی، روزنامه از قالب شعر نیز بهره می‌گیرد تا پیام خود را با نفوذ و تأثیر بیشتری به جامعه منتقل کند. در مجموع، این روزنامه در طی بیست‌وشش شماره، بیست‌ونه قطعه شعر منتشر کرده است (میرزانژاد موحد، ۱۳۹۶: ۵۴). محتوای این اشعار عمدتاً حول محورهایی چون مقاومت، استقلال، آزادی‌خواهی و بیگانه‌ستیزی می‌چرخد (نظری‌مقدم و نادعلی‌زاده، ۱۴۰۳: ۱۱۹-۱۰۲) و بازتابی از پیوند اندیشه سیاسی و آرمان‌خواهی میهنی در گفتمان جنگلیان به‌شمار می‌رود.

نویسندگان روزنامه جنگل در کنار تلاش برای بیداری مردم و دعوت آنان به قیام در برابر سلطه انگلستان کوشیده‌اند تا احمد شاه را نیز به آگاهی و اقدام فراخوانند. این خطاب‌ها همواره با لحنی آمیخته به احترام و وفاداری بیان می‌شود و با واژگانی نظیر اعلیحضرتا، شهریارا، خسروا و تاجدارا همراه است. در یکی از نمونه‌های روشن، نویسنده با عبارت «گیلانی فدائی شاه است» سخن خود را آغاز می‌کند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۷: ص ۲-۱). روزنامه در عین پایبندی به اصول شاه‌پرستی و تقدیس مقام پادشاهی احمد شاه، ریشه اصلی نابسامانی کشور را در وجود رجال مزدور و مادی‌گرای داخلی می‌بیند؛ کسانی که به جای خدمت به ملت، در قبال پول در جهت منافع بیگانگان عمل می‌کنند. از دیدگاه نویسندگان، احاطه چنین خائنان در پیرامون شهریار ایران، کشور را در مسیر زوال قرار داده است. از این رو، روزنامه با لحنی هشدارآمیز از شاه

می‌خواهد پیش از آنکه سیاست‌های انگلستان و خیانت مزدوران داخلی بر مقدرات ایران چیره شود، دست به اقدام قاطع زده و مملکت‌فروشان را به کیفر برساند. در خاتمه، نویسندگان با شعار «ایران مال ایرانی است» بر ضرورت حفظ استقلال و تمامیت ارضی کشور تأکید می‌ورزند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۷: ص ۴-۱).

در یکی از شماره‌های روزنامه جنگل با عنوان «این چه بدبختی است»، نویسندگان به‌طور صریح سیاست‌های استعماری انگلستان را مورد اعتراض قرار داده و از سلطه گسترده آن بر تمامی شئون کشور انتقاد می‌کنند. آنان با اشاره به حضور مأموران انگلیسی چون مازور استوکس^۱ و مارلینگ^۲ در پایتخت و سراسر ایران معتقدند که کشور زیر یوغ استعمار انگلستان درآمده و پیامد مستقیم این سلطه، گسترش قحطی در سراسر ایران بوده است. به باور نویسندگان، نفوذ انگلیس و خیانت داخلی به حدی رسیده که حتی مسیو براوین^۳، نماینده روسیه بلشویکی که با هدف لغو امتیازات استعماری قدیم به ایران آمده بود (بهار، ۱۳۸۷: ۶۱/۱)، از سوی عناصر وابسته طرد شد و مجال سخن گفتن نیافت. در ادامه، روزنامه همچنان با لحنی محترمانه و خطاب‌هایی چون «تاجدارا» و «علیحضرتا» می‌کوشد تا احمد شاه را از بی‌عملی در برابر این شرایط آگاه سازد. نویسندگان با مقایسه وضعیت کنونی با دوران شاه سلطان حسین، سیاستمداران و درباریان زمان را به بی‌کفایتی و وابستگی به بیگانگان متهم می‌کنند و هشدار می‌دهند که اگر پادشاه در برابر این منجلاب فساد و سلطه دست به اقدام نزند، کشور بار دیگر در ورطه نابودی فرو خواهد رفت (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳۰: ص ۵-۱).

روزنامه جنگل در سال دوم انتشار از موضع پند و هشدار فاصله گرفته و لحن آن به سوی انتقاد مستقیم از سلطنت احمد شاه قاجار تغییر می‌یابد. در مقاله‌ای با عنوان «من مأیوسم»، احمد شاه شخصی بی‌اعتناء به سرنوشت مملکت توصیف شده است (روزنامه جنگل، س ۲، ش ۲: ص ۷-۵). این تغییر لحن، مقدمه‌ای بر دگرگونی گسترده‌تر در ایدئولوژی روزنامه بود که در سال سوم به صورت آشکار اعلام گردید. در شماره نخست از سال سوم، روزنامه جنگل با صراحت مشی جدید خود را چنین تبیین می‌کند: «مشی اساسی و سیاسی جنگل مانند همه‌وقت، محو ظلم و جور، قطع ایادی جابره پادشاه و درباریان ظالم [...] رفع تجاوز سرمایه‌داران انگلیس و سایرین و تخلیه ایران از قشون متجاوز انگلیس و الغاء کلیه امتیازات و قراردادهای می‌شوم قدیم و جدید و تحکیم حکومت جمهوری شوروی است» (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱: ص ۱).

^۱. Major Stokes

^۲. Sir Percy Lyraine Marling

^۳. Monsieur Brovin

این بیانیه، نشانه گذار از گفتمان اصلاح‌گرایانه به گفتمان انقلابی و هم‌سویی آشکار با ایدئولوژی بلشویکی بود. زمینه‌های این گرایش را باید در شرایط بین‌المللی پس از انقلاب روسیه و پیام جهانی لنین جستجو کرد. لنین بر آن بود که نیروی رهایی‌بخش جدیدی در ملت‌های آسیایی در بند استعمار شکل بگیرد تا بتواند شکست‌های جبهه غربی را جبران کند. از نگاه پژوهشگران، جنگلیان در این منظومه جایگاهی طبیعی یافتند، زیرا در همان زمان، در شمال ایران جنبشی مسلحانه با شعار عدالت اجتماعی و استقلال سیاسی در جریان بود (پرسیتس، ۱۳۹۲: ۱۶-۱۵). همچنین گسترش حضور ارتش سرخ در مرزهای شمالی باعث شد تا اندیشه کمونیستی در گفتمان جنگل تقویت شود. در پی این تحول فکری، تصویر شاه در روزنامه جنگل نیز دگرگون شد. در سال‌های پایانی انتشار، پادشاه دیگر نماد امید نیست؛ بلکه به عنوان عنصری همدست بیگانگان معرفی می‌شود. نویسندگان روزنامه، احمد شاه را کسی می‌دانند که «همه آرزوهای بیچاره ایرانی را زیر پا گذاشته عوض همراهی با ملت و سعی در استخلاص آن‌ها با امراء و مرتجعین مملکتی با قوای انگلیس و نیکلا متفق گشته فداکاران غرب و جنوب را محو نموده عطف توجه به حدود گیلان نمودند» (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱: ص ۲). بدین ترتیب، روزنامه جنگل از مرز وفاداری سلطنت‌طلبانه گذشته و با پذیرش گفتمان انقلابی و عدالت‌محور، موضعی رادیکال و ضدسلطنتی اتخاذ می‌کند.

در یکی از ابعاد تأمل‌برانگیز مواضع روزنامه جنگل، نویسندگان آن به نقد و ارزیابی سایر مطبوعات کشور می‌پردازند و به‌ویژه روزنامه‌هایی را که با خوش‌بینی یا سکوت نسبت به سیاست‌های استعماری انگلستان می‌نوشتند، مورد سرزنش قرار می‌دهند. در شماره‌ای از روزنامه جنگل ضمن اشاره به نوشته‌های چاپ‌شده در مطبوعات، با استدلال‌های تاریخی و سیاسی خوش‌بینی آنان به انگلستان را رد می‌کند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۷: ص ۶-۴) و در شماره‌های بعدی، این برخورد رنگ تندتری به خود می‌گیرد. جنگل در شماره پانزدهم به صراحت از نویسندگانی که در جهت رضایت زمامداران وقت، قلم بر ضد منافع ملت ایران می‌زنند، انتقاد کرده و سکوت یا همراهی آنها را نوعی خیانت می‌شمرد (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۵: ص ۵-۱). این اعتراض در شماره بیست‌ودوم مشخصاً متوجه روزنامه رعد و مدیر آن سید ضیاءالدین طباطبایی است؛ چهره‌ای که از سوی جنگل به عنوان طرفدار و توجیه‌گر سیاست‌های انگلیس در ایران معرفی شده است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۲: ص ۵-۱). در این موضع‌گیری‌ها، روزنامه جنگل کوشید نشان دهد که استعمار تنها در سطح نظامی و سیاسی رخ نمی‌دهد، بلکه در حوزه مطبوعات و افکار عمومی نیز جریان دارد. این نگاه،

روزنامه را به یکی از نخستین نشریات منتقد در تاریخ مطبوعات گیلان تبدیل می‌کند که استقلال قلم را جزئی از استقلال ملی می‌داند و مقابله با قلم‌های اجیرشده را جزئی از مبارزه با سلطه استعمار تلقی می‌کند.

بازتاب اقدامات نظامی انگلیس در ایران

در بخش مربوط به اقدامات نظامی، روزنامه جنگل حضور و عملکرد نیروهای بیگانه را به‌ویژه در دوران جنگ جهانی اول به شدت مورد انتقاد قرار می‌دهد. نویسندگان، بی‌اعتنایی انگلستان به بی‌طرفی ایران در جنگ جهانی و تشکیل قوه نظامی موسوم به پلیس جنوب را نمونه‌ای آشکار از نقض استقلال ملی معرفی می‌کنند؛ نیرویی که به جای ایجاد امنیت، در عمل نقش بازوی نظامی دولت بریتانیا را در سراسر کشور برعهده داشت. در این میان، تأکید ویژه روزنامه بر اقدامات ارتش انگلیس در استان گیلان است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳: ص ۴-۶). مطابق رویکرد روزنامه، حفظ تمامیت و استقلال ایران، اساس هر اقدام سیاسی و نظامی محسوب می‌شود. از همین منظر، دفاع از گیلان در برابر تجاوز قوای روسیه و ایستادگی در برابر نفوذ نظامی انگلیس در زمره اهداف اصلی هیئت اتحاد اسلام قرار می‌گیرد. روزنامه جنگل در شماره‌های بعدی خود، نه‌تنها از این هیئت به عنوان ستاد مقاومت یاد می‌کند، بلکه خود را در مقام سخنگوی آرمان‌های ضد استعماری آن قرار می‌دهد و وظیفه اصلی مطبوعات را پشتیبانی از جهاد آزادی‌خواهان می‌داند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۲: ص ۳). در برابر مخالفان داخلی و عناصر سازشکار، روزنامه موضعی بی‌تسامح اتخاذ می‌کند. در شماره سیزدهم به‌صراحت اعلام می‌دارد که هیچ مصالحه‌ای میان مبارزان هیئت اتحاد اسلام و نیروهای اشغالگر امکان‌پذیر نیست و سازش با بیگانگان به معنای از دست دادن استقلال و عزت ملی است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۳: ص ۴-۳). بدین ترتیب، گفتمان نظامی جنگل بازتابی روشن از گذار از مقاومت فرهنگی و قلمی به مقاومت عملی و دفاع مسلحانه از استقلال ایران است.

در ادامه رویکرد ضداستعماری خود، روزنامه جنگل در عرصه نظامی بیش از هر چیز بر ضرورت دفاع از گیلان و حفظ استقلال ایران در برابر دو قدرت اشغالگر روس و انگلیس تأکید دارد. به گزارش شماره سی‌ویکم، روزنامه یادآور می‌شود که هیئت اتحاد اسلام برای دفع حملات روسیه و جلوگیری از اشغال شهرهای گیلان از جمله رشت و بندرانزلی، اقداماتی جدی انجام داده است. این اقدامات به‌ویژه در شرایطی صورت گرفت که بنا به نوشته

روزنامه، قوای دولتی در گیلان حضور نداشتند تا از نوامیس مردم دفاع کنند، از این رو، هیئت اتحاد اسلام ناچار شد خود به تهیه سلاح و ساماندهی نیروها دست بزند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۳۱: ص ۵-۳). بدین سان مقاومت مردمی که به ابتکار جنگلیان شکل گرفته بود، جایگزین ناتوانی ساختار رسمی دولت شد و جنبه‌ای ملی به خود گرفت.

در شماره شانزدهم، ذیل عنوان «مداخلات حق‌شکنانه انگلیس در ایران»، روزنامه با صراحت از عملکرد نیروی پلیس جنوب، ستم به مردم کرمان و امتیازگیری‌های پیاپی بریتانیا از حکومت مرکزی انتقاد می‌کند. نویسندگان اذعان دارند که هر قدر در باره این ستم‌ها قلم زده شود، باز کم است و از دولت و مردم برای مقابله با این وضع یاری می‌طلبند (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۱۶: ص ۴-۲). در ادامه، در شماره‌های مختلف، بار دیگر به افساد و نفوذ انگلیس در ایران پرداخته و از گسترش دسیسه‌های آن قدرت در دستگاه حکومتی و در میان مردم سخن می‌گوید. در همین راستا، روزنامه جنگل به اقدامات مستقیم بریتانیا در گیلان اشاره می‌کند و از جمله آنها تلاش‌های کنسول انگلیس در رشت برای تحریک مردم علیه حکومت است (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۷: ص ۷). روزنامه همچنین ورود نظامیان انگلیس به گیلان را محکوم کرده و هشدار می‌دهد که سیاست لندن از جنوب تا شمال یکسان است و در این زمینه چنین می‌نویسد: «باز هم دولت انگلیس تعقیب رویه سابقه خود را از نظر فراموش نکرده بلکه پلیس جنوب که سهل است به خیال تأسیس پلیس در صفحات دیگر حتی شمال افتاده» (روزنامه جنگل، س ۱، ش ۲۶: ص ۳-۲). این اعتراضات منحصر به قلم نبود و بنا بر اسناد موجود، هیئت اتحاد اسلام طی نامه‌ای رسمی به وزارت امور خارجه هشدار داد که اگر دولت ایران اقدام پیشگیرانه‌ای در برابر نفوذ نظامی انگلیس در شمال انجام ندهد، ناگزیر میان نیروهای محلی و قوای انگلیس درگیری نظامی شکل خواهد گرفت (عظیمی، ۱۳۷۷: ۳۰). به این ترتیب، روزنامه جنگل در مواضع نظامی خود تصویری از اصالت دفاع ملی و استقلال منطقه‌ای گیلان ارائه می‌دهد؛ مقاومتی که نه بر پایه منازعه محلی، بلکه بر اساس اصول ضد استعماری و حفظ تمامیت ارضی ایران سامان یافته بود. گفتمان نظامی جنگل، اگر چه در ظاهر روایت قلمی یک نهضت است، در جوهر خود اعلام آمادگی برای مبارزه‌ای همه‌جانبه در برابر سلطه سیاسی و نظامی بیگانگان به شمار می‌رفت.

در دوره‌های دوم و سوم انتشار، روزنامه جنگل بیش از پیش به ایفای نقش خبری و افشاگرانه روی می‌آورد و با توصیف جزئیات رخدادها می‌کوشد تا توجه ایرانیان را به وضعیت آشفته و تجاوز بیگانگان در گیلان جلب کند. در این مقطع، یکی از محورهای اصلی اعتراض

روزنامه، رفتار خشونت‌آمیز سربازان هندی تحت فرمان انگلیس است که در پی دستورات مستقیم فرماندهان بریتانیایی به غارت اموال و آزار مردم بومی دست‌زده‌اند. نویسندگان با لحنی آمیخته به خشم و تأسف، این عمل را نمودی از سقوط اخلاقی استعمارگران می‌دانند و نسبت به رفتار نیروهای هندی اظهار شگفتی می‌کنند؛ مردمانی که خود قرن‌ها زیر یوغ استعمار بریتانیا بوده‌اند، اما اکنون به ابزار همان قدرت در سرکوب مردم ایران تبدیل شده‌اند. در تحلیل روزنامه، این وضعیت نماد وارونگی تاریخی است: نویسندگان یادآور می‌شوند که آخرین رویارویی ایران با هند به زمان نادر شاه افشار و حدود دویست سال پیش بازمی‌گردد؛ رخدادی که با پایان جنگ و بازگشت سپاه ایرانی خاتمه یافت، اما در قرن بیستم میلادی، این انگلیس است که قرن‌هاست هند را قتل و غارت می‌کند و اکنون سربازان هندی - به جای انتقام از استعمارگر واقعی - در گیلان دست به تلافی رفتار نادر شاه زده‌اند. از دیدگاه روزنامه جنگل، این تناقض تلخ نشان می‌دهد که استعمار نه فقط سرزمین‌ها را، بلکه ذهن‌ها را نیز تسخیر کرده است؛ چنانکه قربانی دیروز، امروز در نقش جلاد ظاهر می‌شود. چنین موضعی افزون بر بیان خشم مردمی، نشان‌دهنده کوشش آگاهانه روزنامه جنگل برای جهانی کردن پیام ظلم در گیلان است؛ یعنی پیوند دادن تجربه استعمار در ایران با سرگذشت ملت‌های دیگر آسیایی از جمله هند و یادآوری اینکه مبارزه ضداستعماری، جنبشی فراتر از مرزهای ملی و در ذات خود انسانی است (روزنامه جنگل، س ۲، ش ۱: ص ۶).

در ادامه گزارش‌های میدانی خود، روزنامه جنگل با دقتی کم‌نظیر از ابعاد جغرافیایی اشغال گیلان توسط نیروهای بیگانه پرده برمی‌دارد و سیمایی از یک بحران تمام‌عیار نظامی و انسانی ترسیم می‌کند. افزون بر حضور سربازان هندی که در خدمت اهداف بریتانیا قرار گرفته بودند، روزنامه به اشغال متوالی مناطق پیربازار، خمام و کوچصفهان اشاره می‌کند و از گسترش نفوذ نیروهای انگلیسی به سوی غرب و شرق شهر رشت خبر می‌دهد. روزنامه از انتقال مداوم نیرو و مهمات از رشت به دیگر نواحی گیلان خبر داده و تصرف مراکز حساس شهری همچون کنسولخانه و بانک را نشانه‌ای از استقرار کامل سلطه نظامی انگلیس می‌داند. نویسندگان با لحنی خشم‌آلود، این تصرفات را تجاوزی آشکار به حقوق ملت ایران تعبیر کرده و از قحطی و گرانی ناشی از حضور بیگانگان سخن می‌گویند؛ وضعیتی که زندگی روزمره مردم را به مرز فروپاشی رسانده بود. اوج این رفتارها در روایتی دردناک از بمباران رشت توسط هواپیماهای انگلیسی بازتاب یافته است؛ واقعه‌ای که نه فقط نشانه‌ای از ویرانی

فیزیکی شهر، بلکه نماد سقوط حرمت انسانی و بی‌پروایی استعمار در مواجهه با مردم بی‌دفاع بود (روزنامه جنگل، س ۲، ش ۱: ص ۳-۴).

پس از بمباران و ویرانی‌های رشت، روزنامه جنگل در گزارش‌هایی جانسوز به تصویر فجایی می‌پردازد که نیروهای انگلیسی پس از اشغال شهر رقم زده‌اند. در این روایت‌ها، رشت دیگر شهری زنده و پرتحرک نیست، بلکه پهنه رنجی است که بر آن آتش بی‌رحمی استعمار افتاده است. روزنامه از آزار و شکنجه اهالی، محبوس کردن مردم و غارت منازل سخن می‌گوید و با ذکر نمونه‌های مشخص، عمق فاجعه را مستند می‌سازد: خانه‌های عزت‌الله خان، حاج محمدعلی، آقای داودزاده، حاج میرزا محمدرضا مجتهد، حاج سید محمود مجتهد، حاج احمد کسمایی و دیگران به طور مستقیم در معرض چپاول و تخریب قرار گرفته‌اند؛ نه به صورت تصادفی، بلکه با قصد تحقیر و ارباب ملت. در کنار این، روزنامه به آسیب‌های شهری گسترده اشاره می‌کند: تخریب و غارت بانک روسی، تکیه مستوفی، سینمای خورشید، مهمانخانه متروپل و مغازه‌های بازارچه سبزمیدان، چهره شهر را به میدان ویرانی بدل ساخته است. اما آنچه گزارش را از سطح توصیف جنگی فراتر می‌برد، افشای نقش همکاران داخلی و راهنمایان انگلیسی‌ها است [...] که آنان را به صراحت عاملان راهیابی دشمن به شهر معرفی می‌کند (روزنامه جنگل، س ۲، ش ۱: ص ۴-۶). این گزارش‌ها نشان می‌دهد که از دیدگاه روزنامه جنگل، ویرانی رشت صرفاً محصول جنگ نیست، بلکه نتیجه پیوند خیانت داخلی با تجاوز خارجی است، پیوندی که بنیان اجتماعی و اخلاقی جامعه را هدف گرفته است. روزنامه با بازشمردن نام‌ها و مکان‌ها، به مردم یادآوری می‌کند که استعمار تنها در بیرون از مرزها نیست؛ درون جامعه نیز ریشه می‌دواند، در وجدان‌های سست و در قلم‌های فروخته‌شده‌ای که راه دشمن را هموار می‌کنند. از این منظر، روایت فجایع رشت نه فقط شرح مصیبت، بلکه اعلان وجدان ملی در برابر خیانت و تسلیم است.

روزنامه جنگل با تکیه بر اصل "حق دفع شر"، رویکردی تدافعی- فرهنگی را در پیش می‌گیرد تا مقاومت در برابر تجاوز خارجی را نه یک انتخاب، بلکه یک ضرورت تاریخی و اخلاقی جلوه دهد و برای اثبات این مدعا به پیشینه تاریخی ملت‌ها رجوع می‌کند و با استناد به تجربه تاریخی کشورهای چون فرانسه و روسیه تزاری نشان می‌دهد که مقاومت در برابر اشغالگری حتی با وجود قدرت‌های بزرگ، امری ممکن و گاه گریزناپذیر است (روزنامه جنگل، س ۲، ش ۱: ص ۸). با وجود این، در ورای گفتمان آرمان‌گرایانه مقاومت در روزنامه جنگل، نهضت جنگل با محدودیت‌ها و چالش‌های متعددی مواجه بود. کمبود سلاح و نیرو،

مشکلات مالی و فشارهای داخلی ناشی از فعالیت مخالفان و جریان‌های محافظه‌کار، ظرفیت عملیاتی نهضت را کاهش می‌داد. همچنین، مقابله مستمر با قدرت‌های خارجی موجب فرسایش منابع انسانی و مالی جنبش شده و تداوم فعالیت‌های آن را با دشواری‌های جدی مواجه می‌ساخت. این محدودیت‌ها در کنار امید به یافتن راهی برای پایان دادن به درگیری‌ها، رفته‌رفته سایه مذاکرات صلح را بر فضای سیاسی گیلان گسترده بود. اخباری مبنی بر گفتگو میان نظامیان انگلیس و هیئت اتحاد اسلام، اگر چه هنوز به توافق قطعی نینجامیده بود، از وجود کانال‌های ارتباطی و تلاش برای یافتن راه‌حلی دیپلماتیک حکایت داشت؛ چنانکه مکاتبات رسمی از ارسال مواد قرارداد صلح هفت ماده‌ای از سوی کنسولگری انگلیس به هیئت اتحاد اسلام خبر می‌داد (عظیمی، ۱۳۷۷: ۱۵۲).

روزنامه جنگل در پی غم و اندوه ناشی از بمباران‌های مکرر و وحشتناک گیلان، به وقایع مهم در باره طغیان امیر اسعد فرزند سپهسالار اعظم در تنکابن می‌پردازد که در همکاری با نیروهای انگلیسی، سعی در ترویج اهداف استعمارگرانه دارد. اخباری از حملات هوایی مداوم انگلیس به مناطق احمد گوراب، پسیخان، فومن و کسما همچنان به نسبت قبل تداوم دارد. نتایج این بمباران‌ها نه تنها به خرابی دکان‌ها و کشته شدن سه شهروند بی‌گناه، بلکه به عدم تأمین نیازهای اساسی زندگی و به خطر افتادن جان بسیاری از افراد منجر شد. به‌علاوه، این حملات باعث کشته شدن چندین رأس حیوان و آسیب به مریضخانه کسما و فومن نیز گردید. در ادامه، روزنامه به تعدیات نیروهای انگلیسی در مناطق منجیل، سیاه‌رود، امامزاده هاشم و اطراف شهر رشت اشاره می‌کند که نشانگر گسترش دامنه فجایع و خشونت‌ها در مناطق مختلف است (روزنامه جنگل، س ۲، ش ۱: ص ۶-۷؛ س ۲، ش ۲: ص ۱-۲). با وجود این شرایط، نیروهای انگلیسی از طریق رئیس بانک شاهنشاهی پیشنهاد صلح را به کمیته اتحاد اسلام منتقل کردند. هر چند این پیشنهاد در ظاهر با هدف پایان دادن به درگیری‌ها مطرح شده بود، اما به نظر می‌رسد که ملاحظات سیاسی و اقتصادی نیز در طرح آن نقش داشته است. در پی این درخواست، کمیته اتحاد اسلام برای بررسی شرایط و امکان دستیابی به توافق، مذاکرات صلح را در باغ صفه‌سر در نزدیکی شهر آغاز کرد (روزنامه جنگل، س ۲، ش ۲: ص ۲-۳).

روزنامه در شماره دوم از سال دوم خود از انعقاد معاهده صلح میان هیئت اتحاد اسلام و انگلستان خبر می‌دهد و مفاد این معاهده را چنین شرح می‌دهد: «به تاریخ دوازدهم ماه آگوست ۱۹۱۸ که مطابق با ششم ذی‌قعدة الحرام ۱۳۳۶ می‌باشد آقایان کنل ماتیوز^۱ رئیس

^۱. Matthews

قشون و جناب مستر مایر^۱ نماینده سیاسی انگلیس (از طرف قشون انگلیس در شمال ایران) برای اصلاح حاضر شده. در باغ صفه سر حاجی سید محمود با نمایندگان کمیته اتحاد اسلام که عبارت از آقای دکتر ابوالقاسم خان و آقای میرزا رضا خان می‌باشند داخل مذاکره شده بشرایط ذیل عقد ائتلاف بستند! (۱) نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می‌شوند که قوای مسلحه در راه قزوین و انزلی که معروف به راه عراق است و نزدیکی‌های آن نگاه ندارند. توضیح آنکه هر گاه قوای مسلحه دیگری سوای نظامیان انگلیس یا نظامیان دولت ایران عازم گیلان از راه عراق باشند نمایندگان نظامیان انگلیس قبول می‌کنند که در جمال‌آباد آنها را نگاه داشته تا کمیته اتحاد اسلام از مقاصد آنها مستحضر شده، در صورتی که بر علیه آنها هستند حق دارند که در همان راه از آنها با قوه اسلحه ممانعت نمایند. (۲) نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می‌شوند که صاحب‌منصبان خارجه را اخراج نموده و از دولت‌هایی که با دولت انگلیس در حال جنگند صاحب‌منصب استخدام ننماید. (۳) نمایندگان کمیته اتحاد اسلام متعهد می‌شوند تهیه خوراک لازمه برای قوه موجوده انگلیس در گیلان بنمایند و نمایندگان نظامی انگلیس هم متقبل می‌شوند که افراد مسلحه و غیرمسلحه برای جمع‌آوری آذوقه به صفحه گیلان اعزام ندارند. (۴) نمایندگان اتحاد اسلام متعهد می‌شوند که اسرای دولت انگلیس را که عبارت از کاپیتان نوئل^۲ و لیوتنان موریس^۳ و کلنل شامانوف^۴ و کاپیتان استریک^۵ و صمصام‌الکتاب می‌باشند رد کرده اسرای کمیته اتحاد اسلام را در هر نقطه هست، تحویل بگیرند. (۵) نمایندگان قشون انگلیس متعهد می‌شوند که در داخله ایران مداخله ننمایند مگر در صورتی که ایرانی‌ها با دشمنان انگلیس مساعدت کرده بر ضد انگلیس قیام نمایند. (۶) نمایندگان قشون انگلیس قول دادند که به هیچ وجه در مقاصد کمیته اتحاد اسلام مادامی که مربوط به پیش بردن منافع دشمنان انگلیس نیست ضدیت ننمایند. (۷) از اهالی دعوت بشوند که برای حفظ خود حاکمی موقتاً انتخاب نمایند تا حکومت ایران نماینده خود را بفرستد. (۸) نمایندگان طرفین متعهد می‌شوند که قوای مسلحه آنها به هیچ وجه داخل شهر نشوند» (روزنامه جنگل، س ۲، ش: ص ۳-۴).

از سوی دیگر هیئت اتحاد اسلام زیاد نمی‌توانست به این معاهده خوش‌بین باشد، زیرا در نامه‌ای از شیخ احمد رشتی به هیئت اتحاد اسلام، به خرید گسترده گندم توسط انگلیسی‌ها

^۱. Mayer

^۲. Noel

^۳. Morris

^۴. Shamanov

^۵. Strick

و کارگزاران انگلیس اشاره می‌کند که باعث گرسنگی بیشتر مردم می‌شدند (کشاورز، ۱۳۷۱: ۵۶) و به همین خاطر روزنامه جنگل به انگلیسی‌ها در باره نقض معاهده صلح هشدار داده و می‌نویسد: «ارزاق از هر قبیل فوق‌العاده گران مخصوصاً برنج الآن که اول حاصل است چهار قوتی که عبارت از بیست من شاه باشد یک قوتی شش تومان نیم آن‌هم به زحمت حاصل می‌شود و برنج صدری هم اضافه از هشت تومان است. این عسرت ارزاق و گرانی فقط برای این است که دلال‌ها و قسمتی از تجار مسلمان‌نما و ارمنی و غیره در سر راه‌های اطراف شهر به محض اینکه برنجی و مأكولات وارد شهر می‌شود به قیمت گزاف خریده با مختصر نفعی به انگلیس‌ها می‌فروشند و نمی‌گذارند به شهر وارد شود اهالی بخرند. نمایندگان دولت انگلیس در صورتی که یکی از مواد صلح ایشان با کمیته اتحاد اسلام این است که آذوقه را از کمیته خواسته ابدأً مداخله نکنند. معهذا نقض این ماده نموده در نهایت عجله قوت و آذوقه اهالی پریشان روزگار را جمع کرده می‌برند. اهالی عریضه به مقام کمیته عرض نمودند از طرف کمیته به انگلیس‌ها اخطار شد که بر طبق معاهده خود رفتار کنند هنوز جواب مکفی نرسید. کمیته محض اینکه به کلی محصول گیلان از میان نرود قدغن نمود که از اطراف برنج وارد شهر نشود تا قرار قطعی در این خصوص بدهند. فعلاً برای این مسئله به اهالی سخت می‌گذرد همه منتظرند که کمیته موجبات آسایش آنها را از همه جهت فراهم نمایند» (روزنامه جنگل، س ۲، ش ۲: ص ۸-۷).

پس از دوره‌ای سکوت و توقف انتشار که از ۴ ربیع‌الثانی سال ۱۳۳۷ق. تا ۱۴ شوال سال ۱۳۳۸ق. به طول انجامید، روزنامه جنگل با آغاز دوره سوم خود، شاهد تحولی بنیادین در مرام و مسلک اصلی خویش بود. در این دوره جدید، نویسندگان روزنامه که اکنون زیر چتر حمایتی "کمیته انقلاب سرخ" فعالیت می‌کردند، رویکردی قاطعانه در پیش گرفتند. نخستین گام در این تغییر، مؤاخذه رسمی انگلیس به دلیل نقض آشکار بی‌طرفی ایران در جریان جنگ جهانی اول بود. افزون بر این، روزنامه جنگل با صدور دعوتنامه‌ای خطاب به کارگران و رنجبران سراسر جهان، آنها را به پیوستن به مبارزه علیه قشون اشغالگر انگلیس فراخواند. پیام روشن روزنامه این بود که تا بیرون راندن کامل سربازان بیگانه از ایران، مبارزه باید استمرار یابد. این فراخوان ابعاد بین‌المللی به مبارزه علیه اشغالگری بخشید و بر ماهیت طبقاتی و ضد استعماری مقاومت تأکید ورزید (روزنامه جنگل، س ۴، ش ۱: ص ۳؛ س ۴، ش ۴: ص ۲-۱). تحلیل گفتمان مقاومت در این دوره بر پایه‌هایی چون وحدت طبقاتی علیه استعمار، ضرورت مبارزه مسلحانه تا کسب پیروزی نهایی و نفی هر گونه سازش با نیروهای اشغالگر استوار بود.

نتیجه‌گیری

تاریخ روابط ایران و انگلیس برگی مهم در تاریخ معاصر ایران است. این روابط از دوره صفویه آغاز شد و در دوره قاجاریه به اوج خود رسید و تحت تأثیر چند عامل کلیدی سیاسی، ایدئولوژیک و استعماری قرار گرفت. مطبوعات در تاریخ معاصر ایران، ایفاء‌گر نقشی مؤثر در تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی بودند و همچنین یکی از مهم‌ترین رسانه آن دوره محسوب می‌شدند. روزنامه جنگل به عنوان تربیون رسمی نهضت جنگل، کلیدی‌ترین سند برای واکاوی اندیشه‌های سیاسی سردمداران جنبش و هیئت اتحاد اسلام به شمار می‌رود و انتشار این جریده در بستر پرآشوب اواخر عصر قاجار، آن را به آئینه‌ای تمام‌نما از تلاقی بحران‌های داخلی و مداخلات هژمونیک خارجی بدل ساخت. در دورانی که حاکمیت ملی ایران تحت الشعاع رقابت‌های استعماری روسیه تزاری و انگلیس قرار داشت، روزنامه جنگل نقشی فراتر از یک وقایع‌نگار ایفاء کرد. این نشریه با تمرکز بر بازتاب نفوذ و مداخلات انگلستان در ارکان سیاسی ایران به کانون نقد سیاست‌های استعماری تبدیل شد و کوشید تا از منظر جبهه مقاومت به تحلیل رفتارهای متناقض قدرت‌های مداخله‌گر بپردازد. روزنامه جنگل، صرفاً یک نشریه محلی نبوده، بلکه به عنوان دیده‌بان نظامی و سیاسی جنبش جنگل، نقشی حیاتی در بازنمایی تقابل میان استعمار بریتانیا و اراده ملی ایفاء کرد. سیر تحول این روزنامه را می‌توان در سه لایه کلیدی خلاصه نمود: (۱) مستندنگاری اشغال و فجایع انسانی: روزنامه جنگل با دقتی ستایش‌برانگیز، جزئیات جغرافیایی پیشروی نیروهای انگلیسی (از پیربازار تا رشت) و پیامدهای هولناک بمباران‌های هوایی را ثبت کرد. این روزنامه با افشای غارت‌ها، شکنجه‌ها و تخریب اماکن عمومی توانست چهره‌ای عریان از نقض بی‌طرفی ایران توسط انگلیس ارائه دهد و هزینه‌های انسانی استعمار را به مطالبه‌ای عمومی تبدیل کند؛ (۲) دیالکتیک مقاومت و واقع‌گرایی سیاسی: تحلیل‌ها نشان می‌دهد که گفتمان روزنامه میان ایده‌آل‌گرایی حماسی برای بسیج توده‌ها و واقع‌گرایی تلخ در مواجهه با محدودیت‌های تسلیحاتی و خیانت‌های داخلی در نوسان بود. گذار از نبرد مسلحانه به میز مذاکره در باغ صفه‌سر و پذیرش معاهده صلح، نه به معنای دست کشیدن از آرمان‌ها، بلکه تاکتیکی برای صیانت از بقای جامعه در برابر فشار خردکننده نظامی خارجی و کارشکنی‌های داخلی تعبیر می‌شود؛ (۳) تغییر رویکرد سیاسی در دوره سوم: نقطه عطف بنیادین در حیات این روزنامه، بازگشت پس از یک دوره فترت با مرامنامه‌ای کاملاً متفاوت بود. گذار از گفتمان اولیه به گفتمان کمیته انقلاب سرخ، ماهیت مبارزه را از یک جنبش ملی-مذهبی محلی به

یک حرکت طبقاتی و بین‌المللی پیوند زد. مؤاخذه انگلیس بابت نقض بی‌طرفی ایران و فراخوان جهانی برای اتحاد محرومان و کارگران علیه امپریالیسم بریتانیا، نشان‌دهنده بلوغ سیاسی و تغییر استراتژی نهضت در پاسخ به معادلات جدید جهانی پس از جنگ جهانی اول بود. فرجام سخن اینکه روزنامه جنگل را باید فراتر از یک ابزار تبلیغاتی، به عنوان حافظه تاریخی مقاومت گیلان نگریست؛ جریده‌ای که توانست پیوندی معنادار میان میدان نبرد، دیپلماسی اضطرار و ایدئولوژی انقلابی برقرار سازد و الگویی از روزنامه‌نگاری متعهد در شرایط اشغال را به دست دهد.

فهرست منابع و مآخذ

فارسی:

- آبراهامیان، یرواند (۱۴۰۱)، ایران بین دو انقلاب، ترجمه: احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتّاحی، تهران: نشر نی.
- بهار (ملک‌الشعرا)، محمدتقی (۱۳۸۷)، تاریخ مختصر احزاب سیاسی در ایران، دو جلد در یک مجلد، تهران: زوار.
- پرسیس، مویسی آرونوویچ (۱۳۹۲)، بلشویک‌ها و نهضت جنگل، ترجمه: حمید احمدی، تهران: پردیس دانش.
- رابینو، ه. ل. (۱۳۷۳)، صورت جراید ایران و جرایدی که در خارج ایران به زبان فارسی طبع شده است، به تصحیح و حواشی: سید فرید قاسمی، تهران: مرکز مطالعات و تحقیقات رسانه‌ها.
- رجبی، علی‌اصغر و علیرضا اکبری، «بازتاب اقدامات نظامی و دیپلماتیک روسیه در ایران از منظر روزنامه جنگل (طی سال‌های ۱۳۹۹-۱۳۹۶ ش.)»، فصلنامه تاریخ روابط خارجی، ۱۴۰۴، ۲۶ (۱۰۲)، صص. ۷۱-۹۲.
- روح‌الامینی، بابک (۱۴۰۴)، میرزا حسین خان کسمایی، تهران: سوره مهر.
- سهیل نقشی، محمدجواد (۱۳۸۱)، چاپ و مطبوعات در گیلان از مشروطه تا امروز، رشت: شهر باران.
- شاکری، خسرو (۱۴۰۲)، میلاد زخم جنبش جنگل و جمهوری شوروی سوسیالیستی ایران، ترجمه: شهریار خواجهیان، تهران: اختران.
- صدرهاشمی، محمد (۱۳۶۳)، تاریخ جرائد و مجلات ایرانی، ج. ۲، اصفهان: انتشارات کمال.
- عباسی، منیژه (۱۳۹۴)، پایان نامه «بررسی رویکرد سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی روزنامه جنگل»، به راهنمایی محمدامیر شیخ نوری، تهران: دانشگاه الزهرا (س).
- عظیمی، رقیه‌سادات (۱۳۷۷)، نهضت جنگل به روایت اسناد وزارت امور خارجه، تهران: مرکز چاپ و انتشار وزارت امور خارجه.
- عظیمی، ناصر (۱۳۹۶)، تاریخ گیلان از ورود شاه عباس اول به گیلان تا پایان انقلاب جنگل، رشت: فرهنگ ایلیا.
- فخرائی، ابراهیم (۱۳۵۷)، سردار جنگل، تهران: انتشارات جاویدان.
- کریم‌حیدری، علی، «استقلال و هویت ملی در تحلیل محتوای روزنامه جنگل ارگان جنبش میرزا کوچک خان»، فصلنامه مطالعات ملی، ۱۳۹۳، ۱۵ (۳)، صص. ۱۷۹-۲۰۵.

کسمایی، احمد (۱۳۸۳)، یادداشت‌های احمد کسمایی از نهضت جنگل، گردآوری، تصحیح و تحشیه: منوچهر هدایتی خوش‌کلام، رشت: کتیبه گیل.

کشاوری، فتح‌الله (۱۳۷۱)، نهضت جنگل و اتحاد اسلام اسناد محرمانه و گزارش‌ها، تهران: سازمان اسناد ملی ایران.
کنارودی، قربانعلی، «روزنامه جنگل و قانون مطبوعات، تحلیلی بر محتوا و مضامین روزنامه جنگل در سال‌های ۱۲۹۴-۱۳۰۰ ش»، فصلنامه علوم خبری، ۱۴۰۱، ۱۱ (۴۳)، صص. ۵۷-۸۲.

گودرزی، حسین (۱۳۹۴)، بررسی تحلیلی نشر مطبوعات دینی در ایران، قم: پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
متولی، عبدالله، «رویکردها و نگرش‌های اساسی در روزنامه جنگل»، فصلنامه جستارهای تاریخی، ۱۳۹۰، ۲ (۲)، صص. ۹۵-۱۱۵.

میرزائزاد موحد، هادی (۱۳۹۶)، روزنامه جنگل سال ۱ تا ۴، رشت: فرهنگ ایلینا.
نظری‌مقدم، جواد و مسلم نادرعلی‌زاده، «بازتاب مؤلفه‌های ادبیات پایداری در اشعار روزنامه جنگل»، فصلنامه نامه فرهنگستان، ۱۴۰۳، ۲۳ (۶)، صص. ۱۰۲-۱۱۹.

نوزاد، فریدون (۱۳۷۹)، تاریخ جراید و مجلات گیلان از آغاز تا انقلاب اسلامی، تهران: وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
هوشنگ‌مهدوی، عبدالرضا (۱۴۰۲)، تاریخ روابط خارجی ایران از ابتدای دوران صفویه تا پایان جنگ دوم جهانی، تهران: امیرکبیر.

نشریات:

- روزنامه جنگل، سال اول، شماره اول، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره دوم، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره سوم، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره پنجم، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره ششم، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره نهم، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره دهم، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره دوازدهم، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره سیزدهم، ۱۳۳۵ ق.
-----، شماره شانزدهم، ۱۳۳۶ ق.
-----، شماره هجدهم، ۱۳۳۶ ق.
-----، شماره نوزدهم، ۱۳۳۶ ق.
-----، شماره بیستم، ۱۳۳۶ ق.
-----، شماره بیست و یکم، ۱۳۳۶ ق.
-----، شماره بیست و سوم، ۱۳۳۶ ق.
-----، شماره بیست و چهارم، ۱۳۳۶ ق.
-----، شماره بیست و ششم، ۱۳۳۶ ق.

-----، شماره بیست و هفتم، ۱۳۳۶ق.

-----، شماره بیست و نهم، ۱۳۳۶ق.

-----، شماره سی‌ام، ۱۳۳۶ق.

-----، شماره سی‌ویکم، ۱۳۳۶ق.

روزنامه جنگل، سال دوم، شماره اول، ۱۳۳۶ق.

-----، شماره دوم، ۱۳۳۶ق.

روزنامه جنگل، سال چهارم، شماره اول، ۱۳۳۸ق.

-----، شماره چهارم، ۱۳۳۸ق.

-----، شماره پنجم، ۱۳۳۸ق.

فرم اشتراک فصلنامه تاریخ روابط خارجی

خوانندگان محترم می‌توانند در صورت تمایل به اشتراک فصلنامه، فرم زیر را تکمیل نموده و به همراه فیش پرداخت حق اشتراک در بانک ملت، حساب شماره ۲۱۲۶۷۳۹۱۴۴ نزد شعبه انقلاب کد (۶۷۰۳۳) به نام خانم زهرا آهنی، به نشانی: اداره چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه واقع در تهران، خیابان شهید باهنر خیابان شهید آقائی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه ارسال نمایند.

نام و نام خانوادگی:..... تحصیلات:.....

شغل:.....

آدرس:.....

کدپستی / صندوق پستی:.....

تلفن:..... نمابر (فاکس):.....

نشریه مورد درخواست:

دفتر مرکزی: خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، مرکز مطالعات سیاسی و بین‌المللی، اداره چاپ و

انتشارات، تلفن: ۲۲۲۹۷۰۲۹ دورنگار: ۲۲۸۳۲۵۶۵

فروشگاه شماره ۱: تهران، میدان انقلاب، خیابان ۱۲ فروردین، پاساژ ناشران، طبقه همکف، پلاک ۱۶/۲۲

تلفن و فاکس: ۶۶۹۵۲۲۹۰، همراه فروشگاه: ۰۹۳۵۹۶۴۹۰۲۷

فروشگاه شماره ۲: تهران، خیابان شهید باهنر، خیابان شهید آقایی، جنب مرکز مطالعات سیاسی و

بین‌المللی وزارت امور خارجه، تلفن: ۲۲۸۰۲۶۶۲

